

بگذارید آن‌ها جان ما را بگیرند

الهیاتِ شهادت در اندیشهٔ
مارتین لوتر

اثری از کشیش برایان ولفمولر

بگذارید آن‌ها جان ما را بگیرند



الهیاتِ شهادت در اندیشهٔ مارتین لوتر

اثری از کشیش برایان ولفمولر

Farsi, Western “And take they our life”

فارسی – غربی
«بگذارید آن‌ها جان ما را بگیرند»

Published by Dansk Balkan Mission (DBM) 2025
Reprint of book by © Bryan Wolfmueller
Published by Around the Word 2020
Copyright © 2020 Bryan Wolfmueller www.wolfmueller.co

منتشر شده توسط: مأموریت دانمارکی بالکان (DBM) ۲۰۲۵
بازچاپ کتابی از © بریایان ولفمولر
نخستین بار منتشر شده توسط Around the Word ۲۰۲۰
حق نشر © ۲۰۲۰ بریایان ولفمولر www.wolfmueller.co

English version
Cover design Oliver Flores
Book formatting: Noel S. Morado
www.wolfmueller.co

نسخه انگلیسی:
طراحی جلد: الیور فلورس
صفحه‌آرایی: نونل اس. مورادو

Farsi translation: © Houman Safajoo
© Dansk Balkan Mission
Graphics: Knud W. Skov, DBM

ترجمه به فارسی: © هومن صفاجو
© مأموریت دانمارکی بالکان (DBM)
گرافیک: کنود دابلو. اسکوف-DBM

Permission is hereby granted to use anything in this book
in any way you find helpful for the Gospel. No attribution is
required. This work belongs to the Church.

اجازه داده می‌شود که از هر بخش این کتاب، به هر طریقی که برای
خدمت به انجیل مفید می‌دانید، استفاده شود. ذکر منبع الزامی نیست.
این اثر متعلق به کلیساست.

The translation and publishing of this book is made by DBM.
This book is not for sale - only for free distribution.

ترجمه و نشر این کتاب توسط مأموریت دانمارکی بالکان انجام شده است.
این کتاب برای فروش نیست – تنها برای توزیع رایگان در نظر گرفته شده است.

Order copies via
Dansk Balkan Mission
Br. Roddingvej 5a,
DK - 6630 Rødding
www.balkanmission.dk
dbm@balkanmission.dk

برای سفارش نسخه:
Dansk Balkan Mission
Br. Roddingvej 5a,
DK - 6630 Rødding
www.balkanmission.dk
dbm@balkanmission.dk



فهرست مطالب

- هر مسیحی یک شهید است؛ مقدمه‌ای بر موضوع ۴
- سوزانده شدن برادر هنری؛ رویکردی انجیلی به مسئله شهادت ۱۲
- رقصی تا مرگ؛ آگنس و آگاتای مقدس و شهادت متواضعانه ایمان ۲۸
- آنان جان خود را تا پای مرگ عزیز نشمردند؛ شهادت برای شبانان ۱۶
- ضمیمه: گزیده‌ای سودمند از سخنان مارتین لوتر درباره شهیدان ۱۷

هر مسیحی یک شهید است؛ مقدمه‌ای بر موضوع

شگفتی بزرگی است که لحظه بزرگ پیروزی شیطان، همان لحظه سقوط اوست. همین‌طور شگفت‌انگیز است که مرگ خداوند برای انسان زندگی ابدی به ارمغان می‌آورد. به همین ترتیب، تحقیر و شرم عمیق صلیب عیسی، در واقع جلال و بلندمرتبه‌گی اوست.

در حقارت صلیب، خداوند بر گناه، مرگ و شیطان غلبه می‌کند؛ در حماقت صلیب، گناهکاران برای رستگاری خردمند می‌شوند. در رنج عیسی، ما مسیحیان به شادی ابدی دست می‌یابیم. در ترک شدن او، ما آمرزیده می‌شویم. در مرگ او، زندگی می‌یابیم؛ زندگی ابدی که هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد و نمی‌تواند پایان یابد.

او به ایمان‌داران اجازه می‌دهد که ناتوان شوند و در وضعیت ذلت قرار گیرند، تا جایی که همه گمان می‌کنند پایانشان نزدیک است؛ در حالی که در همین شرایط، او با تمام قدرت خود در میان آنان حضور دارد، اما آنقدر پنهان و مخفی است که حتی کسانی که ظلم را متحمل می‌شوند، آن را احساس نمی‌کنند و تنها به او ایمان دارند. در اینجا قدرت کامل خدا و دست توانایش نمایان می‌شود. زیرا جایی که قدرت انسان به پایان می‌رسد، قدرت خدا آغاز می‌شود، به شرطی که ایمان وجود داشته باشد و به او اعتماد کنند. و زمانی که ظلم پایان می‌یابد، آشکار می‌شود که چه قدرت عظیمی در زیر ضعف نهفته بوده است. حتی زمانی که مسیح بر صلیب و بی‌قدرت بود؛ در همان‌جا بزرگترین کار خود را انجام داد و بر گناه، مرگ، دنیا، جهنم، شیطان و همه شرارت‌ها پیروز شد. به همین ترتیب نیز، تمام شهیدان در قدرت بوده‌اند و پیروز شده‌اند. همچنین، همه کسانی که رنج می‌کشند و تحت ظلم قرار دارند، پیروز می‌شوند. بنابراین در یونیل ۳: ۰۱ آمده است: «شخص ضعیف بگوید: "من قوی هستم!"» - اما در ایمان، و بدون احساس آن تازمانی که به انجام برسد (آثار لوتر، جلد ۲۱، ص ۳۴۰، در مورد سرود مریم، سال ۱۵۲۱).

پیروزی پنهان صلیب، به هر شخص مسیحی که مسیح را در راه رنج و مشقت دنبال می‌کند نیز تعلق می‌گیرد. اولین صلیب ذکر شده در کتب مقدس، صلیبی است که شاگردان برای پیروی از عیسی بر دوش می‌کشند. مشهور است که مارتین لوتر «مالکیت مقدس صلیب» را به عنوان نشانه‌ای از کلیسای مسیحی تفسیر کرده است.

آن‌ها باید هر رنج و آزار، تمام انواع آزمایش‌ها و شرارت‌ها از سوی شیطان، دنیا و جسم را (همان‌طور که در دعای ربانی آمده است) از طریق غم درونی، ترس، شک و تردید، فقر ظاهری، تحقیر، بیماری و ضعف تحمل کنند؛ تا مانند سر خود، مسیح شوند. تنها دلیلی که باید رنج بکشند این است که به طور استوار به مسیح و کلام خدا پایبند هستند، و این همه را به خاطر مسیح تحمل می‌کنند، همان‌طور که در متی ۵: ۱۱ آمده است: «خوشا به حال شما، آنگاه که مردم به‌خاطر من، شما را دشنام دهند و آزار رسانند و هر سخن بدی به‌دروغ علیه‌تان بگویند».

آن‌ها باید پرهیزکار، آرام، مطیع و آماده خدمت به حکومت و همه مردم با زندگی و دارایی‌های خود باشند و به کسی آسیبی نرسانند. هیچ انسانی بر روی زمین چنین نفرت تلخی را تحمل نمی‌کند؛ آن‌ها باید بدتر از یهودیان، بت‌پرستان و ترکان [مترجم: در متونی مانند آثار لوتر یا نوشته‌های اروپایی قرون وسطی و دوران اصلاحات، "ترکان" (The Turks) معمولاً به امپراتوری عثمانی و ارتش مسلمان آن اشاره دارد] محسوب شوند. به طور خلاصه، باید آن‌ها را مرتد، دزد، شیطان و بدترین مردم روی زمین بدانند، تا جایی که افراد آن‌ها را به دار می‌کشند، غرق می‌کنند، می‌کشند، شکنجه می‌کنند، تبعید می‌کنند و به مرگ مبتلا می‌کنند؛ اما آن‌ها در حقیقت به خدا خدمت می‌کنند. هیچ‌کس به آن‌ها ترحم نمی‌کند؛ و حتی زمانی که تشنه شوند به آن‌ها مر و علقم می‌دهند. [مترجم: مر و علقم به طور سنتی به مواد تلخ و بدبو اشاره دارند که در گذشته به عنوان دارو یا سم استفاده می‌شد. در متون مذهبی و تاریخی، این واژه‌ها به عنوان نمادهایی از رنج و عذاب به کار می‌روند].

و همه این‌ها نه به این دلیل است که آن‌ها زناکار، قاتل، دزد یا جانی هستند، بلکه به این دلیل که نمی‌خواهند جز مسیح هیچ خدایی داشته باشند. هر کجا که این موضوع را ببینید یا بشنوید، بدانید که کلیسای مسیحی مقدس در آنجا است، همان‌طور که عیسی در متی ۵: ۱۱-۲۱ می‌گوید: «خوشا به حال شما، آنگاه که مردم به‌خاطر من، شما را دشنام دهند و آزار رسانند و هر سخن بدی به‌دروغ علیه‌تان بگویند. خوش باشید و شادی کنید زیرا پاداشتان در آسمان عظیم است». این نیز نوعی مالکیت

مقدس است که از طریق آن روح القدس نه تنها قوم خود را تقدیس می‌کند بلکه آن‌ها را برکت می‌دهد (آثار لوتر، جلد ۴۱، صفحات ۱۶۴-۱۶۵، در مورد شوراها و کلیسا، سال ۱۵۳۹).

ما می‌توانیم جهان را با شهادت‌های کتاب مقدس و نقل‌قول‌های لوتر^۱ پر کنیم تا به حقیقت ناراحت‌کننده، اما غیرقابل انکار این موضوع اشاره کنیم که؛ زندگی مسیحی زندگی پر از رنج است. بنابراین نباید از دیدن رنج کشیدن خدای خود تعجب کنیم.

کلام خدا دشمنانی پُرکار و پرانرژی دارد، بنابراین کسانی که با آن کلام مشخص شده‌اند، همان دشمنان را دارند. دنیا، جسم و به‌ویژه شیطان، پادشاهی خدا را مورد هجوم قرار می‌دهند. او از آغاز قاتل بوده است (یوحنا ۸: ۴۴)، و ای مسیحی عزیز، مرگ تو هدف اوست

از آنجا که لوتر تاریخ جهان را به‌عنوان پیروزی صلیب و کلام موعظه‌شده بر پادشاهی شیطان درک می‌کرد، هر مسیحی را به‌عنوان یک شهید می‌شناخت. مسیحی «می‌گذارد هرکه می‌خواهد، بدزد، بریابد، فریب دهد، بخورد، و خشم گیرد؛ زیرا مسیحی در زمین یک شهید است» (آثار لوتر، جلد ۴۶، ص ۴۰).

در نزد لوتر، چیزی به نام «الهیات شهادت» به‌معنای خاص آن وجود نداشت، بلکه آنچه بود، الهیات انجیل بود؛ الهیاتی درباره رنج خدا، الهیاتی از کوبیده شدن سر مار به‌وسیله پاشنه کوبیده‌شده مسیح؛ الهیاتی کتاب‌مقدسی که زندگی و مرگ مسیحی را به زندگی و مرگ مسیح پیوند می‌دهد. برای لوتر، شهادت «الگوی زندگی راستین مسیحی» بود (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۶۶).

بنابراین خداوند به ارمیا می‌فرماید (ارمیا ۱: ۱۸): «چهره‌ات را از آهن خواهیم ساخت تا در برابر حمله‌کنندگان بمی به دل راه ندهی». [مترجم: این جمله نسخه‌ای آزاد و تفسیرشده از ارمیا ۱: ۱۸ در آثار لوتر است، و نه یک ترجمه تحت‌اللفظی از کتاب مقدس]. در حقیقت، منصب تعلیم در کلیسا مستلزم ذهنیتی است که خطر را خوار

۱: یکی دیگر از مفاهیم کتشیزم بزرگ لوتر، دعای ربانی (65:3): بنابراین، ما که می‌خواهیم مسیحی باشیم، باید قطعاً انتظار داشته باشیم که شیطان با تمام فرشتگانش و دنیا دشمنان ما خواهند بود و باید آماده باشیم که هر نوع بدبختی و غم ممکن را بر ما تحمیل کنند. زیرا جایی که کلام خدا موعظه، پذیرفته یا ایمان آورده شود و ثمری بدهد، صلیب مقدس خوشبختی در آنجا دور نخواهد بود. هیچ‌کس نباید گمان کند که آرامش خواهد داشت؛ او باید همه آنچه را که در این دنیا دارد قربانی کند - دارایی‌ها، افتخار، خانه و خانواده، زن و فرزندان، بدن و زندگی».

شمارد و از آن نهر اسد. به‌طور کلی، تمامی پارسایان باید خویشتن را مهیا سازند که از شهادت نهر اسند؛ یعنی از آن‌که معترف و شاهدان خداوند باشند. مسیح نمی‌خواهد در جهان پنهان بماند، بلکه اراده دارد که نامش موعظه شود؛ «نه در چهار دیواری، بلکه از فراز بام‌ها» (متی ۱۰: ۲۷)، تا انجیل همچون مشعلی فروزان، بر بلندی کوه یا برج دیدبانی، در جهان بدرخشد (آثار لوتر، جلد ۱۲، ص ۳۸۴-۳۸۳، در تفسیر مزمور ۵۱: ۱۲، سال ۱۵۳۳).

مسیحی، کلام خدا را از هر چیز دیگری گرامی‌تر می‌دارد. کلام خدا تا ابد باقی است، و ما نیز با آن و از طریق آن، داوری را پشت سر خواهیم گذاشت و به حیات جاودان خواهیم رسید. ایمان به کلام خدا می‌چسبد؛ و ما به کلام، محکم‌تر از آنچه به جان خویش می‌چسبیم، چنگ می‌زنیم. «آنان که این نور را چون گنجی می‌نگرند، همه جلال جسمانی را هیچ می‌شمارند. این را در شهیدان می‌بینیم؛ آنان در برابر کلام، همه چیز را خوار شمردند» (آثار لوتر، جلد ۱۷، ص ۳۱۲، در تفسیر اشعیا ۱: ۶۰، حدود سال ۱۵۲۹).

لوتر شهیدان را به‌عنوان نمونه‌هایی از ایمان در عمل، در برابر ما قرار می‌دهد. بر خلاف سنت رایج در سده‌های میانه، او شهیدان را نه به‌سبب اعمال نیک، بلکه به‌عنوان قهرمانان ایمان ستود. این روح و کلام است که در زندگی، موعظه، رنج، و مرگ مبارک شهیدان عمل می‌کند. آنان پیش از هر چیز، «شاهدان» انجیل بودند.

ایمان نمی‌تواند ساکت بماند. مسیحی می‌داند که شیطان به جهان حمله خواهد کرد، اما دلی که از رحمت خداوند لبریز است، نمی‌تواند در سخن گفتن یک مسیحی جاری نشود و بیرون نریزد.

چنانچه با تمامی وجود باور داشته باشم که مسیح، خدای حقیقی و نجات‌دهنده ماست، هرگز آن را انکار نخواهم کرد، بلکه آن را آشکارا اعلام خواهم نمود؛ در برابر ترکان، جهان، پاپ، یهودیان و تمام فرقه‌ها؛ و شهادت خواهم داد که این حقیقت است. ترجیح می‌دهم جان خود را از دست بدهم، یا مال و آبرویم را به خطر اندازم، تا این حقیقت را انکار کنم. هر جا که ایمان اصیل باشد، نمی‌تواند خاموش بماند؛ بلکه ترجیح می‌دهد به جای آن، مرگ را بپذیرد. چنین ایمانی کلام خدا را در برابر ستمگران نیز اعتراف خواهد کرد. بی‌گمان، با انواع آزمایش‌ها و وسوسه‌ها از سوی

شیطان روبه‌رو خواهد شد، چنان‌که شهیدان به‌روشنی آن را تجربه کردند (آثار لوتر، جلد ۲۲، ص ۳۹۳، در تفسیر یوحنا ۱۹:۳، حدود سال ۱۵۳۷).

شهیدان تنها مورد حمله و قتل قرار نمی‌گیرند، بلکه خود، با رضایت، اجازه می‌دهند که مورد حمله واقع شده و کشته شوند. این ثمره ایمان است؛ اطمینان مطلق به وعده‌های خدا. «زیرا هر جا چنین ایمان و اعتمادی باشد، دلی جسور نیز هست، مقاوم و بی‌پاک که همه چیز را به خطر می‌اندازد و در کنار حقیقت می‌ایستد؛ بی‌اعتنا به هزینه‌اش، خواه در برابر پاپ باشد یا پادشاه، چنان‌که در شهیدان عزیزمان مشاهده می‌کنیم. زیرا چنین دلی خشنود و در اطمینان و آرامش است که خدایی رحیم و مهربان دارد» (آثار لوتر، جلد ۴۴، ص ۱۱۲، رساله‌ای درباره اعمال نیکو، سال ۱۵۲۰). ایمان به ما اطمینان می‌بخشد تا رنج ببریم، و آزادی می‌دهد تا بمیریم، زیرا می‌دانیم که از مرگ گذشته و به حیات وارد شده‌ایم (یوحنا ۲۴:۵).

به همین دلیل، شهیدان نیز با شجاعت و شادی به استقبال رنج خود می‌روند. در ادامه، در بخشی مفصل درباره قدیسان آگنس و آگاتا - دو تن از شهیدان محبوب لوتر - به این موضوع خواهیم پرداخت. در اینجا باید یادآور شد که اطمینان به کلام خداوند، رنج مقدسان و شهیدان را چون بازی کودکانه جلوه‌گر می‌سازد، چنان‌که لوتر از مطالعه آثار وینسنت^{۱۲} بدان اشاره می‌کند.

قدیسانی چون استفان، لاورنس، سباستیان، فابیان، و دیگر مردان مانند ایشان، به همین یک طریق، بر مرگ و تمامی شکنجه‌ها غلبه یافتند. زیرا ایمان ابراهیم را حفظ کردند و خود را با این نشانه‌های مشهود فیض، تسلی می‌دادند؛ از این رو، همه شکنجه‌ها - چنان‌که نقل مکرر وینسنت بیان می‌دارد - برای ایشان سرگرمی، تفریح، و به عبارتی، بازی کودکانه بود (آثار لوتر، جلد ۳، ص ۱۲۵، در تفسیر پیدایش ۸:۱۷، حدود سال ۱۵۳۹).

شهیدان دلیر، شادمان، و با روحیه‌ای نیرومند بودند؛ آنان جسارت داشتند. گمان می‌کنم لوتر در جسارت شهیدانی که با ستمگران مخالفت می‌کردند و بر متهم‌کنندگان خود می‌خندیدند، آرامشی ویژه می‌یافت. آنان عقب ننشستند تا نابود شوند، بلکه با شهامتی برخاسته از ایمان ایستادند، و تا نجات جان خویش پیش رفتند. نه مرعوب شدند و نه وادار به سکوت،

^{۱۲}: وِنسان قدیس لِرِن (Saint Vincent of Lérins)، که در حدود سال ۴۴۵ میلادی درگذشت، راهبی اهل گل (فرانسه امروزی) بود.

بلکه دلیر و آزاد مانندند. «می‌خوانیم که شهیدان مقدس، با وجود دردها و شکنجه‌های گوناگون ستمگران و خشم دیوانه‌وار آن‌ها، ایشان را با تمسخر پاسخ می‌دادند. حتی دوشیزگان جوان، آنان را به سخره می‌گرفتند و در میان عذاب و رنج، شادمانی می‌کردند؛ گویی که در آستانه رفتن به مجلس رقصی باشند» (آثار لوتر، جلد ۲۴، ص ۱۳۸، در تفسیر یوحنا ۲۰:۱۴، حدود سال ۱۵۳۷) و همین جسارت است که شیطان را به خشم می‌آورد.

شیطان دشمنی خشمگین است. او چندان دغدغه اندیشه‌ها را ندارد؛ اما باید چیزی در درون انسان باشد که از او نیرومندتر باشد. این امر در شهیدان به روشنی دیده می‌شود؛ چه جسارتی داشته‌اند، چه روحیه و شجاعتی از خود نشان داده‌اند، آن‌گاه که بی‌هیچ تردیدی در برابر حاکمان ایستاده‌اند، در حالی که به‌خوبی می‌دانستند جان، حیثیت، و دارایی‌شان در معرض خطر است! چنین ایستادگی تنها از اندیشه برنمی‌خیزد، بلکه نیازمند تسلائی است که از دل می‌جوشد. باید کار دل باشد، تا انسان بتواند با شادی و رضایت به استقبال مرگ و هر آزمایش دیگر برود و بگوید: «آبرو، دارایی، جان و تن، و هر آنچه از این جهان است، بر باد! من ایستاده‌ام و خواهم ایستاد، درست همین‌جا!». آنگاه است که روشن می‌شود آیا کسی حقیقتاً مسیحی است و در پایداری خود تنها بر افکار تکیه دارد یا خیر (آثار لوتر، جلد ۲۳، ص ۱۴۵، در تفسیر یوحنا ۵:۶، حدود سال ۱۵۳۱).

ایمان، استهزای شیطان است. این دو عمل جداگانه نیستند، بلکه یک حقیقت‌اند با دو روی؛ دو روی یک سکه. باور داشتن به خداوند، به‌معنای باور نداشتن به آن دروغ‌گوی بزرگ است. اعتماد به خداوند، به منزله بی‌اعتنایی به شیطان است.

ما ورق را برمی‌گردانیم و خواهیم آموخت که چگونه هم شیطان و هم جهان را به سخره بگیریم. آنگاه این ما خواهیم بود که با شادی بر آنان خواهیم خندید، نه آنان بر ما. نیرنگ‌شان برای اندوهگین ساختن، خشمگین کردن، و بی‌تاب نمودن ما بی‌ثمر خواهد ماند؛ و خودشان، همراه با کینه و خشم‌شان، در خود خواهند سوخت. و چون ما را ببینند، دچار عذاب سختی خواهند شد؛ زیرا خواهند دید که ما در میان همه این‌ها شادمان مانده‌ایم و ایشان را آن‌گاه که می‌کوشند خشم خود را با شدت بر ما فرو ریزند، خوار می‌شماریم (آثار لوتر، جلد ۲۴، ص ۲۷۷، در تفسیر یوحنا ۱۹:۱۵، حدود سال ۱۵۳۷).

این رنج مرگ، که با اطمینان، شادی و جسارت پذیرفته می‌شود، در نگاه جهان -و حتی در نظر جسمانی خود ما- چیزی جز دیوانگی نمی‌نماید؛ اما در حقیقت، این خود ثمره‌ای از روح است.

بدین‌سان، پارسایان از روح‌القدس لبریز می‌شوند، به‌گونه‌ای که نمی‌توانند خود را از شکرگزاری، اعتراف، ستایش خداوند، و تعلیم و اعلام کلام انجیل بازدارند. رسولان و شهیدان نیز چنین بودند، آن‌گاه که از روح‌القدس مست شده بودند. زیرا این نوع تاک، تاکی است برگزیده و گران‌بها، و درباره حکمت‌اش در امثال ۵:۹ با این مضمون می‌گوید: «بیایید از غذای من بخورید، و از شرابی که ممزوج ساخته‌ام بنوشید... آن‌گاه خواهید نوشید و مست خواهید شد - اما با مستی روحانی». از این‌رو، این بخش را چنین درک می‌کنیم که در مسیح و در زمان مسیح، باید از فراوانی خانه او مست شویم (رک مزمور ۳۶: ۸)؛ یعنی روح‌القدس را از طریق کلام و شنیدن دریافت کنیم. این کار ما را به انسان‌هایی دیگر مبدل می‌سازد، چنان‌که مردی مست، رفتاری کاملاً متفاوت با کسی دارد که در حال روزه و گرسنگی است. زیرا اولی می‌خندد، شادی می‌کند، سرور می‌خواند، می‌سراید و از شوق فریاد می‌زند؛ در حالی‌که دومی عبوس است، غمگین و آکنده از شکایت (آثار لوثر، جلد ۸، ص ۲۴۹، در تفسیر پیدایش ۹: ۱۲، حدود سال ۱۵۴۵).

مسیحی انسانی است دگرگون‌شده؛ که بر مرگ می‌خندد، در رنج شادی می‌کند، در میانه سختی‌های این زندگی فریاد سرور برمی‌آورد، و با ایمانی بی‌هراس و شادی شکست‌ناپذیر، بر شیطان چیره می‌شود. و شگفت آن‌که، خداوند همچنان شیطان را در فروکوفتن مسیحیان سرنگون می‌سازد. خون شهیدان، بی‌تردید، هسته کلیساست؛ زیرا همان کلامی که شیطان با خشمی سهمگین بدان یورش می‌برد، شمشیری برای روح است، که به‌دست آن مغلوب می‌گردد.

پای مسیح، قدیسان اند، همچون رسولان و شهیدان، که به‌واسطه ایشان جهان را در هم کوبید. «بر شیر و افعی پای خواهی نهاد؛ شیربچه و اژدها را پایمال خواهی کرد» (مزمور ۹۱: ۱۳). این کوبیدن و لگدمال کردن، تنها از راه رنج‌ها و خون شهیدان تحقق یافت. آن‌گاه که جهان به‌کمال خوار شمرده شد، زمانی که آنان حتی تا پای مرگ در برابر آن تسلیم نشدند، و بدین‌سان از راه خون، بر آن برتری یافتند؛

زیرا تا زمانی که جهان نتواند خواسته‌اش را بر ایشان تحمیل نماید، مغلوب است (آثار لوتر، جلد ۱۰، ص ۳۴۰، در تفسیر مزمور ۲۳:۶۸، حدود سال ۱۵۱۵).

اگر ایمان داشته باشیم، آنگاه حتی اگر مرگ در پیش باشد، و یا طاعون، گرسنگی، جنگ، و تمام خشم شیطان و دوزخ بر ما یورش آورد، ما نیز باید بگوییم: «می‌توانم بر تو، ای شیطان، و هر چه از این دست است، بخندم و بی‌اعتنا باشم» [مترجم: در متن اصلی لوتر لحنی جسورانه و طنزآمیز به کار رفته است که برای انتشار رسمی، ترجمه محترمانه‌تر و در عین حال وفادار به متن انتخاب شده است]. بی‌تردید، کلیسا چنین ایمانی دارد، و همچنان همین دلیری را از خود نشان می‌دهد (آثار لوتر، جلد ۸، ص ۲۵۵، در تفسیر پیدایش ۹:۱۲، حدود سال ۱۵۴۵).

در این مقاله، به بررسی نگاه لوتر به شهیدان خواهیم پرداخت. نخست، نامه تسلی‌بخش او به کلیسای پرمن، آنگاه که در سوگ کشته شدن شبان خود بودند را مرور می‌کنیم. سپس، به لوتر اجازه می‌دهیم با بهره‌گیری از نمونه شهیدان جوان، آگنس و آگاتا، برایمان موعظه کند. و در پایان، به چند نتیجه شبانی و کاربردی دست خواهیم یافت.

سوزانده شدن برادر هنری؛ رویکردی انجیلی به مسئله شهادت

در روز چهارم دسامبر ۱۵۲۴، راهبی آگوستینی از زوتفن هلند، بر منبر کلیسای ملدورف، روستایی در منطقه دیت‌مارشن در شمال آلمان، ایستاد. هنری ۳۶ سال داشت؛ او در ویتنبرگ تحصیل کرده و آموزه‌های نهضت اصلاحات را پذیرفته بود. پایان‌نامه کارشناسی‌اش دفاعیه‌ای بود از آموزه عادل‌شمرده شدن به واسطه ایمان. مدتی در آنتورپ موعظه کرده بود، اما سپس دستگیر و تبعید شد. در مسیر بازگشت به ویتنبرگ، از برمن گذشت. مردم آن‌جا از او خواستند برایشان موعظه کند، و چون سخنانش را شنیدند، او را به شبانی خود فراخواندند. او دو سال در آن‌جا خدمت کرد، و از طریق خدمت او، تعالیم اصلاحات به آن منطقه راه یافت.

مردم منطقه همسایه، دیت‌مارشن، چون از موعظه‌های هنری آگاه شدند، از او خواستند که به آن‌جا نیز بیاید و برای ایشان موعظه کند. او پذیرفت، و در دسامبر ۱۵۲۴ راهی ملدورف شد. اما مخالفان انجیل به خشم آمدند. با شتاب درصدد جلوگیری از موعظه‌های او برآمدند، اما موفق نشدند. هنری در جایگاه وعظ بود و برای مردم، موعظه انجیل مخصوص «یکشنبه دوم ظهور» (Populus Zion) را موعظه می‌کرد. مردم از وضوح سخنانش چنان متأثر شدند که خواستار موعظه‌ای دیگر در همان روز شدند. او بار دیگر در روز سه‌شنبه (روز نیکلاس مقدس، ۶ دسامبر) و دو بار دیگر در «روز لقاح مریم» (۸ دسامبر) موعظه کرد. مردم از او خواستند تا کریسمس نزدشان بماند و هر روز دو مرتبه موعظه کند. اما مخالفان هنری بی‌درنگ دست به کار شدند. آنان آشکارا نگران بودند که اگر هنری فرصتی برای موعظه یا حتی دفاع از خود در دادگاه پیدا کند، مردم با شنیدن سخنانش ایمان خواهند آورد. پیش‌تر، در برمن نیز راهبان را برای برهم زدن موعظه‌های او فرستاده بودند، ولی نه تنها ناکام ماندند، بلکه بسیاری از آنان ایمان آوردند. اما این بار می‌خواستند از تکرار چنین چیزی جلوگیری کنند.

جمعیتی خشمگین، متشکل از حدود پانصد مرد مسلح و مست، گرد آمدند. آنان در مسیر ملدورف پایگاهی برپا کرده و از آن‌جا به‌سوی او حرکت نمودند. پس از رسیدن، خانه

شبان را مورد حمله قرار دادند، او را کتک زدند، و بدین ترتیب برادر هنری را دستگیر کردند. دستانش را از پشت بستند و او را پای پرنه تا همینگشتت (نزدیک به پنج مایل دورتر) عقب بردند. در آنجا او را به طور مختصر مورد بازجویی قرار دادند، اما چون با مهربانی پاسخ می داد، جماعت فریاد زدند: «از اینجا ببریدش!» زیرا بیم آن داشتند که به سبب پاسخ هایش، دل دیگران را به دست آورد و همدلی برانگیزد.

او را پنج مایل دیگر تا شهر هاید کشاندند. در راه، از شدت خستگی و رنج راه، یخ زده، از ایشان درخواست کرد که اسبی برایش فراهم کنند تا سوار شود؛ چراکه بی کفش، و بنابر برخی منابع، حتی بی جامه، در این مسیر راه می پیمود. اما آنان به او خندیدند و گفتند: «مگر قرار است برای بدعت گذاران اصطبل نگاه داریم؟». بامداد روز یازدهم دسامبر، شورایی در میدان شهر هاید گرد آمد. هنری به تعلیم برعلیه مریم مقدس و کلیسا متهم شد، و به سوزانده شدن محکوم گردید. آنان شروع به کتک زدن و زخم زدن بر پیکر او کردند. و هنری چنین دعا کرد: «خدایا، ایشان را ببخش، زیرا نمی دانند چه می کنند. ای پدر آسمانی، تنها نام تو قدوس باد!» (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۳۸۵).

در تمام این مدت، آنان می کوشیدند آتشی برافروزند تا هنری را بسوزانند، اما موفق نمی شدند. ضرب و شتم ادامه یافت؛ با نیزه، گرز، و دیگر سلاح ها. او را به نردبانی بستند تا بتوانند او را بر آتش بگذارند. هنری آغاز به اعتراف ایمان نامه کرد، اما ضرباتی مهلک به صورتش کوبیدند، و سپس گردنش را آن چنان محکم به نردبان بستند که دیگر قادر به سخن گفتن نبود؛ خون از دهان و بینی اش روان شد.

نردبان را بلند کردند، اما به یکسو افتاد، و یک نیزه از بدن هنری عبور کرد و او را زخمی ساخت. با وجود این همه زخم، هنری هنوز زنده بود، و جماعت خشمگین هنوز نتوانسته بودند آتش را روشن کنند؛ پس سرانجام با ضربات پیاپی گرز بر سینه اش، او را کشتند. سپس پیکرش را بر زغال ها سوزاندند.

هنری اهل زوتفن، در سی و شش سالگی، در یازدهم دسامبر ۱۵۲۴، در هاید آلمان شهید شد. او را در رستخیز ملاقات خواهیم نمود.

+++

هنگامی که به شهیدان بزرگ مسیحی می‌اندیشیم، اغلب نظرمان به دوران باستان معطوف می‌شود؛ به روزگار امپراتوران مشرک روم که از مسیحیان می‌خواستند ایشان را پرستش کنند. سخت‌ترین دوره آزار و شکنجه مسیحیان، که به‌درستی «جفای بزرگ» نام گرفته، در سال ۳۰۳ میلادی زیر سلطه دیوکلتیانوس آغاز شد و با صدور «فرمان میلان» در سال ۳۱۳ پایان یافت. این فرمان، نقطه پایانی بود بر آزار رسمی مسیحیان، و سرآغازی شد بر عصری که در آن، برای نزدیک به هزار سال -دست‌کم در جهان غرب- دیگر شهیدان مسیحی دیده نشدند. اما شهادت در دوران اصلاحات، بار دیگر زاده شد. لوثر بی‌تردید از این روند آگاه بود. او در مجلس ورمس تحت پیگرد قانونی قرار گرفت و به‌سبب تعالیم‌اش به مرگ محکوم شد. لوثر انتظار داشت که شهید شود؛ و از دیگرانی که این سرنوشت را یافته بودند نیز باخبر بود.

با این حال، یوحنا و هنری در بروکسل، که نخستین شهیدان دوران اصلاحات بودند، به دو چراغ درخشان بدل شدند؛ زیرا مرگ پر فروغ ایشان، آنان را همچون قربانی خوشبو در پیشگاه خدا تقدیم کرد [افسیان ۲:۵]. از جمله این شهیدان همچنین اند: کاسپار تائوبر، که در وین سوزانده شد، و گئورگ بوخفویِر، که در مجارستان به قتل رسید. و اخیراً نیز از شهیدی دیگر شنیده‌ام، که در پراگ بوهم، به‌سبب ترک رتبه رهبانی "عفت آلوده"، و ورود به رتبه "عفت خالص" -یعنی مقام مقدس از دواج- بر آتش افکنده شد و سوخت (آثار لوثر، جلد ۳۲، ص ۲۶۶).

با این حال، لوثر یادآور می‌شود: «کسی که در میان تمامی این قدیسان روشن‌تر از همه می‌درخشد، بی‌تردید هنری، اهل زوتفن است» (آثار لوثر، جلد ۳۲، ص ۲۶۶). هنری در آلمان شهید شد، در فاصله‌ای کمتر از سیصد مایل از ویتنبرگ. او دانش‌آموخته و دوست لوثر و حلقه ویتنبرگ بود. شهادتش بسیار نزدیک به خانه رخ داد؛ هم به‌لحاظ جغرافیایی، و هم به‌لحاظ قلبی. لوثر خبر شهادت هنری را از طریق نامه‌ای از یعقوب پروبست دریافت کرد و در پی آن، نامه‌ای تسلی‌بخش به جماعت کلیسای برمن نوشت تا ایشان را در اندوه از دست دادن شبان خود دل‌گرم و تقویت کند^{۱۳}. این نامه از سه بخش تشکیل شده بود: (۱) نامه‌ای تسلی‌آمیز خطاب به جماعت برمن، (۲) شرحی کوتاه بر مزمور نهم، (۳) روایت زندگی هنری، همراه با شرحی دقیق از نحوه شهادتش.

نامه لوثر دیدگاهی ژرف از یک رویکرد انجیلی به شهادت در اختیار ما می‌گذارد. در ادامه،

این نامه را با یکدیگر بررسی خواهیم کرد و خواهیم دید چه حکمتی برای ما در آن نهفته است. این

^{۱۳}: مقاله «سوزانده شدن برادر هنری» در مجموعه آثار لوثر، جلد ۳۲، صفحات ۲۶۱ تا ۲۸۶ آمده است.

متن، آکنده از شهادت و تسلی، شایسته تأمل و توصیه است.

به استدلال آغازین لوثر توجه کنید:

زیرا نه تنها کلام زنده خدا را در اختیار داریم، آن را می‌شنویم و می‌خوانیم، و می‌بینیم که چون خورشید، با درخششی تابناک سر برمی‌آورد، بلکه حضور روح خدا را نیز احساس می‌کنیم و تجربه می‌کنیم که چگونه — همان‌طور که از ابتدا چنین بوده است — او کلام خود را با اعمالی عظیم و مقتدرانه به اثبات می‌رساند و تأیید می‌کند. و از همه مهم‌تر، خدا دل‌هایی نیرومند و شجاع به ما عطا کرده است، چنان‌که در بسیاری از نقاط، به‌طور روزانه هم بر شمار واعظان و هم بر شمار شنوندگان افزوده می‌شود و جماعت مقدسین گسترش می‌یابد. برخی خون خود را داده‌اند، برخی دیگر به زندان افتاده‌اند، و گروهی از خانه و کاشانه‌شان رانده شده‌اند. اما همه ایشان، ننگ صلیب مسیح را بر دوش می‌گشند (عبرانیان ۱۲: ۲). در روزگار ما، الگوی راستین زندگی مسیحی بار دیگر رخ نموده است؛ الگویی که در چشم جهان، دهشتناک است، زیرا با رنج و آزار همراه است؛ اما در نظر خدا، بس گران‌قدر و بی‌قیمت.

چنان‌که در مزامیر آمده است: «مرگ سرسپردگان خداوند در نظر او گرانبهاست» [مزمو ۱۱۶: ۱۵]، و نیز: «خون ایشان در نظر او گرانبهاست» [مزمو ۷۲: ۱۴]، (آثار لوثر، جلد ۳۲، صفحات ۲۶۵-۲۶۶).

ابتدا لوثر سخن خود را با این پیش‌فرض مسیحیت آغاز می‌کند که خداوند در کلیسا در کار است؛ فعال، پویا، و مشغول به عمل. عیسی به آسمان صعود نکرد تا بیکار بنشیند، بلکه تا همه چیز را به‌خاطر بدن خود، یعنی کلیسا، تدبیر کند. به فاعل جملات لوثر دقت کنید:

این روح‌القدس است که «کلام خود را به اثبات می‌رساند و تأیید می‌کند»؛ این اوست که «دل‌هایی شجاع و استوار به ما بخشیده است». شهادت برادر هنری به‌هیچ‌وجه نشانه آن نیست که خداوند زمام امور را از دست داده؛ بلکه برعکس، شهیدان، خود از شیوه‌های حاکمیت خداوند بر کلیسای او هستند.

دوم، شهادت امری عادی است. لوتر آن را «الگوی زندگی راستین مسیحی... رنج و آزار» می‌نامد. او می‌گوید: «مسیحی یک شهید است» (بهسوی صلح، ۱۵۲۵، آثار لوتر، جلد ۴۶، ص ۳۹).

لوتر صلیب مقدس را از نشانه‌های کلیسا می‌دانست و در "درباره شوراها و کلیسا" چنین می‌نویسد:

هفتم، قوم مقدس مسیحی از طریق یکی از دارایی‌های ظاهری خود شناخته می‌شوند: صلیب مقدس. آنان باید هر گونه مصیبت و آزار، همه‌گونه آزمایش و شرارت را -از سوی شیطان، جهان، و جسم- تحمل کنند (چنان‌که دعای ربانی نیز بدان اشاره دارد): اندوه درونی، ترس و بیم، فقر ظاهری، تحقیر، بیماری و ضعف؛ تا شبیه به سر خود، یعنی مسیح شوند. و تنها دلیل این رنج‌ها، پایداری ایشان در پیروی از مسیح و وفاداری به کلام خداست. آنان این درد و رنج را به‌خاطر مسیح تحمل می‌کنند، چنان‌که در متی ۵: ۱۱ آمده است: «خوشا به حال شما هنگامی که به‌خاطر من مردم شما را آزار رسانند» (آثار لوتر، جلد ۴۱، صفحات ۱۶۴-۱۶۵، سال ۱۵۳۹).

لوتر به‌خوبی می‌دانست که: «همه کسانی که بخواهند در مسیح عیسی با ایمان‌داری زیست کنند، آزار خواهند دید» (دوم تیموتائوس ۳: ۱۲). آزار و مرگ، بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی مسیحی هستند.

در صومعه، نوعی الهیات رنج وجود داشت؛ الهیاتی از صلیب، اما این رنج، رنجی بود خودخواسته، برای تطهیر گناه و کسب رضایت خدا. لوتر و دیگر راهبان، خود را با تازیانه می‌زدند، در معرض سرما قرار می‌دادند، و روزه‌های طولانی مدت می‌گرفتند؛ خویشتن را شکنجه می‌کردند، به امید آن‌که پاک گردند.^۴ اما زمانی که انجیل بر لوتر روشن شد، دریافت

۴: به این بخش از موعظه لوتر بر یوحنا ۱: ۱۴ توجه کنید: «من خود بیست سال راهب بودم. خود را با دعا، روزه، شب‌زنده‌داری و سرما آزار می‌دادم؛ تنها سرما می‌توانست مرا بکشد. رنجی بر من وارد شد که هرگز دوباره بر خود روا نمی‌دارم - حتی اگر می‌توانستم. به‌راستی با این اعمال چه می‌خواستم جز خدا را؟ خدایی که گمان می‌کردم زندگی سختگیرانه‌ام در صومعه و انضباطم را به حساب خواهد آورد؟ پیوسته در او هام راه می‌رفتم و در بت‌پرستی واقعی زندگی می‌کردم. چراکه به مسیح ایمان نداشتم؛ او را تنها دآوری سخت‌گیر و هولناک می‌پنداشتم، که بر رنگین‌کمان نشسته است. از این‌رو، به دنبال شفیعی دیگر می‌گشتم - مریم، قدیسان دیگر، و حتی اعمال خودم و شایستگی‌های نظم رهبانی‌ام. و همه این کارها را به‌خاطر خدا انجام می‌دادم، نه برای پول یا مال. با این حال، این‌ها بدعت بود و بت‌پرستی؛ چراکه مسیح را نمی‌شناختم و آنچه می‌خواستم، در او و از طریق او نمی‌جستم» (آثار لوتر، جلد ۲۴، ص ۲۴، حدود سال ۱۵۳۷).

که این رنج‌آوری افراطی نه تنها سودی ندارد، بلکه در حقیقت، نوعی کفر است. او به ارزش انضباطی معتدل برای فروتنی در برابر امیال نفسانی پی برد، و همچنین فهمید که رنج واقعی مسیحی از بیرون می‌آید. ما خود را نمی‌آزاریم تا مقدس شویم؛ بلکه این جهان، جسم، و شیطان‌اند که ما را می‌آزارند؛ زیرا خون عیسی از پیش ما را مقدس ساخته است.

ما نیازی نداریم خود را تازیانه بزنیم؛ شیطان این کار را به‌جای ما انجام می‌دهد. سوم، شهادت امری شریف است. شهیدان، قهرمان‌اند؛ آنان دلیر بودند؛ رنج‌ها و مرگ ایشان، اعمالی سترگ است که به نام مسیح انجام شده است. آنان که برای کلام خدا رنج می‌کشند، در حقیقت «اعمالی بزرگ و عظیم» به‌جای می‌آورند. لوتر در این‌جا، الگوی اعمال بزرگ را پی می‌گیرد؛ همان الگویی که در رسالهٔ عبرانیان ارائه شده، آنجا که نویسنده می‌گوید زمان کافی نیست تا از همه مقدسین سخن گوید.

آنان که به ایمان، ممالک را فتح کردند، عدالت را برقرار نمودند، و وعده‌ها را به چنگ آوردند؛ دهان شیران را بستند، شعله‌های سوزان آتش را بی‌اثر کردند و از دم شمشیر رهایی یافتند؛ ضعفشان به قوت بدل شد، در جنگ توانمند شدند و لشکریان بیگانه را تارومار کردند. زنان، مردگان خود را قیام کرده باز یافتند. گروهی دیگر شکنجه شدند و رهایی را نپذیرفتند، تا به رستاخیزی نیکوتر دست یابند. بعضی استهزا شدند و تازیانه خوردند، و حتی به زنجیر کشیده شده، به زندان افکنده شدند. سنگسار گشتند، با آره دو پاره شدند و با شمشیر به قتل رسیدند. در جامه‌هایی محقر از پوست گوسفند و بز در هر جا گذر کرده، تنگدست، ستم‌دیده و مورد آزار بودند. اینان که جهان لایقشان نبود، در بیابان‌ها و کوه‌ها، و غارها و شکاف‌های زمین، آواره بودند (عبرانیان: ۱۱: ۳۳-۳۸).

به تصاعدی بودن این فهرست دقت کنید: فتح پادشاهی‌ها، بستن دهان شیران، نیرومند شدن در جنگ، بازگرداندن مردگان به زندگی! و سپس ناگهان، تغییری شگفت‌انگیز رخ می‌دهد: تمسخر، تازیانه، زنجیر، زندان، سنگسار، دو نیم شدن، و کشته شدن. شگفت‌آور است که «رستاخیز مردگان» و «مرگ به‌خاطر ایمان» هر دو در یک فهرست از اعمال قهرمانانه آمده‌اند؛ این، واقعیت زندگی مسیحی است. ما بی‌چیزیم، رنج‌دیده و ستم‌کشیده، و در سراسر زمین آواره‌ایم؛ و این، ننگ ما نیست؛ این، جلال ماست. جهان، شایستهٔ چنین قدیسان رنج‌دیده‌ای نیست.

این ویژگی، از نشانه‌های خاص پادشاهی خداست. در این پادشاهی، اعمال بزرگ و قهرمانانه، همانا اعتراف به ایمان و تحمل رنج‌اند. مسیحی، در پیروی از الگوی عیسی، آماده است هر رنجی - حتی مرگ را- بپذیرد، اما از اعتراف به نام مقدس مسیح روی‌گردان نشود. نکته‌ای بسیار مهم در اینجا و درباره قهرمانان مطرح می‌شود.

روزی کسی جمله‌ای گفت که بهیاد ماندنی و پرمعنا بود:

«اگر بدانی قهرمانان یک نفر چه کسانی هستند، می‌توانی همه چیز لازم را درباره‌اش بفهمی». این نکته، بینشی ژرف داشته و برای زندگی مسیحی ما اهمیتی بسزا دارد. قهرمانان ما چه کسانی‌اند؟ به چه کسانی نگاه می‌کنیم، تحسین‌شان می‌کنیم، و می‌کوشیم از ایشان سرمشق بگیریم؟

عیسی بسیار فراتر از یک قهرمان است، اما این جایگاه را نیز به‌کمال در بر می‌گیرد؛ او رنج کشید و جان خود را فدا کرد. شهیدان، قهرمانان راستین مسیحیت‌اند؛ آنان که ایمان را نه تنها با زبان، بلکه با تمامی هستی خود اعتراف کردند. این واقعیت، هم در دنیای باستان صادق بود و هم در دوران اصلاحات؛ هیچ تفاوتی وجود ندارد.

چهارم، روح القدس است که دل مسیحیان را تقویت می‌کند تا رنج و مرگ را تاب آورند. این نکته را بهیژه در نگاه لوتر به زندگی آگنس و آگاتا بررسی خواهیم کرد. لوتر چنین می‌نویسد: «روح القدس دل‌هایی شجاع و بی‌پاک به ما عطا کرده است، چنان‌که در بسیاری از نقاط، روزانه هم بر شمار واعظان و هم بر شمار شنوندگان افزوده می‌شود. برخی خون خود را داده‌اند...». شجاعت و جسارت برای اعتراف به نام عیسی، فارغ از هر هزینه‌ای که در پی داشته باشد، ثمره‌ای است از روح القدس.

«هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید "عیسی خداوند است" مگر به‌واسطه روح القدس» (اول قرن‌تین ۳:۱۲). سختی در گفتن «عیسی خداوند است»، نه در تلفظ این کلمات، بلکه در منشأ و پیامد آن‌هاست. دل‌های ما آکنده از بی‌ایمانی است؛ تنها روح القدس است که ما را تبدیل می‌کند و ایمان می‌بخشد. و فراتر از این، اعتراف به مسیح هزینه دارد. شهیدان کلیسای نخستین را وامی‌داشتند که بگویند: «قیصر خداوند است»؛ اما آنان سرباز زدند، و چون گفتند: «عیسی، و تنها عیسی، خداوند است»، به شیرها سپرده شدند یا بر چوبه آتش بسته شدند. از همین‌روست که اعتراف به نام عیسی چنین دشوار است، و به همین دلیل، دل مسیحی به شجاعت و جسارتی که از روح آمده باشد نیاز دارد.

پنجم، به‌واسطه روح القدس، مسیحی شکوه خدا را در رنج صلیب بازمی‌شناسد. یکی از شیوه‌هایی که شیطان از آن برای حمله به ایمان ما استفاده می‌کند، این است که «جلال ما

را به ننگ بدل می‌سازد» (مزمور ۲:۴). بزرگ‌ترین عطایای خدا را - عیسی، خون او، رنج و مرگ او، کلامش، و حیاتی که می‌بخشد - در نظر ما کوچک، بی‌اهمیت، و حتی شرم‌آور جلوه می‌کند. ما به قدرت، دستاوردها و ثروت خود می‌بالیم. اما محل فخر ما، در تعمیدمان است، و جلال ما در رنج کشیدن برای نام عیسی. شیطان ما را وسوسه می‌کند که از این موارد شرم‌زده باشیم. اما لوتر این نگاه را از بنیاد دگرگون ساخت. بیاد داشته باشید:

... زندگی راستین مسیحی بار دیگر پدیدار شده است؛ این نوع زندگی در چشم جهان دهشتناک است، زیرا با رنج و آزار همراه است؛ اما در نظر خدا، گران‌بها و بی‌قیمت است. چنان‌که در مزامیر آمده است [مزمور ۱۱۶:۱۵]: «مرگ مقدسان در نظر خداوند گران‌بهاست»، و باز در [مزمور ۷۲:۱۴] می‌خوانیم: «خون ایشان در نظر او گران‌بهاست» (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۶۶).

به واسطه روح القدس، ما خون و مرگ شهیدان را همچون گوه‌ری گران‌بها و بی‌قیمت در نظر خدا می‌بینیم. یکی از مضامین همیشگی در نوشته‌های لوتر، تضاد در نگاه است؛ خداوند آن‌گونه که ما می‌بینیم نمی‌بیند. زیرا دو نوع دید وجود دارد: دید زمینی و دید روحانی. در مورد رنج‌های مسیحی، و به‌ویژه در باب مرگ شهیدان، نگاه جهان و نگاه خداوند کاملاً متفاوت است. به تمایزی که لوتر در برابر ما می‌نهد، توجه کنید:

زندگی راستین مسیحی بار دیگر پدیدار شده است؛ در چشم جهان، این نوع زندگی دهشتناک است، زیرا با رنج و آزار همراه است؛ اما در نظر خدا، گران‌بها و بی‌قیمت است. چنان‌که در مزامیر آمده است [مزمور ۱۱۶:۱۵]: «مرگ مقدسان در نظر خداوند گران‌بهاست»، و باز در [مزمور ۷۲:۱۴] می‌خوانیم: «خون ایشان در نظر او گران‌بهاست».

سخنان لوتر ما را تعلیم می‌دهد تا جهان را با چشمان خداوند بنگریم. ششم، بنابراین، ما رنج‌های مسیحیان و مرگ شهیدان را به‌عنوان کار خداوند درمی‌یابیم؛ تدبیری از سوی او برای «نشان دادن و تأیید کلامش». مرگ شهیدان، ابزار فروپاشی تعلیمات نادرست است. این مرگ‌ها جزئی از زمان‌بندی الهی و بخشی از عمل خدا در حفظ کلیسا و استمرار اعلام انجیل ناب هستند.

هفتم، شهیدان نه تنها حقیقت موعظه خود را تأیید کردند، بلکه خنشان نیز علیه گمراهی و خطا برمی‌خیزد. در این‌جا بخشی دیگر از روایت لوتر درباره شهادت هنری آمده است:

این مردان، و دیگری که همانند ایشان‌اند، کسانی هستند که با خون خود، پاپ‌گرایی و خدای آن -یعنی شیطان- را در هم خواهند شکست. همینان هستند که کلام خدا را در برابر آلودگان ناپاک کلام، پیامبران دروغینی که اینک سر بر آورده‌اند و در همه‌جا رو به گسترش‌اند، در راستی و پاکی‌اش نگاه خواهند داشت. بی‌تردید، این تنها از سر فیض الهی است که خداوند اجازه داده است آنان درست در این زمان جان ببازند و خون دهند -در زمانی که دروغ‌ها و تفرقه‌ها رو به افزایش هستند- تا بدین‌وسیله ما را هشدار دهد و به‌واسطه ایشان گواهی دهد که این تعلیم، همان تعلیم راستین است؛ تعلیمی که در آن روح حقیقی عطا می‌شود؛ آموزه‌ای که ایشان تعلیم دادند، بدان ایمان آورند، برایش جان سپردند، و با شهادت خود آن را مُهر کردند؛ چنان‌که شهیدان مقدس پیشین نیز به‌خاطر انجیل جان دادند، و آن را با خون خود برای ما مُهر کردند و بر آن گواهی دادند (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۶۶).

در این‌جا، رویکرد انجیلی لوتر به مسئله شهادت را به‌روشنی می‌بینیم. در گزارش‌های سنتی از شهیدان، همواره این خطر وجود داشت که مرگ آنان به‌عنوان عاملی برای تطهیر، یا حتی وسیله‌ای برای نجات تلقی شود؛ گویی شهیدان با ریختن خون خود، رستگاری خویش را به دست می‌آورند. اما لوتر به‌خوبی می‌دانست که تنها خونی که قادر است گناه را بشوید، خون بره است، خون عیسی. خون شهیدان، نجات‌بخش نیست؛ بلکه موعظه انجیل را مُهر می‌کند و بر آن گواهی می‌دهد.

لوتر به‌خوبی آگاه بود که برخی از مردم نه برای حقیقت، بلکه برای گمراهی جان باخته‌اند. این افراد، شهیدان راستین نیستند، بلکه آن‌گونه که لوتر بارها از زبان ضرب‌المثلی آلمانی نقل می‌کند، «شهیدان شیطان»‌اند. در این‌باره، آگوستین قدیس تمایزی مهم و سودمند قائل شده است: «مردمان با میزان رنجی که می‌کشند شهید نمی‌شوند، بلکه با انگیزه‌ای که برای آن رنج می‌برند»^۵.

آنان که به‌سبب موعظه انجیل کشته شدند، در حقیقت همان موعظه را تأیید کردند. در این گفته، پژواکی از سخن مشهور ترتولیان به گوش می‌رسد: «خون شهیدان، بذر کلیساست» (مدافع ایمان، فصل ۵۰). لوتر این سخن را به‌خوبی می‌شناخت؛ در زمان او، این جمله تا حدی به‌صورت ضرب‌المثل درآمده بود. لوتر، در تفسیر خود بر مزمور ۵:۲۳، چنین یادآور می‌شود:

۵: آگوستین قدیس، نامه ۶۸ به فسئوس، بند ۲؛ لینک منبع (دسترسی در تاریخ ۱۰ ژانویه ۲۰۱۹). لوتر این سخن حکیمانه آگوستین را به‌خوبی می‌شناخت و آن را در ارزیابی خود از سوینگلی به‌کار بست. رجوع کنید به: آثار لوتر، جلد ۱۶، ص ۱۰۳؛ و جلد ۲۸، ص ۳۰۳.

هرچه شیطان و جهان بیشتر کلیسای مسیحی را آزار دهند و شکنجه کنند، حال او بهتر می‌شود؛ زیرا رشد و شکوفایی او در دل آزار، رنج، و مرگ روی می‌دهد. از همین‌رو یکی از پدران اولیه کلیسا گفته است: «خون شهیدان، بذر است». در جایی که یکی گشته می‌شود، صد تن دیگر برمی‌خیزند. بر این پیروزی شگفت‌انگیز، چندین مزمور آواز سر می‌دهند؛ برای نمونه، مزمور نهم، دهم، و مزامیر دیگر (آثار لوتر، جلد ۱۲، ص ۱۷۴، حدود سال ۱۵۳۷).

مرگ شهیدان نه تنها کلیسا را تضعیف نکرد، بلکه پادشاهی خدا را گسترش داد.

هشتم، درک شهادت به عنوان عطای فیض‌آمیز خدا برای کلیسا، واکنش مسیحیان سوگوار برمن به قتل شبان‌شان را شکل داد. لوتر آنان را ترغیب کرد که برای هنری سوگواری نکنند، و نسبت به قاتلان خشم نگیرند، بلکه شکرگزار باشند و دریابند که شهادت هنری، برکتی خواهد بود برای مردم دیت‌مارشن. لوتر در ادامه چنین نوشت؛ سخنی که هم از حیث الهیاتی، و هم از نظر شبانی، تأثیرگذار و شگفت‌انگیز است:

بدین‌گونه می‌توانم دل‌های شما را در مسیح پند دهم که اندوهگین نباشید، و از قاتلان او در دیت‌مارشن بد نگوئید، بلکه شادمان باشید، و خدا را شکر و ستایش گوئید؛ او که شما را شایسته دانسته است تا این نشانه‌ها و عطایای فیض او را ببینید و دریافت کنید. قاتلان او، همین اکنون نیز به اندازه کافی - بلکه بیش از حد - سزای خود را یافته‌اند، زیرا دستان خود را چنان به خون بی‌گناه آلوده کرده‌اند و گناهی چنان سنگین و دهشتناک را در برابر چشمان خدا بر خویشتن انباشته‌اند. در حقیقت، بسیار بیشتر جای گریه و اندوه برای ایشان هست تا برای هنری مقدس، و سزاوار است که برای ایشان دعا کنیم، تا نه تنها آنان، بلکه تمامی سرزمین دیت‌مارشن بازگردند و به معرفت حقیقت راه یابند. می‌توان با اطمینان امید داشت که این، ثمره شهادت هنری خواهد بود؛ به‌ویژه از آن‌رو که بسیاری در آن منطقه همین حالا نیز با اشتیاق به سوی انجیل گرایش یافته‌اند، و از آنچه روی داده، اندوهگین‌اند. زیرا خدای ما، که اجازه داد هنری مقدس در آن‌جا رنج کشد، بی‌گمان قصد دارد نه تنها بی‌دینان را - اگر توبه نکنند - مجازات کند، بلکه همین شهادت را برای خیر بسیاری از مردمان آن سرزمین به‌کار گیرد، و از طریق آن، ایشان را به سوی حیات جاودان رهبری کند (آثار لوتر، جلد ۳۲، صفحات ۲۶۷-۲۶۸).

موسی به ما آموخت که: « خداوند می‌گوید انتقام از آن من است» (تثنیه ۳۲: ۳۵). پولس رسول نیز چنین تعلیم داد: «ای عزیزان، انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید» (رومیان ۱۲: ۱۹). همان‌گونه که خداوند در شهادت هنری در حال عمل بود، او نیز خود، عدالت و رحمت را در پی آن شهادت به انجام خواهد رساند. وظیفه مسیحی، تشخیص دادن دست خداوند، شکرگزاری برای آن، و محبت ورزیدن به همسایه است.

نهم، یکی از مضامین برجسته در روایت‌های شهیدان، رحمتی است که آنان نسبت به قاتلان خود دارند. عیسی از فراز صلیب دعا کرد: «ای پدر، ایشان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند» (لوقا ۲۳: ۳۴). استفان، نخستین شهید، چنین دعا کرد:

« خداوند، این گناه را به حساب ایشان مگذار» (اعمال ۷: ۶۰). بارها و بارها این کلمات بخشایش را بر زبان شهیدان می‌شنویم؛ از جمله، بر زبان هنری.

سپس اعلام شد که همه کسانی که در دستگیری هنری نقش داشتند، باید با سلاح‌های خود به‌سوی محل آتش حرکت کنند. راهبان خاکستری‌پوش و پابره‌نه نیز در صحنه حاضر بودند و این مردمان نگون‌بخت را به تحریک و تشویق وامی‌داشتند. آن‌ها می‌گفتند: «اکنون دارید کار را درست انجام می‌دهید»، و پیوسته این جماعت بینوا، مست، و گمراه را به خشونت بیشتر می‌کشاندند. سپس هنری را گرفته، از گردن، پا، دست‌ها بستند و با فریادها و غوغای جمعیت، او را به‌سوی آتش بردند. زنی که در آستانه خانه‌اش ایستاده بود، چون این منظره دلخراش را دید، به‌شدت گریست. هنری نیکو به او گفت: «ای زن، برای من گریه مکن!» (ر.ک لوقا ۲۳: ۲۸). هنگامی که به محل آتش رسید، از فرط خستگی بر زمین نشست. در آن هنگام، شوئسر مالس، قاضی آنجا که بنا بر گزارش موثق، در برابر دریافت رشوه این مسئولیت را پذیرفته بود، وارد شد. او حکم محکومیت برادر هنری مبنی بر سوزاندن در آتش را چنین اعلام کرد: «این تبهکار علیه مادر خداوند و علیه ایمان مسیحی موعظه کرده است؛ از این رو، بغضام ارباب مهربان من، اسقف برمن، او را به آتش محکوم می‌کنم». برادر هنری پاسخ داد:

«من چنین نکرده‌ام، با این حال، اراده تو به‌انجام رسد، ای خداوند!» (لوقا ۲۲: ۴۲). و چشمان خود را به آسمان بلند کرده، گفت:

«خدايا، ايشان را ببخش، زيرا نمیدانند چه می‌کنند. ای پدر آسمانی، تنها نام تو قدوس باد!» (لوقا ۲۳: ۳۴)، (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۸۵).

اگر هنری با رحمتی در دل برای قاتلان خود جان سپرد، بی‌تردید آنان که در سوگ او نشست‌ه‌اند نیز می‌توانند رحمت بورزند. با دعا و شکرگزاری، ایمان جای خشم را در دل‌های ایشان می‌گیرد.

سپس، لوتر مزمور ۹ را به مسیحیان شهر برمن توصیه می‌کند.

از این‌رو، از شما درخواست می‌کنم -و در این مورد، حتی فرمان می‌دهم- که مزمور نهم را بخوانید و بسرایید؛ زیرا این مزمور بهر آستی در این موقعیت بسیار شایسته و به‌جا است. این مزمور به ما می‌آموزد که برای رنج شهیدان اندوهگین نشویم، بلکه خدا را با شادی بستاایم، به‌خاطر ثمراتی که از طریق شهادت آنان بر زمین پدید می‌آورد. بی‌تردید، خوشنودم که اندکی از وقت خود را صرف توضیح این مزمور برای شما کنم و آن را همراه با شما بسرایم، چراکه می‌دانم به‌روح، در کنار من حضور دارید (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۶۸).

چه چیزهایی را می‌توانیم از شبان لوتر در این‌جا بیاموزیم؟

نخست، او نگاه مردم را به کلام خدا معطوف کرد.

دوم، این کار را پیش از آن‌که از مرگ دردناک هنری سخن بگوید، انجام داد.

سوم، لوتر به‌درستی می‌دانست که همه چیز به‌واسطه کلام خدا و دعا تقدیس می‌شود (اول تیموتائوس ۵: ۴)، از این‌رو، هر دو را برای جماعت به‌جا آورد تا ایشان را برکت دهد و تقدیس کند.

چهارم، او مزمور نهم را با دیدگاه یک مسیحی خواند ۱۶. به چند نمونه از توضیحات لوتر در این‌باره بنگریم؛ توضیحاتی تفسیری سرشار از شکوه و جلال.

مزمور ۹: ۱: «تو را، ای خداوند، به تمامی دل سپاس خواهم گفت؛ همه شگفتی‌های تو را بیان خواهم کرد».

۶: این موضوع گسترده‌ای است که جای پرداختن مفصل دارد، اما لوتر به‌درستی دریافته بود که عهد عتیق، کتاب مسیحیان است؛ او باور داشت که تثلیث اقدس، تجسد، کفار، و به‌ویژه آموزه «عادل‌شمردگی به واسطه ایمان»، به‌روشنی در کلام پیامبران تعلیم داده شده‌اند. بررسی‌های ژرف لوتر بر مزامیر ممکن است به گوش ما ناآشنا برسد، زیرا ما معمولاً چنین می‌پنداریم که آموزه‌های مسیحی در عهد عتیق «پنهان» شده‌اند.

این اعمال شگفت‌انگیز، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، آن است که خدا جهان را نه با زور، بلکه از طریق خون و مرگ قدیسان خود درهم می‌شکند و تبدیل می‌کند. او زندگان را به واسطه مردگان و جان‌سپردگان مغلوب می‌سازد؛ و این، پیروزی بس شگفت‌انگیز است.

مزمور ۹: ۹: «خداوند برای ستم‌دیدگان قلعه بلند است، قلعه بلند در زمان‌های تنگی». حتی اگر خدا اجازه دهد که ما مورد یورش قرار گیریم و برخی کشته شوند، باز هم ما را از نظر روحانی محافظت می‌کند و دل‌هایی پر از شهامت به ما می‌بخشد، تا نهراسیم، بلکه بر مرگ غلبه یابیم. افزون بر این، او به روشنی نشان می‌دهد که همه ما از میان نمی‌رویم، چنان‌که بی‌ایمانان آرزو دارند. باقی‌مانده از او، تا ابد باقی می‌ماند؛ و رشد می‌کند.

مزمور ۱۰: ۹: «آنان که نام تو را می‌شناسند، بر تو توکل می‌دارند، زیرا تو، خداوند، هرگز جویندگان خود را وانگذاشته‌ای».

و عده خدا، دلیری و تسلائی عظیم به ما می‌بخشد؛ زیرا او به ما اطمینان می‌دهد که هرگز کسانی را که او را می‌جویند، تنها نخواهد گذاشت. این، وصف آن مردمان است که به کلام او چنگ می‌زنند - آنجا که نام و کارهای او شناخته و ستوده می‌شود. و برخلاف شریعت‌گرایان، به اعمال و نام خود تکیه ندارند.

مزمور ۱۲: ۹: «زیرا او که انتقام‌گیرنده خون است، ایشان را به یاد می‌آورد، او فریاد ستم‌دیدگان را فراموش نمی‌کند».

خدا اجازه می‌دهد که بی‌ایمانان بکشند و خون بریزند، و چنان وانمود می‌کند که گویی درمندان را از یاد برده است. اما او با قدرت، ایشان را به یاد دارد و انتقام خونشان را خواهد گرفت. و بدین‌سان، هرچه بی‌ایمانان بیشتر خون بریزند، شمار ایمان‌داران بیشتر خواهد شد، و خود آنان، کمتر و کم‌شمارتر خواهند گشت (آثار لوثر، جلد ۳۲، صفحات ۲۶۹-۲۷۰).

پادشاهی خدا به واسطه خون و رنج عیسی بنیان نهاده شد، و با خون و رنج مسیحیان گسترش می‌یابد. لوثر این را می‌دانست، آن را موعظه می‌کرد، و با همین حقیقت، تسلی و تشویق می‌بخشید. در واقع، شاید «تشویق» مهم‌ترین واژه در این‌جا باشد. لوثر به خوبی می‌دانست که

زندگی مسیحی - زندگی آمیخته با رنج- نیازمند شجاعت و پایداری است. و او تفسیر خود بر مزمور ۹ را با همین دعوت به دل‌گرمی و استقامت به پایان می‌برد:

خداوند، ایشان و همه شما را تقویت فرماید، و به شما فیض عطا کند تا بر تعلیمی که با خون هنری مُهر شد، استوار بمانید، و اگر اراده خداوند باشد، با شادی در پی ردپای او گام نهید. آمین
همه برادران ما در مسیح، شما را درود می‌فرستند؛ برای ما نیز دعا کنید؛ فیض خدا با شما باد. آمین (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۷۲).

پس از شرح مزمور نهم، لوتر داستان زندگی و مرگ برادر هنری را بازگو کرد. روایت دستگیری و مرگ هنری، آنچه را که لوتر در آن زمان مهم‌ترین مسئله می‌دانست، آشکار ساخت: آیا رومیان حاضر بودند در مورد کتاب مقدس مناظره کنند؟
توطئه‌ای در کار بود تا هنری را پیش از آنکه بتواند موعظه کند و بدون برگزاری دادگاهی، به قتل برسانند. قاتلان هنری می‌دانستند که اگر مردم سخنان او را بشنوند، ایمان خواهند آورد. در ادامه، چند جمله از سخنان لوتر را که در همین زمینه بیان کرده، می‌آوریم. حتی زمانی که هنری هنوز در برمن موعظه می‌کرد، مخالفان رومی راهبان خود را برای برهم زدن سخنان او فرستادند، اما آن راهبان پس از شنیدن سخنانش، به درستی گفتار او ایمان آوردند.

در این میان، پاپ‌گرایان نیز بیکار ننشسته بودند، بلکه هر روز راهبان جوان خود را به مجالس و عظ او می‌فرستادند تا او را در سخنانش گرفتار کنند. اما خداوند قدرت شگفت‌انگیز خود را نمایان ساخت و برخی از آنان را دگرگون کرد، به‌گونه‌ای که بیشتر راهبان جوانی که فرستاده بودند، اعتراف کردند که این تعلیم و موعظه، حقیقت است و از جانب خدا می‌آید، و هیچ‌کس نمی‌تواند با آن مخالفت کند. آنان افزودند که هرگز در زندگی خود، چنین تعلیمی را از هیچ انسانی نشنیده بودند (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۷۶).

هنگامی که هنری خود را برای موعظه در مِلدورف آماده می‌کرد، دشمنان کلام خدا در حال توطئه علیه او بودند.

سرانجام تصمیم گرفتند که بیش از هر چیز، نباید اجازه دهند هنری موعظه بیشتری بکند؛ چرا که اگر او موعظه می‌کرد و مردم عادی سخنانش را می‌شنیدند، بی‌تردید فریبکاری‌شان آشکار می‌گشت و بساطشان برچیده می‌شد (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۷۸).

پس از دریافت نامه‌ای مبنی بر این‌که هنری نباید موعظه کند، کشیش جماعت در ملدورف چنین پاسخ داد که:

نه او [کشیش ملدورف] و نه هنری هیچ‌گونه قصدی برای ایجاد آشوب نداشتند. آنان تنها می‌خواستند کلام پاک و عاری از فساد خدا را تعلیم دهند. او همچنین اعلام آمادگی کرد که از خود و برادر هنری در برابر تمام اتهام‌زندگان دفاع می‌کند. افزون بر این، با فروتنی درخواست کرد که به کشیشان اعتماد نکنند، چرا که آنان با انگیزه نفرت و طمع در پی خاموش کردن حقیقت‌اند. او خواهش کرد که کلام خدا را محکوم نکنند، بلکه نخست حقیقت را به‌دقت بجویند و هیچ‌کس را پیش از شنیدن سخنانش محکوم نسازند. اگر در اشتباه بودند، آماده بودند که مجازات شوند. اما این پیشنهاد، همراه با آن شهادت، نادیده گرفته شد (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۸۰).

طرحی در میان بود تا نوشتارهایی علیه هنری منتشر کنند، اما با این کار مخالفت شد، زیرا استدلال بر این بود که مناظره با هنری ممکن است باعث شود افراد بیشتری ایمان بیاورند.

«نه، باید راه دیگری پیدا کنید. اگر شروع به نوشتن برای این بدعت‌گذار کنید، او پاسخ خواهد داد، و به‌راستی در زمانی‌که زنده‌اید، پیش از آن‌که خودتان بفهمید، به همان بدعت کشیده خواهید شد. چون وقتی او به سخن گفتن آغاز کند، هیچ‌کس نمی‌تواند در برابرش پایداری کند.» پس تصمیم گرفتند که او را شبانه و در خفا دستگیر کرده و بی‌درنگ بر دار آتش بسوزانند، پیش از آن‌که مردم باخبر شوند و پیش از آن‌که او فرصت سخن گفتن بیابد. این نقشه، همگی‌شان را بسیار خوش آمد، به‌ویژه راهبان خاکستری‌پوش را. (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۷۲).

هنری با آخرین نفس‌هایش تلاش کرد اعتقادنامه را بر زبان آورد، اما حتی این اعتراف نیز می‌بایست خاموش می‌شد.

سپس این شهید نیکوی مسیح آغاز کرد به خواندن اعتقادنامه؛ اما شخصی با مشت به دهانش کوبید و گفت: «اول بسوز، بعد هر چه خواستی بخوان». سپس شخص دیگری پای خود را بر سینه‌اش گذاشت و او را از گردن چنان محکم به پله‌ای از نردبان بست که از دهان و بینی‌اش خون جاری شد. آن مرد می‌خواست او را خفه کند، زیرا دید که هنری با وجود زخم‌های فراوانش هنوز زنده است (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۷۶).

بنابراین، شهادت مسئله‌ای تعلیمی است، مسئله‌ای در پیوند با آموزه‌ها. قتل قدیسان به‌دست ابلیس، تلاشی بود برای خاموش ساختن صدای انجیل موعظه‌شده. در نگاه لوتر، شهادت در چهارچوب نبرد عظیم نهضت اصلاحات معنا می‌یافت؛ نبردی میان موعظه کلام پاک و بی‌آلایش خدا و دشمنان آن.

انجیل از طریق خون و رنج هنری، موعظه شد؛ و از طریق انتشار روایت مرگ او به دست لوتر نیز، انجیل موعظه گردید.

و اینک، چون خدای قادر متعال دید که زمان آن فرا رسیده تا هنری نیکو، با خون خویش، بر حقیقتی که موعظه کرده بود گواهی دهد، او را به میان قاتلانی فرستاد که خود برای این مقصود برپا داشته بود (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۷۸). لوتر گفتار خود را درباره سوزانده شدن برادر هنری با این دعای برکت به پایان رساند:

باشد که خداوند ایشان و همگی شما را تقویت فرماید و به شما فیض عطا کند تا در تعلیمی که با خون هنری مهر شده، استوار بمانید و اگر خداوند بخواهد و اراده او باشد، با شادی در پی او گام بردارید. آمین. همه برادران ما در مسیح به شما سلام می‌فرستند. برای ما نیز دعا کنید. فیض خداوند با شما باد. آمین (آثار لوتر، جلد ۳۲، ص ۲۷۶).

ما نیز انجیل را داریم؛ ما نیز می‌دانیم که خدا گناهان ما را می‌آمرزد؛ ما نیز می‌دانیم که عیسی برای ما مکانی مهیا می‌کند، می‌دانیم که ما قوم او هستیم، می‌دانیم که حیات جاودان یقین است، و وعده‌های او پابرجاست؛ می‌دانیم که «زیستن برای ما مسیح است و مردن سود». می‌دانیم که برای رنج کشیدن در این جهان نهاده شده‌ایم؛ و می‌دانیم که ما نیز همچون عیسی دشمنانی داریم که از ما نفرت دارند؛ ما نیز آماده‌ایم تا با هنری خون دهیم، و با شهیدان بمیریم.

رقصی تا مرگ؛ آگنس و آگاتای مقدس و شهادت متواضعانه ایمان

قدیسان آگنس و آگاتا: دو تن از شهیدان محبوب لوتر؛

آگنس در سال ۲۹۱ میلادی در روم و در خانواده‌ای مسیحی و ثروتمند چشم به جهان گشود. او دختری جوان و زیبا بود. بسیاری از مردان رومی خواهان ازدواج با او بودند، اما او همگی را رد کرد و خود را وقف دعا و مطالعه کتاب مقدس ساخت. مردانی که با پاسخ منفی او روبه‌رو شدند، او را به‌عنوان یک مسیحی نزد مقامات معرفی کردند. آگنس را برهنه در خیابان‌ها گشاندند، برای یک ماه به زندگی در فاحشه‌خانه‌ای وادار کردند، و سرانجام او را در میان جمعیتی انبوه گردن زدند.

روایت شهادت او به‌ویژه به‌واسطه هیرُونِیْمُس (جروم) شهرت یافت؛ او رساله خود درباره باکرگی را با همین داستان آغاز کرده است. این رساله در سال ۳۷۷ میلادی در روم نوشته شده است. ما در اینجا به دو دلیل، متن کامل این بخش را می‌آوریم: نخست، به سبب زیبایی تأثیرگذار آن، و دوم برای آن‌که نمونه‌ای از شرح‌حال‌های معقول‌تر شهیدان را نشان دهیم، که لوتر نیز آن‌ها را مطالعه می‌کرد.

و کار من به‌نیکی آغاز می‌شود، زیرا امروز، زادروز باکره‌ای است و من باید از باکرگان سخن بگویم، و رساله من از همین گفتار آغاز می‌گردد. امروز زادروز یک شهید است؛ بیا باید قربانی خود را تقدیم کنیم. امروز زادروز قدیسه آگنس است؛ باشد که مردان در شگفتی فرو روند، کودکان دلیر شوند، متأهلان در حیرت باشند، و مجردان از او الگو گیرند.

اما چه می‌توانم بگویم که شایسته او باشد، کسی که حتی نامش نیز از ستایش آشکار بی‌نصیب نبود؟

در ایمان‌داری فراتر از سن خود، و در فضیلت بالاتر از طبیعت؛ به‌نظر می‌رسد که او نه تنها نامی انسانی، بلکه نشانه‌ای از شهادت را بر خود داشت، که از همان آغاز نشان می‌داد چه خواهد شد.

اما چیزی در دست دارم که می‌تواند مرا یاری دهد: نام «باکره» است که خود عنوانی است سرشار از عفت. شهید را فرا می‌خوانم، باکره را اعلام می‌کنم. همین یک ستایش‌نامه، به‌تنهایی بسنده است؛ نیازی به پیرایه و آراستن ندارد، زیرا خود به‌روشنی در دسترس ماست. پس تلاش بازایستد، و فصاحت خاموش گردد؛ یک واژه کافی‌ست برای ستایش. همین واژه را پیران و جوانان و کودکان همگی با هم بر زبان می‌آورند. کسی شایسته‌تر از آن نیست که همگان بتوانند او را بستانند. به‌اندازه‌ی شمار مردم، مژده‌رسانی هستند که هرگاه لب به سخن می‌کشایند، گواهی شهادت او را اعلام می‌کنند.

گفته شده است که او در دوازده‌سالگی به شهادت رسید. هرچه این بی‌رحمی نفرت‌انگیزتر بود - که حتی از دختری به این سن و سال نگذشت - قدرت ایمان نیز در اینجا به همان اندازه عظیم‌تر بود، چرا که در چنین سنی نیز توانست قدرت خود را آشکار کند. آیا در آن پیکر کوچک، جایی برای زخم وجود داشت؟ اما او که در تن خود جایی برای ضربه‌ی فولاد نداشت، در دل خود نیرویی داشت که بر فولاد چیره شد.

در آن سن، دختران معمولاً طاقت نگاه‌تند پدر و مادر را هم ندارند، و از برخورد سوزن خیاطی با دستشان چنان می‌نالند که گویی زخم شمشیر خورده‌اند. اما او، بی‌هراس، در برابر دستان بی‌رحم جلادان ایستاد؛ از سنگینی زنجیرهای پر سر و صدا نلرزید؛ تمامی تن خویش را به تیغ سربازانی خشمگین سپرد؛ دختری که هنوز معنای مرگ را نمی‌دانست، اما برای آن آماده بود.

حتی اگر او را به اجبار به سوی قربانگاه‌های بت‌پرستانه می‌بردند، دستان خود را به‌سوی مسیح در آتش‌های قربانگاه دراز می‌کرد، و همان‌جا، بر مذبح‌های بی‌حرمت،

نشان پیروزمند خداوند را ترسیم می‌نمود؛ و یا حتی اگر گردن و دستان او را در بند آهین می‌نهادند؛ اما هیچ بندی توان در بر گرفتن اندام نحیف و ظریف او را نداشت.

نوعی تازه از شهادت! هنوز به سنی نرسیده بود که سزاوار مجازات باشد، اما به بلوغ پیروزی دست یافته بود. کسی که نبرد با او دشوار بود، اما تاج افتخار به‌آسانی بر سرش نهاده شد. در حالی که از نظر سن در موضع ضعف بود، آموزگار دلیری و شجاعت شد. او هرگز به‌عنوان عروس، این چنین شتابان به سوی بستر نمی‌رفت، که به‌عنوان باکره، با شادمانی و گامی تند به سوی جایگاه شکنجه روانه شد.

سرش با گیسوان بافته زینت نیافته بود، بلکه با حضور مسیح آراسته شده بود. همه می‌گریستند، تنها او بی‌اشک بود. همگان در شگفت بودند که چگونه دختری چنین جوان، با جان خود چنین بخشنده رفتار می‌کند؛ جانی که هنوز طعم زندگی را نچشیده بود، اما آن را چنان رها می‌کرد که گویی سال‌ها آن را زیسته است. همه حیرت‌زده بودند که دختری که هنوز در سن قانونی نبود و اختیار زندگی‌اش را نداشت، اینک برای الوهیت خداوند شهادت می‌دهد. و او کاری کرد که سخنش درباره خداوند را بپذیرند، در حالی که اگر درباره انسان چیزی می‌گفت، شاید باور نمی‌کردند. زیرا آنچه از مرزهای طبیعت فراتر می‌رود، از آفریدگار طبیعت سرچشمه می‌گیرد.

چه تهدیدهایی که جلاد برای ترساندن او به کار نبرد؛ چه وعده‌ها و وسوسه‌هایی که برای تغییر عقیده‌اش پیش نکشیدند؛ و چه بسیار کسانی که آرزو داشتند او به همسری آنان درآید! اما او پاسخ داد:

«این خیانت به داماد حقیقی خواهد بود اگر به دیگری حتی با نظر لطف نگاه کنم. او که نخست مرا برای خود برگزید، همان کسی است که مرا خواهد داشت. چرا درنگ می‌کنی، ای جلاد! بگذار این تن از میان برود؛ تنی که تنها برای چشمانی دوست‌داشتنی است که من دیگر به آن‌ها نگاه نمی‌کنم».

او ایستاد، دعا کرد، و گردنش را خم کرد. می‌توانستی ببینی که جلاد می‌لرزد، گویی خودش محکوم شده باشد؛ دست راستش می‌لرزد، چهره‌اش رنگ باخته بود، او از سرنوشت دیگری در انتظارش بود در هراس بود، در حالی که آن دختر از سرنوشت خویش هیچ ترسی نداشت. در آنجا در یک پیکر، دو گونه شهادت قابل دیدن بود: شهادت پاکدامنی و شهادت ایمان. او هم باکره ماند، و هم به افتخار شهادت رسید^{۱۱}.

۷: جروم، درباره شهادت، ۵: ۲-۹، در: Nicene and Post-Nicene Fathers، مجموعه دوم، جلد ۱۰، ویرایش:

آگنس رومی، دختری دوازدهساله، در ۲۱ ژانویه سال ۳۰۴ میلادی، در جریان جفای بزرگ دوران دیوکلتیانوس به شهادت رسید. او را در روز رستاخیز دوباره ملاقات خواهیم نمود.

+ + +

آگاتا در سال ۲۳۱ میلادی در سیسیل چشم به جهان گشود. همچون آگنس، گمان می‌رود که او نیز در خانواده‌ای ثروتمند و مسیحی به دنیا آمد و در سنین نوجوانی نذر باکرگی کرد و زندگی خود را وقف دعا و مطالعه کتاب مقدس ساخت (لوتر آگاتا را نمونه‌ای می‌دانست از این‌که چگونه صومعه‌ها در آغاز، به‌درستی به‌عنوان مدرسی برای آموزش کتاب مقدس بنیان گذاشته شدند). فرماندار سیسیل، مردی به نام کوئینتیانوس، شیفته آگاتا شد - هم به‌سبب زیبایی‌اش و هم به‌خاطر ثروتش - و می‌خواست او را به همسری بگیرد. او آگاتا را نزد خود آورد تا او را وادار کند برای بت‌ها قربانی کند، اما آگاتا سر باز زد. در این‌جا رشته‌ای از شکنجه‌های فزاینده آغاز شد؛ نخست برای تغییر عقیده‌اش، و سپس برای نابود کردن او.

داستان آگاتا، همچون بسیاری از شهیدان، در کتاب افسانه زَین (The golden Legend) نقل شده است؛ مجموعه‌ای بسیار پرتعداد که نخستین‌بار در حدود سال ۱۲۶۰ میلادی منتشر شد. این روایت‌ها سرشار از معجزه‌هایی هستند که شهیدان در زندگی و پس از مرگ خود انجام داده‌اند، و تمامی حال‌وهوای پرستش قدیسان را با خود دارند؛ فرهنگی که لوتر و دیگر اصلاح‌طلبان به‌شدت آن را نقد کردند^{۱۲}. اما با این حال، این داستان‌ها در میان مردم محبوب بودند و یکی از منابع احتمالی لوتر برای شناخت زندگی شهیدان به شمار می‌آمدند.

برای آن‌که با فضای شهادت‌نامه‌های قرون وسطایی آشنا شویم، و نیز برای آن‌که جزئیاتی از شهادت آگاتا را بازگو کنیم، بخشی از روایت افسانه زَین را نقل می‌کنیم^{۱۳} (همانند فیلیپ شاف، دسترسی در تاریخ ۱۰ ژانویه ۲۰۱۹ از: <http://www.ccel.org/ccel/schaff/npnf210.iv.vii.ii.ii.html>).

۸: «در پاپ‌گرایی، کتابی وجود دارد که شامل افسانه‌ها یا گزارش‌هایی درباره قدیسان است. من از این کتاب شدیداً بیزارم، تنها به این دلیل که شکل‌های زندگای از پرستش و معجزات احمقانه‌ای را بازگو می‌کند که به دست آدم‌های بیکار انجام شده‌اند. این افسانه‌ها و روایت‌ها فقط یک کار را انجام می‌دهند: بی‌احترامی نسبت به دولت، خانواده، و حتی کلیسا را افزایش می‌دهند. از این رو، چنین داستان‌هایی باید کنار گذاشته و کاملاً رد شوند، زیرا اساس آموزه مسیحی، ایمان است - و در این کتاب حتی یک کلمه هم درباره ایمان گفته نشده. تمام آن کتاب تنها در ستایش رهبانیت و اعمال رهبانی است، که هیچ سنجینی با زندگی معمول مردم ندارند». (LW 3:325؛ رجوع شود به: Robert Kolb, For All the Saints: Changing Perceptions of Martyrdom and Sainthood in the Lutheran Reformation [Macon, GA: Mercer University Press, 1987], p. 14).

۹: The Golden Legend: زندگی‌نامه آگاتا، نوشته یاکوبوس ووراجینه (۱۲۷۵)، ترجمه ویلیام ککستون (۱۴۸۳). در دسترس در: <http://www.christianiconography.info/goldenLegend/agatha.html> (بازدید: ۱۹ ژانویه ۲۰۱۹).

اصلاح‌گران، بخش‌های افسانه‌ای‌تر را حذف خواهیم کرد).

وقتی کوئینتیانوس پافشاری آگاتا را در ایمانش دید، او را به زنی به نام آفرودیسیا سپرد؛ زنی که نه (۹) دختر داشت، و همگی به پلیدی مادرشان بودند. او این کار را کرد تا او در مدت سی روز، آگاتا را وادار کند که خواسته‌اش را بپذیرد و تسلیم شود.

آگاتا نپذیرفت و پاسخ داد:

«دل و اندیشه‌ام چنان محکم بر صخره استوار عیسی مسیح بنا شده که هیچ رنجی توان تغییر آن را ندارد. سخنان تو همچون باد است، وعده‌هایت چون باران، و تهدیدهایت مانند رودهایی که در جریانند و می‌گذرند. و هرچند همه این‌ها بر بنیاد دل من هجوم آورند، بهرغم تمام این‌ها، ایمانم از جایش جنبش نخواهد خورد».

افسانه زَرین سپس به اشتیاق آگاتا برای شهادت اشاره می‌کند:

«او این‌گونه پاسخ می‌داد و همواره با اشک، دعا می‌کرد، و در دل، شوقی بزرگ داشت تا از راه شکنجه و شهادت، به حضور عیسی مسیح برسد».

آفرودیسیا او را نزد کوئینتیانوس بازگرداند.

و چون آفرودیسیا به‌خوبی دریافت که به هیچ وجه نمی‌توان او را از جای تکان داد، نزد فرماندار کوئینتیانوس رفت و گفت:

«سنگ‌ها زودتر نرم می‌شوند و آهن زودتر به موم نرم بدل می‌گردد، تا آن‌که دل این دختر بلرزد یا ایمان مسیحی‌اش از او گرفته شود».

پس کوئینتیانوس او را نزد خود فراخواند و محاکمه را آغاز کرد. این، همان آزمون واقعی شهیدان بود: آنان در برابر دو راهی‌ای ایستاده بودند؛ یا بت‌پرستی، یا شکنجه و مرگ.

این گزیده‌ها با حفظ املا و نگارش انگلیسی کهن انتخاب شده‌اند، و تنها نشانه‌گذاری آن‌ها برای خوانایی بهتر به‌روزرسانی شده است.

وقتی کوئینتیانوس این سخنان را شنید، بلافاصله آگاتا را به دادگاه فراخواند و دربارهٔ اصل و نسبش از او پرسید، و در پایان خواست او را وادار کند که برای بت‌ها قربانی کند. قدیسه آگاتا پاسخ داد که آن‌ها خدایان نیستند، بلکه شیاطینی‌اند که در بت‌هایی از سنگ مرمر و چوب و زراندود جای گرفته‌اند. کوئینتیانوس گفت: «یکی از این دو را انتخاب کن؛ یا برای خدایان ما قربانی کن، یا درد و شکنجه را تحمل خواهی کرد». آگاتا پاسخ داد: «شگفت‌زده‌ام که چگونه مردی دانا چنین نادان شده که آنانی را خدای خود می‌نامد، که نه تو و نه همسرت حاضر نیستید به سبک زندگی آن‌ها زندگی کنید. اگر آن‌ها نیک‌اند، ای کاش زندگی‌ات همچون زندگی آنان باشد؛ و اگر از زندگی‌شان بی‌زاری، پس تو با من هم‌عقیده‌ای! پس اعتراف کن که آن‌ها شرور و پلیدند، و زندگی‌شان را رها کن، و دیگر همچون خدایانت زندگی نکن».

کوئینتیانوس گفت:

«چرا این چنین بیهوده سخن می‌گویی؟ برای خدایان قربانی کن، وگرنه تو را با شکنجه‌های گوناگون خواهم کشت».

قدیسه آگاتا در ایمان خود استوار و خلل‌ناپذیر ماند. آنگاه کوئینتیانوس دستور داد او را به زندانی تاریک بیندازند؛ و آگاتا با شادی و رضایت قدم برداشته و به سمت زندان رفت، چنان خوش‌دل که گویی او را به مراسم عروسی دعوت کرده بودند.

این جملهٔ پایانی - «و آگاتا با شادی و رضایت رفت، چنان خوش‌دل که گویی او را به مراسم عروسی دعوت کرده بودند» - در ذهن مارتین لوتر جایگاه ویژه‌ای یافت و ماندگار شد. خواهیم دید که چگونه لوتر، هنگام نوشتن دربارهٔ آگنس و آگاتا، به شادمانی ایشان در مسیر شکنجه اشاره می‌کند؛ به «قص تا مرگ» آنان. اما پیش از آن، آگاتا باید تاج پیروزی خود را به‌دست می‌آورد. محاکمه، روز بعد ادامه یافت.

صبح روز بعد، کوئینتیانوس دستور داد آگاتا را دوباره به دادگاه بیاورند و به او گفت: «آگاتا، اکنون دربارهٔ سلامت خود چه می‌اندیشی؟».

او پاسخ داد:

«مسیح، سلامت من است».

کوئینتیانوس گفت:

«مسیح، خدای خود را انکار کن تا از این شکنجه‌ها نجات یابی».

آگاتا پاسخ داد:

«هرگز، بلکه تو باید از بت‌های سنگی و چوبی‌ات دست بکشی و خالق خود را بپرستی؛ او که آسمان و زمین را آفرید. و اگر چنین نکنی، در آتش جاودان دچار عذاب خواهی شد».

و همین کافی بود؛ کوئینتیانوس دستور داد آگاتا را بر چارچوب شکنجه ببندند و بکشند. ابتدا فرمان داد تا سینه‌های او را قطع کنند. با این‌همه، آگاتا همچنان به اعتراف ایمان خود ادامه داد. او را به زندان افکندند، و در این‌جا روایتی بلند از یک معجزه نقل می‌شود: قدیس پطرس در زندان بر او ظاهر شد، به او پیشنهاد شفا داد، و در نهایت او را شفا بخشید. چهار روز بعد، آگاتا بار دیگر به حضور کوئینتیانوس آورده شد و همچنان به اعتراف به مسیح ادامه داد.

چهار روز بعد، کوئینتیانوس فرمان داد تا آگاتا را دوباره به دادگاه بیاورند و از او خواست تا برای بت‌ها قربانی کند. او پاسخ داد:

«این سخنان بیهوده‌اند و فرمان‌های شرورانه هستند، و عطری کثیف در هوا می‌پراکنند. کسی که به سنگی بی‌جان ایمان آورد و خدای حقیقی را - که مرا شفا داد و سینه‌هایم را به من بازگرداند - رها کند، سخت گمراه است».

کوئینتیانوس از او پرسید:

«چه کسی تو را شفا داد؟».

او جواب داد:

«عیسی مسیح».

کوئینتیانوس گفت:

«هنوز هم نام عیسی مسیح را بر زبان می‌آوری؟».

او پاسخ داد:

«تا زمانی که زنده‌ام، عیسی مسیح را در دل خود خواهم داشت».

کوئینتیانوس گفت:

«خواهیم دید که آیا او می‌تواند تو را یاری دهد و شفا بخشد یا خیر».

سپس دستور داد تا او را، در حالی که کاملاً برهنه بود، بر زغال‌های سوزان بغلتانند. ناگهان زمینی که باکره مقدس بر آن غلتانده می‌شد، به لرزه درآمد، گویی زمین لرزه‌ای رخ داده است، و بخشی از دیوار بر سر سیلوانین، مشاور کوئینتیانوس، و فاستیون، دوست او؛ همان کسانی که با مشورتشان، آگاتا این چنین شکنجه شده بود فرو ریخت. پس تمام شهر کاتانیا در هراس فرو رفت، و مردم با شتاب به‌سوی خانه کوئینتیانوس دویدند و با فریادی بلند گفتند که شهر در خطر بزرگی است، و این همه، به سبب شکنجه‌هایی است که او بر قدیسه آگاتا روا داشته است. کوئینتیانوس از فریاد و آشوب مردم خشمگین شد و از در پشتی بیرون رفت و دستور داد تا آگاتا را دوباره به زندان بازگردانند. وقتی او به زندان رسید، دستان خود را به‌سوی آسمان بلند کرد، آن‌ها را به هم پیوست و چنین دعا کرد:

«ای خداوند ما، عیسی مسیح، که مرا از نیستی آفریدی، و از روزگار کودکی‌ام مرا نگاه داشتی، و به من اجازه دادی که در جوانی‌ام زندگی پاک داشته باشم، تو که محبت دنیا را از دل من بیرون کشیدی و مرا توان بخشیدی تا بر شکنجه‌ها چیره شوم، و در میان دردها، شکیبایی را به من عطا کردی؛ از تو می‌خواهم روح مرا برگیری، زیرا اکنون زمان آن است که از این جهان بروم و به رحمت تو درآیم.»

این نیایش و دعا را بلند و در برابر دیدگان بسیاری از مردم بر زبان آورد. و اندکی پس از آن، جان سپرد و روح خود را در سال ۳۵۲ پس از میلاد، در زمان امپراتوری دیسیوس، امپراتور روم، تسلیم کرد.

آگاتای سیسیلی، در سن ۲۲ سالگی، در سال ۲۵۳ میلادی، در جریان آزار و شکنجه دوران دیسیوس به شهادت رسید. او را در روز رستاخیز دوباره ملاقات خواهیم نمود.

+++

در ۴ جلد از نسخه آمریکایی مجموعه آثار لوتر، آگاتا حدود ۳۱ بار و آگنس ۴۱ بار ذکر شده‌اند؛ و اغلب در کنار یکدیگر. لوتر شادمانی همراه با اطمینانی را که این دو قدیسه در میانه رنج و شکنجه از خود نشان دادند، کاری از روح القدس می‌دانست و آن را نشانه‌ای

برای یک مسیحی حقیقی می‌شمرد.

اجازه دهیم لوثر خود سخن بگوید، و از دل کتاب مقدس و روایت‌های آگنس و آگاتا برای ما موعظه کند. او این شهیدان را در تعلیماتش به عنوان نمونه‌های برجسته‌ای از این‌که چگونه خداوند از راه پیروزی ایمان، بر جهان و شیطان غلبه می‌کند می‌آورد.

در یوحنا ۱۴: ۱۶-۱۷، عیسی به ما وعده عطای روح القدس را می‌دهد:

«و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ اما شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود».

از این‌رو درباره شهیدان مقدسی می‌خوانیم که در برابر ستمگران ایستادگی کردند، یا از رنج‌ها و شکنجه‌های باکره‌های جوان، آگنس و آگاتا، که با چنان شادی و شادمانی به‌سوی زندان و مرگ می‌رفتند که گویی با افتخار به مراسم عروسی خود روانه‌اند. در حقیقت، دختر عزیزم، اگر بتوانی با رویی گشاده به زندان و گردن زدن بنگری، چنان‌که گویی به رقصی دعوت شده‌ای، پس دل و ذهن و شجاعتت، بی‌تردید، از جنس دنیای این جهان نیست. تو می‌توانی زندگی و جسم، مقام و علایق، و هر آنچه را که جهان بر آن تکیه دارد، بی‌اهمیت بشماری. و چنین شجاعتی، جز کار روح القدس، نمی‌تواند باشد (آثار لوثر، جلد ۲۴، ص ۱۱۸، تفسیر یوحنا ۱۴: ۱۷، حدود سال ۱۵۳۷).

آنچه نخست توجه لوثر را جلب کرد (و باید توجه ما را نیز جلب کند) شادمانی این شهیدان در میانه چنین آزار و شکنجه‌ای بود. آن‌ها از شجاعت فراتر رفته بودند. در دل وحشت، شادی می‌کردند. آن‌ها با رقص به‌سوی مرگ رفتند. این موضوع تنها می‌تواند کار ایمان باشد؛ ایمانی که به شهیدان، «دل، ذهن، و شجاعتی دیگرگونه» می‌بخشد. روح القدس، همان که عیسی مسیح را به دل و سوسه برد و سپس از مردگان برخیزاند، اینان را نیز آفرینش‌هایی تازه ساخت. آنان نه از این جهان بودند و نه دلبسته چیزهای این جهان؛ نه وابسته به این زندگی، بلکه آزاد برای زیستن و آزاد برای مردن. حیات جاودان آنان را در بر گرفته بود، چنان استوار که چنگال مرگ هیچ ترسی در دلشان نمی‌افکند.

آگنس و آگاتا کلام خداوند را از هر چیز دیگری گرامی‌تر می‌داشتند، و همین سبب شد که «زندگی، جسم، مقام، علائق و دارایی‌ها» را بی‌ارزش بشمارند. از این‌رو، رقص آن‌ها به‌سوی مرگ، نه شادی‌ای ساختگی بود و نه رضایتی تحمیلی. مسیح حقیقتاً در دل آن‌ها مقدس شمرده شده بود، گنج‌شان در آسمان بود، و دعوت به خواب مرگ، برایشان حقیقتی شیرین بود. ایمان، دگرگونی‌ای راستین در دل مسیحی پدید می‌آورد.

ایمان، کاری الهی‌ست که در درون ما انجام می‌شود؛ ما را دگرگون می‌سازد و از جانب خدا تولدی تازه می‌بخشد، انسان کهنه را در ما می‌میراند، و ما را به‌کلی دگرگون می‌کند: در دل، در روح، در اندیشه، و در همه توانایی‌هایمان. ایمان با خود روح القدس را می‌آورد. آه، ایمان چیز زنده‌ایست - پویا، پرکار، نیرومند - چنان‌که ناممکن است که پیوسته در پی نیکی و عمل صالح نباشد.

ایمان، اعتمادی زنده و آگاهانه به فیض خداست؛ چنان استوار که حاضری هزار بار برای آن جان بدهی؛ و همین اطمینان و شناخت از فیض الهی، ما را نسبت به خدا و همه آفریدگانش شاد، دلیر و سرزنده می‌سازد (آثار لوتر، جلد ۳۵، ص ۳۷۰، مقدمه بر رساله به رومیان، ۱۵۲۲ و ۱۵۴۶؛ نقل‌شده در فرمول اتحاد، بخش چهارم، بندهای ۱۰ و ۱۲).

«شاد، دلیر، و سرزنده»؛ کاش این واژه‌ها، توصیف حال ما نیز می‌بودند.

و بدین‌سان، شهیدان مقدس و دوشیزگان قدیس، آگاتا، لوسیا، و بسیاری دیگر، به تاک حقیقی متصل شده بودند. آنان مرگ را بازی می‌انگاشتند، و گناه و دوزخ را هیچ می‌شمردند. با اطمینان کامل، به آمرزش گناهان، حیات جاودان، و نیکوترین اراده پدر ایمان داشتند. حتی در میانه مرگ، شاد و بی‌هراس بودند (آثار لوتر، جلد ۸، ص ۲۵۵، تفسیر پیدایش ۱۲:۴۹، سال ۱۵۴۵).

ایمان، ما را به مسیح پیوند می‌دهد و از جهان جدا می‌سازد^{۱۴}. دشمنی با جهان، ما

۱۰: این بخش باشکوه از کتاب آزادی مسیحی را در نظر بگیرید: «سومین فایده بی‌نظیر ایمان آن است که جان را با مسیح یکی می‌سازد، همان‌گونه که عروس با داماد یکی می‌شود. بر اساس این راز، همان‌گونه که رسول تعلیم می‌دهد، مسیح و جان یکی می‌گردند و "یک تن" می‌شوند (افسیان ۳۱:۵ - ۳۲). و اگر آنان یک تن‌اند، و میانشان ازدواجی حقیقی برقرار است - در واقع، کامل‌ترین ازدواج ممکن، چراکه ازدواج‌های انسانی تنها تصویری کمرنگ از این اتحاد راستین‌اند - پس نتیجه آن است که هر چه دارند، میان‌شان مشترک است، چه نیکو، چه بد. بر همین اساس، جان بالیمان

را آزاد می‌سازد؛ و دشمنی جهان با ما، این آزادی را افزون می‌کند (آماده باشید، این بخش واقعاً زیباست...).

چنین می‌خوانیم که وقتی قدیسه آگاتا، دختری چهارده با پانزده ساله، به‌سوی زندان و شکنجه برده می‌شد، با شادی قدم برمی‌داشت و ابراز داشت که احساس می‌کند گویی او را به رقصی می‌برند. این سخنان، بی‌گمان، کلماتی‌اند سرشار از دل‌گرمی و ایستادگی، از سوی دختری جوان که شکنجه و مرگ پیش رو را نه تهدید، بلکه همچون مراسم عروسی و فرصتی برای شادی بزرگ می‌نگرد. و این همه، به‌سبب ایمان است؛ ایمانی که چشم را از ظاهر جسمانی و احساسات زمینی برگرفته، و آن را به‌سوی حیات ابدی و آسمانی سوق داده است. این ایمان چنین فکر می‌کند: «آن‌ها چه کاری از دست‌شان برمی‌آید، حتی اگر بدترین را بر من روا دارند و هر مصیبتی را بر من نازل کنند؟ تنها مرا زودتر از این رنج‌ها به نزد مسیح در آسمان خواهند رساند».

تمام رنج‌هایی که مسیحیان متحمل می‌شوند، هدفی جز رشد در زندگی مسیحی ندارد؛ برای شناختی ژرف‌تر، اعترافی استوارتر به کلام، امیدي مطمئن‌تر، و بسطی گسترده‌تر از پادشاهی مسیح. درست است که جهان قصد دارد به ما آسیب برساند، اما در عمل، کاری بیش از آن نمی‌کند که کلیسا در سرودهای خود دربارهٔ شهیدان می‌خواند: «ناخواسته ما را به شادی‌های جاودان رهنمون می‌سازند». آری، جهان، ناآگاهانه و برخلاف میل خود، مسیحیان را از راه شکنجه و مرگ، به شادی‌های ابدی می‌برد.

چنین شکنجه‌هایی، چیزی نیستند، جز همان چیزی که قدیسه آگاتا گفت: دستی مهربان که بازوی ما را می‌گیرد، و همچون عروسی که به‌سوی رقص هدایت می‌شود، ما را به آسمان می‌برد. هر آسیبی که جهان به مسیحیان برساند، خداوند آن را باز می‌گرداند، خشم‌شان را باطل می‌کند، و همان آسیب را به خیریت ایمان‌داران بدل می‌سازد (آثار لوتر، جلد ۲۴، صفحات ۱۹۶-۱۹۷، تفسیر یوحنا ۲: ۱۵، حدود سال ۱۵۳۷).

می‌تواند به هر آنچه که مسیح دارد افتخار کند و از آن فخر نماید، گویی که مال خودش باشد؛ و مسیح نیز هر آنچه جان دارد، از آن خود می‌داند. ببینید این دو را مقایسه کنیم تا ارزش این اتحاد را ببینیم: مسیح سرشار از فیض، حیات و نجات است. و جان، آکنده از گناه، مرگ، و محکومیت. اکنون، بگذار ایمان در میانشان قرار گیرد: آنگاه گناه، مرگ، و محکومیت از آن مسیح می‌شود، و فیض، حیات، و نجات از آن جان خواهد بود. زیرا اگر مسیح داماد است، باید آنچه را که متعلق به عروس است، بر خود گیرد، و آنچه را که از آن اوست، به وی ببخشد. اگر او بدن خود و هستی خویش را به عروس می‌بخشد، چگونه سایر داری‌های خود را از او دریغ خواهد داشت؟ و اگر او بدن عروس را بر خود می‌گیرد، چگونه آنچه را که متعلق به اوست، بر خود نخواهد گرفت؟» (آثار لوتر، جلد ۳۱، ص ۳۵)

رنج، به ما کمک می‌کند تا چشمان خود را «به‌سوی حیات پس از این» باز کنیم؛ به حیات جاودانی که شادی‌های راستین در آن یافت می‌شود، جایی که عیسی برای ما مکانی مهیا ساخته است. چون مرگ ما را وارد پادشاهی مسیح می‌کند، و رنج ما را به مرگ نزدیک‌تر می‌سازد، پس سختی‌های این زندگی ما را به شادی‌های جاودان رهنمون می‌گردانند! شیطان نمی‌تواند کاری کند، جز آن‌که به خدمت عیسی مسیح خداوند درآید. او ما را وسوسه می‌کند، می‌آزارد، تهدید می‌کند، شکنجه می‌دهد، و در نهایت، دست ما را می‌گیرد و ما را به‌سوی دامادمان، عیسی مسیح، می‌برد! جلال بر او باد! ای خداوند، به ما چشمانی عطا کن تا آنچه آگس و آگاتا دیدند، ما نیز ببینیم!

همان‌گونه که شیطان با راندن عیسی به صلیب، خود را نابود کرد و پادشاهی‌اش را فروپاشید، امروز نیز با صلیب‌هایی که بر دوش مسیحیان می‌گذارد، همچنان به نابودی خود ادامه می‌دهد. زیرا مسیحی‌آموزیده شده، از روح‌القدس پُر گشته، و شادمان است؛ بنابراین حمله‌های شیطان نه تنها بی‌نتیجه‌اند، بلکه رحمت خدا را تأیید می‌کنند و سرانجام ما را به بزرگ‌ترین فیض می‌رسانند: یعنی به مرگ، تولدی آسمانی. اکنون، به این تفسیر از لوتر بر مزمور ۵۴ توجه کنیم.

و چنین است که جسم بر صلیب می‌رود، اما روح نجات می‌یابد و آزاد می‌شود. ببینید چقدر این مزمور کوتاه است، و در عین حال، چقدر ژرف و بلند! همان‌گونه که رسول می‌گوید (دوم قرن‌تیا ۹: ۱۰-۱۲): «زیرا قدرت من در ضعف کامل می‌شود»، و «وقتی ناتوانم، آنگاه توانایم»؛ و باز می‌گوید: «پس با شادی هر چه بیشتر به ضعف‌هایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود».

مزمور ۹: ۶۸ نیز می‌گوید: «او ناتوان شد، اما تو او را کامل گرداندی» [مترجم: ترتیب و رفرنس این آیه و اکثر آیاتی که از کتب عهد عتیق داده شده، بر اساس ترجمه ولگات ذکر شده است؛ بنابراین محتمل است که با آدرس آیات موجود در کتبی که امروز بصورت رایج در اختیار ماست همخوانی نداشته باشند]. و باز در دوم قرن‌تیا ۱۳: ۳ می‌خوانیم: «مسیح در قبال شما ضعیف نیست، بلکه در میان شما تواناست». این شیوه سخن گفتن، نزد رسول کاملاً رایج بود.

آیا شهیدان مقدس این حقیقت را در عمل نشان ندادند؟ به یاد آور قدیسه آگاتا، قدیسه لوسیا، قدیسه آگنس و دیگران را؛ چگونه هر چه دشمنان آشکارتر بر ایشان می‌تاخندند، دل و جان آنان از درون دلیرتر می‌گشت. آنجا بود که می‌توانستند بگویند: «در تنگی فراخی‌ام بخشیدی» (مزمور ۴: ۱)، (آثار لوتر، جلد ۱۰، تفسیر مزمور ۵۴: ۴).

مسیحی ممکن است از هر جهت فروتن باشد - کوچک، ناتوان، فقیر و نادان در چشم جهان - اما کلامی که در او ساکن است، فناپذیر است. قدرت و نیروی خدا در فروتنی پیچیده شده است؛ پیروزی ایمان، در دل رنج شهیدان پنهان گشته است. ایمان این را می‌بیند، شاد می‌شود، و هر لحظه دلیرتر می‌گردد. این شجاعت و شادی در برابر مرگ چنان شگفت‌انگیز است که لوتر آن را نوعی «مستی روحانی» می‌دانست؛ مستی‌ای سرشار از شادی. در نگرش مسیحی به رنج، گونه‌ای جنون مقدس نهفته است.

و در رومیان ۵: ۳، پولس رسول می‌گوید: «بلکه در سختی‌ها نیز فخر می‌کنیم» در دوران‌های بعد نیز، بسیاری از شهیدان - چه مرد و چه زن - با قلبی شاد و لب‌هایی خندان به‌سوی مرگ رفتند، گویی به جشنی با شکوه یا رقصی پر شور دعوت شده باشند. همین را درباره قدیسه آگنس و قدیسه آگاتا می‌خوانیم، باکره‌هایی سیزده یا چهارده‌ساله، و نیز درباره بسیاری دیگر.

آنان نه تنها با دلیری و اطمینان، شیطان و جهان را با مرگ خود شکست دادند، بلکه با تمامی دل شاد بودند، چنان‌که گویی از شادی بسیار مست شده‌اند. و این چیزی است که شیطان را بیش از هر چیز خشمگین می‌سازد؛ این‌که کسی بتواند با چنین اطمینانی، قدرت عظیم و حیل‌گری‌های او را خوار بشمارد. در زمانه ما نیز، بسیاری چون مسیح را اعتراف کرده‌اند، با شادمانی جان سپرده‌اند (آثار لوتر، جلد ۱۲، ص ۱۷۷، تفسیر مزمور ۲۳: ۵).

با به یاد آوردن این حقیقت که قدرت عظیم و حیل اصلی شیطان، همان ترس از مرگ است (عبرانیان ۲: ۱۴)، درمی‌یابیم که شادی آگنس و آگاتا نه تنها پیروزی بر شیطان و جهان بود، بلکه رنج و خشم بی‌پایان شیطان را نیز در پی داشت. شیطان بیش از این، از هر چیزی که ما از آن نترسیم نفرت دارد. لوتر می‌دانست که این مردن شادمانه آسان نیست. تمام وجود جسمانی ما در برابر آن مقاومت می‌کند. اما او بینش شبانی ژرفی در برابر این ترس‌ها ارائه می‌دهد و یادآوری می‌کند که داوود و پولس نیز با همین مبارزه روبه‌رو بودند.

حال ممکن است ما بگوئیم: خوب و درست می‌گویی، «اما من هنوز خود را آن‌گونه آماده نمی‌بینم که بتوانم با شادی بمیرم»؛ این مهم نیست. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، داوود نیز همیشه چنین توانی نداشت؛ در واقع، گاه شکایت می‌کرد که از حضور خدا رانده شده است. دیگر قدیسان نیز همیشه در اعتماد کامل به خدا یا در عمق لذت و شکیبایی روحانی در رنج‌های خود نبودند.

پولس رسول گاهی چنان با اطمینان و امنیت به مسیح اعتماد داشت که انگار دیگر حتی از ایستادن در برابر شریعت، گناه، مرگ و شیطان ابایی ندارد. او می‌گوید: «دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند» (غلاطیان ۲: ۲۰)، و نیز: «آرزو دارم رخت از این جهان بر بندم و با مسیح باشم» (فیلیپیان ۱: ۲۳). و در رومیان ۸: ۳۲-۳۵ می‌گوید: «او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همه ما فدا ساخت، آیا همراه با او همه چیز را به ما نخواهد بخشید... کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟». وقتی او در این‌جا از مرگ، شیطان و هر گونه بدبختی سخن می‌گوید، چنان اطمینان دارد که گویی بزرگ‌ترین و قوی‌ترین قدیس است، که مرگ برایش شادی محض خواهد بود.

اما در جایی دیگر، چنان سخن می‌گوید که گویی ضعیف‌ترین و گناهکارترین انسان روی زمین است. در اول قرنثیان ۳: ۲ می‌نویسد: «من با ضعف، و با ترس و لرز بسیار نزد شما به سر بردم». و در رومیان ۷: ۱۴ می‌گوید: «من انسانی نفسانی‌ام و همچون برده به گناه فروخته شده‌ام»، که مرا به اسارت می‌برد. و در رومیان ۷: ۲۴ فریاد می‌زند: «آه که چه شخص نگوئبختی هستم! کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد؟». در غلاطیان ۵: ۱۷ نیز تعلیم می‌دهد که در درون قدیسان، جنگی دائمی میان جسم و روح وجود دارد.

پس، اگر خود را ضعیف و دل‌سرد می‌یابی، نباید زود نومید شوی، بلکه با پشتکار دعا کن تا در کلام بمانی و در ایمان و شناخت مسیح رشد یابی (آثار لوتر، جلد ۱۲، ص ۱۷۸).

حال اگر ما آماده نیستیم همچون شهیدان بمیریم، چه باید کرد؟ نخست، نومید نشو. سپس، به پولس و داوود فکر کن - آنان نیز همین نبرد را در درون خود داشتند - و بدان که اکنون هم، در درون تو، جنگی میان جسم و روح در جریان است. در نهایت، دعا کن تا در کلام بمانی و

در ایمان و شناخت مسیح رشد نمایی. ما می‌دانیم که آمادگی برای مرگ، موهبتی است از جانب روح‌القدس، و خداوند این عطیه را در زمان مناسب و در هنگامی که لازم است، خواهد بخشید. شهیدان نمونه‌هایی از ایمانی فرا انسانی نیستند؛ آنان نمونه‌هایی از قدرت خدا و کار روح‌القدس‌اند. شادمانی در برابر مرگ، نتیجه‌ توانایی و قوت شخصی ما نیست، بلکه نتیجه کلام خداست.

زمانی که کلام مسیح در دل ما ساکن است، ما خشم شیطان را بی‌ارزش می‌شماریم و به تمسخر می‌گیریم. نخست، ببینید که چگونه لوتر کلام مسیح را می‌ستاید. سپس، دقت کنید که این کلام پیروز، همان کلام پیروزی عیسی است بر گناه، مرگ، و شیطان بر صلیب. و در نهایت، ببینید که چگونه همین کلام، نقشه‌های شیطان را بر هم می‌زند (این نقل‌قول بسیار طولانی است، اما تو خود بگو، کدام بخش آن را می‌توان حذف کرد؟).

پس، داشتن آرامش در او معنایی جز این ندارد: کسی که کلام مسیح را در دل خود دارد، چنان دلیر و بی‌هراس می‌شود که می‌تواند خشم و غرش شیطان را به تمسخر بگیرد و از آن نترسد. این را شهیدان مقدس نشان دادند - حتی دختران نوجوانی چون قدیسه آگاتا و آگنس - که با شادمانی به استقبال شکنجه رفتند، گویی که به رقصی دعوت شده‌اند، و حتی حاکمان خشمگین را نیز به استهزا گرفتند. آیا گمان نمی‌کنی که برای آن ستمگران، دیدن دختری جوان که با چنین بی‌اعتنایی، خشم شیطانی، شمشیر، و مرگ را چیزی جز رفتن به رقص نمی‌داند، مایه خشم و شرمساری بود؟

حال ای دوست عزیز، جای تفکر دارد که این دلیری از کجا می‌آید؟ کلام گران‌بهای مسیح آن را به او می‌بخشد. وقتی این کلام وارد دل می‌شود، شجاعتی همچون این دختران قدیس در انسان پدید می‌آورد.

بی‌گمان، این موضوع باید شیطان را سخت عذاب دهد؛ نیک ببیند که خشم سوزانش، خشمی به‌سان اژدها و شیر، خشمی که بر همه جهان چیره می‌شود، به تمسخر گرفته شده و بی‌ارزش شمرده می‌شود. و این شجاعت تنها با یک کلام از آن کسی حاصل می‌شود که می‌فرماید: «این را به شما گفتم، تا از من بشنوید که باید دلیر باشید و نترسید، چرا که من بر جهان غلبه یافته‌ام، و شما نیز سروران نیرومند خواهید بود و دشمنان را زیر پا خواهید نهاد؛ حتی اگر شما را به مرگ بسپارند».

چه تفاوتی بود میان آن شهیدان عزیز - و به‌ویژه آن دختران نوجوان مقدّس - با ما و دیگر مردم؟ تفاوت در چه بود؟ آن‌ها آن شجاعت و شادی را که دیگران ندارند، از کجا به دست آوردند؟

آشکار است: از هیچ منبعی جز این کلام که در دل‌شان بود.

مسیح در این‌جا می‌فرماید:

«پس به یاد داشته باشید که من این را به شما گفتم. مرعوب نشوید، بلکه با اطمینان، خود موجب ترس کسانی شوید که می‌خواهند شما را آزار دهند و شکنجه کنند. زیرا آزار، شکنجه، و ترساندن آن‌ها، برای شما شادی و شادمانی خواهد بود؛ باغی از گل‌های رز».

و دلیل همه این‌ها چیست؟ چگونه است که مسیح چنین دلیری‌ای به آنان می‌بخشد؟ چگونه دل‌هایشان را از چنین آرامش و تسلی لبریز می‌سازد؟

او این کار را زمانی انجام می‌دهد که می‌فرماید: «نبرد از پیش پیروز شده است. من بر جهان غلبه یافته‌ام». شاید بگوییم: «درست است، گفتن این برای تو آسان است که پیروز شده‌ای؛ همان‌گونه که برای دیگران - مثلاً پطرس و پولس - گفتن آن آسان بود. اما من کجا هستم در این میان؟».

مسیح پاسخ می‌دهد:

«من این را برای خودم نمی‌گویم. نمی‌شنوی؟ این سخن برای توست. تو باید بدانی که من نه برای خودم، بلکه برای تو بر جهان غلبه یافته‌ام، و تو باید از این شناخت تسلی‌یابی. من نیازی نداشتم که به‌خاطر خودم از آسمان فرود آیم، چراکه پیش از آن نیز بر همه مخلوقات فرمانروا بودم، و شیطان و جهان ناگزیر بودند مرا فرمان ببرند. من این کار را برای شما کردم، و سخنم نیز برای شماست. کلام من برای تسلی، آرامش و صلح شماست. پس آن را با دل بپذیرید، و بدانید که من، عیسی مسیح، پیروزی را برای شما به‌دست آورده‌ام».

مسیح می‌فرماید که پیروزی حاصل شده است، و هر خطر و اضطرابی از میان رفته است. دیگر نیازی نیست که ما بجنگیم و دست‌وپنجه نرم کنیم؛ زیرا همه این نبردها پیش‌تر به انجام رسیده‌اند. جهان، شیطان، و مرگ شکست خورده‌اند و در خاک افتاده‌اند. آسمان، پارسایی، و حیات پیروز گشته‌اند. آنچه برای ما باقی مانده، این است که این خبر را در سرتاسر جهان پخش کنیم، *VOUKI VITE*، سرود پیروزی را سر دهیم، و با شادی بخوانیم: «مسیح بر خاسته است!». او همه این کار را به‌کمال رسانده

و پیروزی کامل را به کسانی بخشیده است که این را می‌Επινίκιον می‌آورند. ما باید این خبر را موعظه کنیم، بدان اعتراف کنیم، و آن را در برابر تمام جهان با افتخار بیان نماییم؛ باید بر آن تکیه کنیم، و به هر که می‌خواهد به ما حمله کند، بگوییم: «ای ستمگر، ای جهان، ای شیطان، چه در سر داری؟ آیا می‌خواهی دارایی‌ام را بگیری؟ آبرویم را؟ جانم را؟ که چه؟ پیروزی از پیش حاصل شده است؛ آری، پیروزی حاصل شده است. زیرا اینک مسیح اینجاست، او که زنده است و چیره. ای عزیز، سعی نکن مرا از او جدا کنی؛ یا اگر می‌توانی، بار دیگر توان خود را بر او بیازما، تا ببینی که چه خواهد شد!».

مسیحی باید خود را عادت دهد که همواره به پیروزی مسیح ببیند؛ آن پیروزی که در آن همه چیز به کمال انجام یافته و هر آنچه باید داشته باشیم، در آن برای ما فراهم شده است. از این پس، زندگی ما تنها برای این است که خبر آنچه مسیح کرده است را به دیگران برسانیم. ما باید با کلام و نمونه زندگی خود، دیگران را ترغیب کنیم تا به این پیروزی که مسیح برای ما به دست آورده و به ما بخشیده است، ببینند. زیرا این پیروزمند، همه چیز را به انجام رسانده است. هیچ چیز نیست که ما بخواهیم به آن بیفزاییم؛ نه در پاک کردن گناه، نه در پیروزی بر شیطان و مرگ. همه چیز از پیش در هم شکسته و فرو افتاده است. از این پس، رنج‌ها و نبردهای ما دیگر نبرد واقعی نیستند، بلکه تنها پاداش یا بخشی از شکوه همین پیروزی‌اند.

رنج‌های ما - آری، حتی رنج و خون همه شهیدان و قدیسان - نمی‌توانند برای ما پیروزی به ارمغان آورند. این برای ما ناممکن است که با اعمال خود، گناه، مرگ، و دوزخ را شکست دهیم و زیر پا بگذاریم. پاپ و همدستانش دروغ می‌گویند وقتی ادعا می‌کنند که ما خود می‌توانیم این کار را انجام دهیم؛ با چنین سخنی، آنان به مسیح اهانت کرده و کفر می‌گویند. در این‌جا، زمان برای نبرد من بسیار دیر است. اگر قرار است آرامش و تسلی داشته باشم، باید پیشاپیش، پیروزی حاصل شده باشد، و آن پیروزی در جای خود آماده باشد. مسیح می‌فرماید: «من این را از پیش انجام داده‌ام؛ آن را بپذیر، و از پیروزی من بهره‌گیر؛ با سرودن دربارهاش، با فخر کردن در آن، و با آشکار ساختنش؛ فقط دل‌گرم باش و شادمان» (آثار لوتر، جلد ۲۴، صفحات ۴۲۰-۴۲۲، تفسیر یوحنا ۱۶: ۳۳، حدود سال ۱۵۳۷). مسیح برخاسته است! مسیح پیروز شده است! پادشاهی تاریکی سرنگون گشته است. نبرد به پایان رسیده، دیگر جنگی برای ما باقی نمانده است. کار ما، در حقیقت، کاری نیست؛

ما پیروزی عیسی را می‌پذیریم، در آن سرود می‌خوانیم، به آن فخر می‌کنیم، آن را آشکار می‌سازیم، و دل‌گرم و شادمان می‌شویم. ما از کاری که مسیح به‌خاطر ما انجام داده، شادی می‌کنیم. زمانی‌که آگنس و آگاتا با رقص به‌سوی مرگ می‌روند، در حقیقت رستاخیز را جشن می‌گیرند. زمانی‌که با چنین شادی‌ای رنج می‌کشند، قبر خالی را اعلام می‌کنند. جایی که آموزش گناهان هست، زندگی و نجات نیز هست. جایی که آموزش گناهان باشد، دیگر ترسی از گناه، مرگ، و شیطان نخواهد بود. وجدان گناه‌آلود، مرگ را هولناک می‌سازد؛ اما وجدانی نیکو (یعنی وجدانی آمرزیده) مرگ را شیرین می‌گرداند.

و ما که ایمان داریم، این آغاز را در خود داریم که: حتی وقتی مرگ را احساس می‌کنیم، آن را همچون دیگران - آنان که با وجدانی شرارت‌آلود عذاب می‌کشند و حتی با شنیدن واژه «مرگ» رنگ‌پریده می‌شوند - احساس نمی‌کنیم؛ بلکه مردان و زنان خداترس و شهید، مرگ را خوار می‌شمارند و به آن پوزخند می‌زنند. چنین بود که وقتی آگنس را به زندان و شکنجه می‌بردند، گفت که چنان احساسی دارد که گویی به رقصی دعوت شده است. حال پرسش اینست: منشأ چنین دلیری شگفت‌انگیزی در این دختر نوجوان چه بود؟ او نترسید؛ نلرزید؛ نه، بلکه شادی کرد؛ چنان‌که گویی به باشکوه‌ترین ضیافت فراخوانده شده است. این بی‌اعتنایی به مرگ، از جنس لذت‌گرایی اپیکوری نبود؛ بلکه حکمتی راستین و شناختی حقیقی بود که بر پایه آن، زندگی نتیجه گرفت که از همیشه به او نزدیک‌تر است. از این‌رو، او به شیطان و مرگ خندید و آن‌ها را به سخره گرفت، چراکه برای او، مرگ در زندگی بلعیده شده بود. این است آن الهیاتی که ما تعلیم می‌دهیم (آثار لوتر، جلد ۸، ص ۱۹۱، تفسیر پیدایش ۲۱:۴۸، تأکید افزوده شده).

لوتر به‌خوبی می‌دانست که فلسفه‌های دیگر نیز می‌کوشند انسان را از ترس مرگ آزاد سازند. برای نمونه، اپیکوریسم تعلیم می‌دهد که پس از مرگ داوری در کار نیست، و بنابراین، مرگ نباید مایه ترس باشد. اما این، بی‌باکی مسیحی نیست. مرگ، پایان نیست، بلکه آغاز است. مرگ، برای مسیحی، دروازه‌ای است به‌سوی حیات جاودان. پیروزی مرگ کجاست؟ مسیح برخاسته است! مرگ، در زندگی بلعیده شده است! چگونه مرگ می‌تواند ما را فرو ببرد، در حالی‌که خود پیش‌تر توسط عیسی جویده و بیرون افکنده شده است؟ ایمان، حقیقت عینی رستاخیز عیسی را به دل و وجدان مسیحی می‌آورد. ایمان، ما را دگرگون می‌سازد، و به‌دنبال آن، نگاه ما به جهان نیز تغییر می‌کند. ما خلقتی تازه‌ایم؛ و چون تازه شده‌ایم، «همه چیز تازه شده است!» (دوم قرنیتیان ۵:۱۷). خدا دوست ماست؛ زندگی،

عطیه است؛ مرگ، خواب است؛ جفاها و سختی‌ها، شادی و رقص‌اند.

وقتی دل شادمان باشد، همه‌چیز شاد به نظر می‌رسد؛ حتی صلیب و جفا. چنین بود که قدیسه آگنس، وقتی به‌سوی قربانی شدن برده می‌شد، در دل خود چنین می‌دید که گویی به رقصی دعوت شده است. به‌همین‌سان، همه ایمان‌داران در آرامش درونی و شادمانی در روح، همه‌چیز را نیکو و شادی‌آور می‌نگرند. در این‌جا می‌بینی که همه مسیحیان شادمان‌اند، زیرا صلح، ثمره روح است، و شادی نیز به همین‌گونه (آثار لوتر، جلد ۱۷، ص ۲۵۸، تفسیر اشعیا ۵۵: ۱۲).

برای پاک‌دلان، همه‌چیز پاک است. حتی شیطان نیز خدمتگزار خداست تا ما را به‌سوی مسیح رهنمون شود و در مسیر رسیدن به حیات جاودان، یاری‌مان کند. این الهیاتی کاملاً عملی است. برای لوتر نیز چنین بود. پاپ و امپراتور با خشم علیه اصلاح‌طلبان برخاسته بودند. بسیاری از مبلغان انجیل به شهادت رسیدند. خود لوتر نیز انتظار شهادت داشت.

در چنین شرایطی چه باید کرد؟ یا شاید بهتر باشد بپرسیم:
خداوند از طریق این شرایط، چه چیزی را به انجام می‌رساند؟

و چنین است که خداوند نه با دور کردن شرارت‌ها یا دشمنان، بلکه بارها ساختن آنان، ما را به امنیت می‌رساند، به شادی همیشگی، و به ایستادگی در برابر هر شر؛ حتی اگر تمام جهان دندان‌های خود را بر ما بنمایاند. بگذار پاپ خشمگین شود؛ بگذار امپراتور و شاهزادگانش ما را به شر تهدید کنند. ما در زیبایی صلح خواهیم نشست؛ حتی اگر ما را به زندان افکنند؛ حتی اگر اجازه یابند که خود را به خشم‌شان بسپارند، و حتی اگر در نهایت ما را بکشند، باز هم شادی ما از آن‌که به ضیافتی بزرگ دعوت شده باشیم کمتر نخواهد بود. این همان پاسخی است که قدیسه آگنس و امثال او به آن ستمگر دادند، درست پیش از آن‌که آن‌ها را بکشد (آثار لوتر، جلد ۲۰، ص ۲۵، تفسیر زکریا ۲).

خداوند اجازه می‌دهد که شرارت بر ما اعمال شود، تا ما احساس امنیت کنیم و شادی نماییم! این موضوع شاید برخلاف عقل به‌نظر برسد، اما خداوند به ما شادی را در سختی تعلیم می‌دهد. او به ما زیبایی صلح را در دل زندان می‌آموزد. خداوند نیرومندان را از راه ضعیفان شکست می‌دهد، و همان پیروزی را به ما می‌بخشد؛ حتی اگر کشته شویم.

لوتر همچنین به روشنی می‌دید که هدف اصلی آزارها، خود مسیح و کلام اوست. ما مورد حمله قرار می‌گیریم، زیرا در مسیح هستیم و مسیح در ماست. و این خود به ما اعتماد بیشتری می‌بخشد. عیسی را نمی‌توان شکست داد؛ او تا ابد در میدان می‌ماند.

ای جهان عزیز، تو مرا آزار نمی‌دهی؛ تو در حال آزار مسیح، خداوند من هستی. و چون از این آگاه هستم، تو را به بدترین کاری که از دستت برمی‌آید، دعوت می‌کنم. من در این‌جا، به نام خداوند ایستاده‌ام، و بگذار تو، با تمام دیوان جهنم، به نام خودتان بخروشید. تو می‌توانی مرا آزار دهی، تبعید کنی، و آری، حتی بکشی؛ اگر خداوند من، مسیح، چنین بخواهد؛ اما هرگز نخواهی توانست دلیری و تسلی‌ام را از من بگیری، و مرا تا مرز اندوه دل برسانی. زیرا این را به‌خاطر مسیح تجربه می‌کنم، با شادی، جانم را در نام او به خطر خواهم انداخت، و تنها خواهم سرود و در برابر خشم شیطان با شادمانی وجد خواهم کرد. و بدین‌گونه، شیطان درمی‌یابد که در حال از دست دادن قدرتش است، و نمی‌تواند نیزه و شمشیر خود را به هر اندازه که می‌خواهد در قلب ما فرو نماید. زیرا او تنها در پی آزار جسم ما نیست؛ بلکه او روحی است که بی‌وقفه تشنهٔ اشک‌ها و خون دل ماست، تا ما را به نومیدی و اندوهی فرساینده بکشاند. این است شادی و لذت او.

اما او به این هدف نخواهد رسید؛ ما نقشه‌اش را وارونه خواهیم کرد و خواهیم آموخت که چگونه هم شیطان و هم جهان را به تمسخر بگیریم. آنگاه ما با شادمانی به آن‌ها خواهیم خندید، نه آن‌ها به ما. آن مهارتی که با آن می‌خواهند ما را غمگین، خشمگین، و بی‌تاب سازند، به کارشان نخواهد آمد؛ و خودشان با نفرت و خشم خویش خواهند سوخت؛ و چون ما را ببینند، در رنجی عظیم فرو خواهند رفت. آنان خواهند دید که ما در میان تمام این بلاها، شادمان مانده‌ایم و هنگامی که می‌کوشند خشم خود را بر ما فرو ریزند، ما با خونسردی به آن‌ها بی‌اعتنا مانده‌ایم. این همان کاری است که شهیدان مقدس، از جمله دختران نوجوانی چون آگنس و آگاتا، در دوران‌های گذشته انجام دادند. هرچه حاکمان ستمگر با خشم بیشتری می‌گریزند، آن دختران با ایستادگی و بی‌باکی بیشتری پاسخ می‌دادند (آثار لوتر، جلد ۲۴، ص ۲۷۷، تفسیر یوحنا ۱۹:۱۵، حدود سال ۱۵۳۷، تأکید افزوده شده).

این بخش کلید درک الهیات شهادت در نزد لوتر را به ما می‌دهد. شیطان بدن ما را هدف می‌گیرد، اما آنچه واقعاً می‌طلبد، «اشک‌ها و خون دل» ماست؛ یعنی اندوه و نومیدی، ترس و پرسش ما. اما این‌ها متعلق به مسیح‌اند. ما رستگار شده‌ایم، تعمید یافته‌ایم، فرزندان خداییم. ما آمرزیده شده‌ایم و حیات جاودان یافته‌ایم، و از این‌رو شاد و آزادیم.

هنگامی که در رنج شادی می‌کنیم و در مرگ دل‌خوش و شادمان هستیم، ما «بازی را برمی‌گردانیم» و شیطان را به تمسخر می‌گیریم، بر او آواز می‌خوانیم و با شادی می‌خندیم. شادی خداوند نیروی ماست، و ایمان به وعده‌های خداوند، سپری است که همه تیرهای شیطان را از رسیدن به هدف بازمی‌دارد.

یکی از راه‌های دفع حمله شیطان به کلیسا، خندیدن به اوست. ما تمسخر جهان را احساس می‌کنیم. می‌دانیم که فرهنگ زمانه، کلیسا و آموزه‌هایش را خوار می‌شمارد. اما لوثر از ما می‌خواهد که «بازی را برگردانیم»، به شیطان بخندیم، دنیا را خوار بشماریم، و در برابر خشم جفاگران با دل پایدار، تسلی، و شادی بایستیم. هرچقدر هم چهره درهم کشند و خشمگین شوند، نمی‌توانند به ما آسیبی برسانند و شادی ما را نیز نخواهند ربود.

با چنین اطمینانی، دشمنان مسیح خود را خواهند سوزاند. شیطان می‌خواهد ما بترسیم، و بی‌پاکی ما او را به خشم می‌آورد. او می‌خواهد ما تردید کنیم، و ایمان ما دیوانه‌اش می‌کند. او می‌خواهد ما غمگین باشیم، و شادی ما او را به جنون می‌کشاند. او خود را بالاتر از خدا می‌انگارد، اما ما غرور احمقانه‌اش را آن‌گونه که هست می‌بینیم، و بر او می‌خندیم. خنده ما جایگاه پست او را به او یادآوری می‌کند. اطمینان از ایمان ما، درد جان شیطان است.

این درک که خداوند از خود اعمال شیطان برای نابودی پادشاهی او استفاده می‌کند، در مرکز موعظه‌های لوثر قرار داشت. خداوند به شکلی پنهان عمل می‌کند؛ و جز این نمی‌تواند باشد. مسیحی فناپذیر است. اینجاست که خداوند ترفندی در برابر شیطان به کار می‌برد: او قدرت خود را در ضعف پنهان می‌سازد؛ حیات را در پوشش مرگ قرار می‌دهد؛ و خود شیطان را در خدمت این نقشه قرار می‌دهد. مسیحی از این راز آگاه است. ما می‌دانیم که رنج‌های زودگذر ما، وزنی از جلال جاودان را در ما پدید می‌آورد. ما می‌دانیم که رنج، امید می‌آفریند. ما می‌دانیم که عیسی برای ما مکانی آماده می‌سازد، تا هرچند در این جهان دچار سختی باشیم، در اطمینان از اینکه عیسی بر جهان غلبه کرده است شادمان باشیم؛ و اطمینان داریم که او شیطان را زیر پای ما له می‌کند (رومیان ۲۰:۱۶).

قدیسه آگنس تا واپسین موعظه لوثر نیز در ذهن او باقی مانده بود؛ حتی در موعظه‌ای که در ۱۵ فوریه ۱۵۴۶ در آیزلین ایراد شد؛ لوثر سه روز بعد در نام خداوند جان سپرد. در آن موعظه، درباره آرامش و یوغ سبک عیسی سخن گفت. عیسی به ما نیرویی می‌بخشد تا

رنج را تحمل کنیم. او به ما اطمینانی می‌دهد تا با شادی بمیریم. عیسی روح خود را به ما می‌بخشد، روحی که بارهای سنگین را برای ما بر دوش می‌کشد. زغال‌های داغی که بر آن‌ها قدم می‌گذاریم، همچون بستری از گل سرخ خواهد شد؛ وقتی به‌خاطر مسیح رنج می‌کشیم، او از ما خشنود است، و ما در او اطمینان داریم.

مسیح می‌فرماید: «بیاید نزد من ای تمامی زحمت‌کشان و گرانباران» (متی ۱۱: ۲۸)، و گویی چنین می‌گوید: فقط به من بچسب، به کلام من وفادار بمان، و باقی چیزها را رها کن. اگر به‌خاطر آن سوزانده شوی یا گردنت را بزندند، صبور باش؛ من آن را چنان شیرین خواهم ساخت که به‌راحتی بتوانی آن را تحمل کنی. دربارهٔ قدیسه آگنس نیز نوشته‌اند که چون به زندان برده می‌شد تا کشته شود، چنان بود که گویی به رقصی می‌رود. این شادمانی از کجا آمده بود؟ تنها از مسیح، از باور به همین وعده: «بیاید نزد من ای تمامی زحمت‌کشان و گرانباران، و من به شما آرامش خواهم داد». یعنی اگر اوضاع سخت شود، من به تو دلی خواهم داد که حتی به آن بخندی؛ و اگر بر زغال‌های سوزان گام برداری، برای تو آن رنج آن‌قدرها هم سخت نخواهد بود، و شیطان هم آن‌قدر وحشتناک نخواهد بود، بلکه چنین خواهی پنداشت که بر گل‌های رز راه می‌روی. من به تو دلی خواهم داد که حتی در برابر ترک، پاپ، امپراتور، و هر که با خشم و خسونت برافروخته باشد، لبخند بزنی.

فقط نزد من بیا؛ حتی اگر با ظلم، مرگ یا شکنجه روبه‌رو هستی، زیرا پاپ، ترک یا امپراتور تو را می‌آزارند، مترس؛ آن بار بر تو سنگین نخواهد بود، بلکه سبک و آسان خواهد شد. چرا که من به تو روح خود را می‌بخشم، تا باری که برای جهان غیرقابل تحمل است، برای تو باری سبک باشد. زیرا وقتی به‌خاطر من رنج می‌بری، این یوغ من است و این بار من است که در فیض پر تو نهاده‌ام، تا بدانی که این رنج تو نزد خدا و نزد من پسندیده است، و من خود تو را کمک خواهم کرد تا آن بار را برداری، و به تو قدرت و توان تحمل آن را می‌دهم (آثار لوتر، جلد ۵۱، صفحات ۳۹۱-۳۹۲).

آنان جان خود را تا پای مرگ عزیز نشمردند؛ شهادت برای شبانان

کلیسای امید لوترین (Hope Lutheran Church) در آنورا کلرادو، دستگاه تهویه مطبوع ندارد (البته این نباید باعث شود که در صورت سفر به این شهر، از بازدید آن صرف‌نظر کنید). در یکی از یکشنبه‌های بسیار گرم تابستان، جماعت چنان پژمرده به نظر می‌رسیدند که انگار آب شده‌اند، و چهره‌هایشان، هنگامی که پس از عبادت اطلاعیه‌ها را می‌دادم، پر بود از انتظار برای رنجی ناگزیر. پس من داستان رومانوس را تعریف کردم."

رومانوس به انطاکیه رفت تا مسیحیانی را که در آن‌جا رنج می‌کشیدند دل‌گرم کند. او دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفت. برای حاکم ولایت موعظه کرد، اما آن‌قدر خشم او را برانگیخت که دستور داد پوست بدن رومانوس را با لبه پهن شمشیر بتراشند. با این حال، او همچنان موعظه می‌کرد؛ پس سربازان به صورتش کوبیدند، دندان‌هایش را شکستند، ریشش را کردند و پلک‌هایش را خراشیدند. با این همه، رومانوس همچنان به موعظه و اعتراف به مسیح ادامه داد.

حاکم فرمان داد تا گونه‌هایش را بشکافند. آن‌ها چنین کردند، و رومانوس گفت: «از شما سپاسگزارم جناب، که دهان‌های بیشتری برای ستایش خدایم به من دادید!». خواستند او را در آتش بسوزانند، اما آتش شعله‌ور نشد؛ پس او را به زندان انداختند، جایی که چند روز بعد درگذشت.

گفتم: «اگر برادرمان رومانوس توانست همه این‌ها را تحمل کند، ما هم می‌توانیم یک مراسم گرم تابستانی را دوام بیاوریم». دیگر هیچ‌کس از گرما شکایتی نکرد. شاید این استفاده چندان مناسبی از شهیدان نباشد، اما به گمانم ما را در مسیر درستی قرار می‌دهد. شهیدان به ما دل و جرأت می‌دهند. عبرانیان ۱۲ به ما یادآوری می‌کند که ما در میان ابری عظیم از شهود قرار داریم؛ آنان که ایستاده‌اند و ما را تشویق می‌کنند تا مسابقه‌مان را به‌پایان ببریم. آنان سرود پیروزی را از دور می‌خوانند، و نغمه‌های پیروزمندان‌شان دل

برای آشنایی بیشتر با رومانوس، رجوع شود به: <https://wolffmueller.co/martyrmondayromanus/>

و جان ما را نیرومند می‌سازد. شهیدان به ما یادآوری می‌کنند که هنوز تا ریختن خون‌مان، رنجی نکشیده‌ایم. آن‌ها به پادمان می‌آورند که در این نبرد تنها نیستیم؛ به پادمان می‌آورند که رنج‌های ما جدا از دیگران نیست؛ و ما نخستین کسانی نیستیم که از این در تنگ وارد می‌شویم.

از این‌رو، باید با چنین نمونه‌هایی خود را دل‌گرم کرده و برانگیزیم تا هر سختی، خطر و اندوهی را تاب آوریم. و اگر کشته شویم، یقین داریم که به واسطه همین مرگ، واقعاً آزاد شده‌ایم و از هر شر نجات یافته‌ایم، چنان‌که در گذشته نیز هیچ شری بر شهیدان وارد نیامد، بلکه آنان به پایان همه رنج‌هایشان رسیدند. اما اگر حفظ شویم، باید با پایداری، در امید و ایمان منتظر بمانیم؛ زیرا خدا ما را دشمن نمی‌دارد و از ما روی‌گردان نیست؛ حتی اگر رفتار ظاهری‌اش چیز دیگری نشان دهد. بلکه باید چنین نتیجه بگیریم:

«می‌دانم که تعمید یافته‌ام، می‌دانم که بدن و خون پسر خدا را خورده و نوشیده‌ام، می‌دانم که با اقتدار و فیض الهی آمرزیده شده‌ام، می‌دانم که همه گناهانم بی‌تردید آمرزیده شده‌اند، و پیروزی بر شیطان، مرگ، و دوزخ به من وعده داده شده است. چه چیز بیشتری باید بطلبیم؟» (آثار لوتر، جلد ۷، صفحات ۱۳۱-۱۳۲، تفسیر پیدایش ۴۱: ۱-۷، حدود سال ۵۴۵). ۱)

الهیات لوتری ما، به‌درستی، نسبت به پرستش قدیسان با احتیاط برخورد می‌کند؛ یعنی نسبت به آن رسوم خرافی و بت‌پرستانه‌ای که قدیسان را به مقامی و جلالی می‌رساند که در واقع متعلق به آن‌ها نیست. شهیدان خود را نجات ندادند، و نمی‌توانند ما را نیز نجات دهند. آن‌ها گناهکارانی بودند که به واسطه عیسی نجات یافتند؛ همانند ما. ما برای یاری یا شفاعت، به ایشان نگاه نمی‌کنیم؛ بلکه با آن‌ها، نگاهمان برای یاری و شفاعت به‌سوی خداوندمان عیسی بلند می‌شود. ما باید در اندیشه و یادکرد از قدیسان و شهیدان، با احتیاط عمل کنیم، و مراقب باشیم که مبادا جلالی را که تنها سزاوار عیسی است، به ایشان نسبت دهیم. اما در عین حال، مراقب هستیم که آن‌ها را از یاد نبریم، و به یاد داشته باشیم که خداوند شهیدان را به‌عنوان هدیه‌ای به کلیسا عطا کرده است.

اقرارنامه‌های لوتری، سه نوع احترام برای قدیسان قائل‌اند.

اقرار ما احترام نهادن به قدیسان را تأیید می‌کند؛ این احترام سه‌گانه است.

نخست، سپاسگزاری: باید خدا را شکر کنیم که نمونه‌هایی از رحمت خود را نشان داده، اراده نجات‌بخش خود را آشکار کرده، و معلمان و دیگر عطایا را به کلیسا بخشیده است. زیرا این‌ها از بزرگ‌ترین عطایای خداوند هستند، باید او را با شکوه بسیار بستاییم؛ همچنین باید خود قدیسان را نیز به‌خاطر بهره‌گیری از این عطایا بستاییم، همان‌گونه که مسیح خادمان وفادار را می‌ستاید (متی ۲۵: ۲۱، ۲۳).

دوم احترام، تقویت ایمان ماست: وقتی می‌بینیم پطرس پس از انکار خود بخشیده شد، تشویق می‌شویم که ایمان داشته باشیم فیض، بهر استی، از گناه فراوان‌تر است (رومان ۵: ۲۰).

سوم احترام، پیروی است: نخست از ایمان آن‌ها، و سپس از دیگر فضایل‌شان، که هر کس باید در چهارچوب دعوت خاص خود از آن‌ها الگو بگیرد (دفاعیه اعتراف اوگسبورگ، بخش ۲۱: بندهای ۴-۶).

بنابراین نخست، خدا را شکر می‌گوییم که عطیه شهیدان را به کلیسا بخشیده و تاریخ‌شان را برای ما محفوظ داشته است. دوم، وقتی می‌شنویم که شهیدان در راه نام مسیح چه رنج‌هایی را متحمل شده‌اند، دل‌گرم می‌شویم. سوم، در ایمان و در زیستن و مردن، از شهیدان پیروی می‌کنیم. آن‌ها قهرمانان ما هستند. مسیحیان به قهرمان نیاز دارند؛ گفته‌اند: «کافی است بدانی قهرمان کسی کیست، تا بدانی او چگونه انسانی است». قهرمانان ما در ذهن و خیال‌مان همچون تصاویری از زندگی‌های نیکو نقش می‌بندند. آگاهانه یا ناآگاهانه، همچون آنان عمل می‌کنیم، سخن می‌گوییم و می‌اندیشیم؛ یا دست‌کم تلاش می‌کنیم چنین کنیم. بخشی از زندگی مسیحیت این است که نسبت به قهرمانان خود آگاه باشیم؛ و بخشی از خدمت شبانی، پرورش قهرمانان درست برای جماعت کلیساست. این موضوع در بافتار مدرن ما، اهمیتی دوچندان دارد.

ما در عصری ضد قهرمان زندگی می‌کنیم. عصری که به‌صورت نظام‌مند در حال فروپاشاندن هرگونه قهرمان و اسطوره‌ای است. فرهنگ امروز ما مصمم است تا هر شخصیت بزرگی را از جایگاه خود پایین بکشد. ما ترجیح می‌دهیم به دیگران از بالا نگاه نکنیم، بلکه به آنان از بالا تا پائین بنگریم. (به‌عنوان نمونه، این جمله تکراری را در نظر بگیرید که درباره بنیان‌گذاران آمریکا می‌گویند: «همه آن‌ها برده‌دار بودند»). تفکر پیش‌رونده یا ترقی‌خواهانه، به تاریخ حمله می‌کند؛ آینده را باید بالا برد، و برای این کار، گذشته باید تحقیر شود. این روند،

خطرناک است. همه ما به قهرمان نیاز داریم؛ به پهلوانان ایمان. شهیدان و معترفان، قهرمانان مسیحی‌اند. آنان مسابقه را به پایان رسانده‌اند. آنان اکنون آن چیزی را دارند، که ما هنوز در پی‌اش می‌کوشیم. داستان‌های آنان به ما کمک می‌کند تا رنج‌های خودمان را بهتر درک کنیم. تاریخ شهیدان به ما برای رویارویی با دردهای خودمان حکمت می‌آموزد. دلیری و شادی آنان، به ما یادآوری می‌کند که مرگی بهتر نیز وجود دارد. شهیدان همچنان می‌توانند ما را مرعوب سازند. وقتی می‌شنویم که آگنس و آگاتا با رقص به‌سوی آتش رفتند، با خود می‌گوییم: «من هرگز نمی‌توانم چنین کنم؛ من می‌ترسم؛ ایمانم ضعیف است». اما شهیدان ابرقهرمان نبودند؛ آن‌ها نیز می‌ترسیدند؛ آن‌ها نیز ضعیف بودند؛ این روح‌القدس بود که در زمان نیاز، نیرو و توان لازم را به ایشان بخشید؛ نه زودتر، و نه دیرتر. و همان روح‌القدس امروز نیز در ما عمل می‌کند. ما نباید از ساعت مرگ بترسیم. شهیدان نمونه انسان‌های بزرگ با نیرویی خارق‌العاده نیستند. شهیدان نمونه‌ای از تدارک عظیم خدا هستند در زمان نیاز هستند. و اینکه چگونه عیسی ما را تسلی می‌دهد، این چنین است:

«اینک من شما را همانند گوسفندان به میان گرگان می‌فرستم. پس همچون مار هوشیار باشید و مانند کبوتر ساده. از مردم برحذر باشید. آنان شما را به محاکم خواهند سپرد و در کنیسه‌های خود تازیانه خواهند زد. به‌خاطر من شما را نزد والیان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنان و در میان قومهای جهان شهادت دهید. اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگویید. در آن زمان آنچه باید بگویید به شما عطا خواهد شد. زیرا گوییده شما نیستید، بلکه روح پدر شماست که به زبان شما سخن خواهد گفت» (متی ۱۰: ۱۶-۲۰).

«نگران نباشید». روح‌القدس ایمان و حکمت لازم را برای آن ساعت فراهم می‌آورد. شهیدان به ما کمک می‌کنند تا دیدگاهمان را اصلاح کنیم. اغلب می‌شنوم که مردم می‌گویند: «یادآوری این‌که همیشه کسی هست که وضعش از من بدتر است، به من کمک می‌کند»؛ شاید این درست باشد. وضعیت شهیدان واقعاً سخت بود. ما ممکن است به‌خاطر ایمانمان مورد تمسخر قرار بگیریم، اما دست‌کم هنوز سرمان روی بدنمان است! اما به‌گمان من، نکته عمیق‌تری در کار است. رنج شهیدان در برابر ما قرار نگرفته تا در ما حس دلسوزی برانگیزد؛ خودشان هرگز چنین برداشتی نداشتند. آنان مبارک‌اند؛ آنان خود را در رنج و مرگشان، مبارک می‌دانستند.

شهیدان در رنج‌های خود فخر می‌کنند (رومیان ۳:۵). آنان همه آزمایش‌ها و سختی‌ها را شادی محض شمرده‌اند (یعقوب ۲:۱). «تماما شادی!» شهیدان در رد پای رسولان گام می‌نهند، همانانی که پس از تازیانه خوردن از سوی شورای یهود، «شادمان بازگشتند، زیرا شایسته شمرده شده بودند که به‌خاطر نام او خواری ببینند» (اعمال ۴۱:۵).

پطرس می‌گوید: «ای عزیزان، از این آتشی که برای آزمودن شما در میانتان برپاست، در شگفت مباحثید، که گویی چیزی غریب بر شما گذشته است. بلکه شاد باشید از اینکه در رنج‌های مسیح سهیم می‌شوید، تا به هنگام ظهور جلال او به‌غایت شادمان گردید. اگر به‌خاطر نام مسیح شما را ناسزا گویند، خوشا به حالتان، زیرا روح جلال که روح خداست بر شما آرام می‌گیرد. اگر رنج می‌کشید، مباد که به سبب قتل، دزدی، شرارت یا حتی فضولی باشد. اما اگر از آن سبب رنج می‌کشید که مسیحی هستید، شرمسار مباحثید، بلکه چون کسی که این نام را بر خود دارد خدا را تمجید کنید» (اول پطرس ۴:۱۲-۱۶، تأکید افزوده شده).

شهیدان در مرگ خود فخر می‌کنند؛ در ضعف خود جلال می‌یابند؛ با خون‌شان خدا را می‌ستایند. آنان خود را به آغوش رنج سپردند، چون می‌دانستند رحمت مسیح آنان را فراخواهد گرفت. درست است، گاهی شهیدان شاید بیش از اندازه مشتاق مردن به‌نظر برسند. ما از خود می‌پرسیم چگونه ممکن است کسی چون پرتوا، شمشیر را خود بر گردن خویش هدایت کند. صلیب خواهد آمد، نیازی نیست دنبالش بگردیم. اما شهیدان درست می‌گفتند که بهترین هنوز در راه است، درست می‌گفتند که مرگ آخرین دشمنی است که باید مغلوب شود، و آن دروازه تاریک به سعادت و صف‌ناپذیر باز می‌شود.

شهیدان می‌دانستند که رنج کشیدن به‌خاطر نام مسیح نیکوست. می‌دانستند که مردن به‌خاطر نام عیسی نیکوست و مبارک. باشد که ما نیز این را به‌خاطر داشته باشیم. پولس به فیلیپیان نوشت: «زیستن برای من مسیح است، و مردن سود» (فیلیپیان ۲۱:۱). این حقیقت درباره همه تعمیدیافتگان صادق است؛ مرگ ما سود است.

این است نگاه درست، نگاهی که شهیدان به ما می‌آموزند. آنان به یادمان می‌آورند که ما آزادیم تا رنج بکشیم، آزادیم تا بمیریم، آزادیم از ترس مرگ. در بخشی شگفت‌انگیز از عبرانیان ۲ می‌خوانیم: «از آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهیم شد تا با مرگ خود، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد، و آنان را که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده‌اند، آزاد سازد» (عبرانیان ۲:۱۴-۱۵).

اگر از پایان این آیه آغاز کنیم، درمی‌یابیم که ترس از مرگ ما را برده شیطان می‌سازد. این نکته باید به‌خوبی درک شود و بارها موعظه گردد. وقتی از مرگ می‌ترسیم، در بند هستیم،

برده‌های ابلیس. مثال آشکار این حقیقت را در جفای کلیسا می‌بینیم. مسیحیان را نزد حاکم می‌آوردند و به آن‌ها یک گزینه می‌دادند: بت‌پرستی یا مرگ؛ یا کمی بخور تقدیم کن، یا تو را در آتش می‌سوزانیم؛ بگو «قیصر خداوند است»، وگرنه تو را به شیرها می‌سپاریم. بت‌پرستی یا مرگ؛ و ترس از مرگ، بسیاری را به سوی بت‌پرستی می‌کشاند. اما نه شهیدان را. ترس از مرگ همراه با مسیح مصلوب شده بود.

در مرگ خود (دوباره به عبرانیان ۲ بازگردیم) عیسی آن را که قدرت مرگ را در دست داشت، نابود کرد. قدرت مرگ، در شریعت و گناه است، اما ایمان به مرگ و قیام عیسی مسیح، گناهان را می‌آمرزد، و در این آموزش، مرگ نیروی خود را و شیطان قدرت خود را از کف می‌دهد. جایی که آموزش گناه باشد، در آن‌جا حیات و نجات نیز هست. رهایی از ترس مرگ، رهایی از استبداد شیطان است. و بیش از آن: رهایی از ترس مرگ، پیروزی بر شیطان است. مکاشفه ۱۲ تصویری از پیروزی مقدسین و شهیدان بر شیطان به ما می‌دهد: «آنان با خون بره و با کلام شهادت خود بر او پیروز شده‌اند. زیرا که جان خود را عزیز نشمرند، حتی تا به مرگ» (مکاشفه ۱۱:۱۲). لوتر می‌نویسد: «شهیدان مقدس به همین صورت بر مرگ و همه خطرات چیره شدند، زیرا یقین داشتند که خدا نسبت به ایشان مهربان است» (آثار لوتر، جلد ۳، ص ۲۶۴، تفسیر پیدایش ۱۹-۱۰-۱۱، حدود سال ۱۵۳۹).

در این جهان، دچار سختی خواهیم شد. برای هر یک از ما مرگ مقدر شده است. اما چگونه می‌توان خوب رنج کشید و خوب مرد؟ شبانان چگونه می‌توانند قوم خدا را تعلیم دهند تا آموخته باشند که چگونه رنج ببرند و چگونه بمیرند؟

شهیدان به ما یادآوری می‌کنند که نگاهمان را بر جایزه بدوزیم. عیسی آن‌سوی مرگ در انتظار ماست. مسابقه ما در آغوش او به پایان می‌رسد. این رنج سبک و زودگذر به‌زودی جایش را به جلالی جاودانه خواهد داد. شهیدان بخشی از آن ابر عظیم شاهان‌اند که ما را تشویق می‌کنند: «ایمان را نگاه دار!»، «تو می‌توانی دوام بیاوری!». شاید به‌زودی وقت رنج کشیدن و مردن ما نیز برسد؛ اما مسیح برای ما رنج کشیده و مرده است، و اطمینان ما -در مرگ شهیدانه‌مان- به اوست. مسیح نجات‌دهنده ماست. او برخاسته است، و ما را در پادشاهی خود خوشامد خواهد گفت.

زمان آن فرا رسیده که با جدیت از خدا بخواهیم که نامش مقدس گردد. اما این دعا بهای خون دارد، و آنان که از میراث شهیدان مقدس بهره‌مند شده‌اند -میراثی که با خون شهیدان به‌دست آمده- باید به نوبه خود نقش شهید را بر عهده گیرند (آثار لوتر، جلد ۴، ص ۵۴، رساله درباره اعمال نیکو، ۱۵۲۰).

ضمیمه: گزیده‌ای سودمند از سخنان مارتین لوتر درباره شهیدان

خون شهیدان دعایی است برای انتقام خداوند

و چنین است که تا به امروز این گناه در آستانهٔ درب نهفته است، اما در زمان مقرر خود آشکار خواهد شد. خون شهید برجسته و استوار لئونارد کیزر، که در بابرین ریخته شد، ساکت نمی‌ماند. خون هاینریش فن تسوتفن، که در دیت‌مارشن ریخته شد، ساکت نمی‌ماند. خون آنتونی ما از انگلستان، که بی‌رحمانه به دست هموطنان انگلیسی‌اش بدون هیچ محاکمه‌ای کشته شد، نیز ساکت نمی‌ماند. سخنی نمی‌گویم از هزاران نفر دیگر که اگرچه نام‌شان کمتر شناخته شده بود، اما در اعتراف ایمان و در شهادت، همراهان اینان بودند. خون هیچ کدام از اینان ساکت نخواهد ماند. در زمان مقرر، این خون خدا را وادار خواهد کرد [مترجم: به واسطه عدالتش] تا از آسمان فرود آید و بر زمین داوری اجرا کند که برای دشمنان انجیل، طاقت‌فرسا خواهد بود.

از این‌رو، نباید گمان کنیم که خداوند خون ما را نادیده می‌گیرد. نباید تصور کنیم که خدا نسبت به رنج‌های ما بی‌تفاوت است. او «اشک‌های ما را نیز در مشک خود جمع می‌کند»، چنان‌که مزمور ۸:۵۶ می‌گوید. و فریاد خون پارسایان از ابرها و آسمان عبور می‌کند، تا به تخت خدا برسد و او را برانگیزد که انتقام خون عادلان را بگیرد (مزمور ۱۰:۷۹)، (آثار لوتر، جلد ۱، ص ۲۸۸، تفسیر پیدایش ۱۰:۴).

نوح، شهیدی فراتر از همه شهیدان

همچنین، همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم نوح باکره‌ای بود فراتر از همه باکره‌ها، در این‌جا نیز می‌بینیم که او شهیدی بود فراتر از همه شهیدان. وضعیت شهیدان موسوم به ما، بسیار خوش‌فرجام است؛ چراکه با نیروی روح‌القدس تقویت شده، در عرض یک ساعت بر مرگ چیره می‌شوند و از تمام خطرات و وسوسه‌ها می‌گذرند. اما نوح، ششصد سال تمام در میان مردم بی‌ایمان زندگی کرد، در میان وسوسه‌ها و خطراتی بسیار سخت؛ چنان‌که لوط در سدوم چنین بود.

شاید به همین دلیل بود که لمک، پدر نوح، در هنگام تولد این نام را بر او نهاد. وقتی این پدر مقدس دید که شرارت چگونه در جهان گسترده می‌شود، امید آن یافت که پسرش تسلی‌بخش پارسایان باشد؛ بدین معنا که با گناه و با شیطان، بجنگد و پارسایی از دست‌رفته را بازگرداند. اما شرارتی که در آغاز خود بود، نماند در زمان نوح فروکش نکرد، بلکه شدیدتر نیز شد. از این‌رو، نوح شهیدی است فراتر از همه شهیدان. چقدر آسان‌تر است که در یک ساعت از تمام خطرهای بگذری، تا اینکه برای قرن‌ها، شرارت عظیم جهان را با چشمانت ببینی و آن را تحمل کنی! (آثار لوتر، جلد ۲، صفحات ۷-۸، تفسیر پیدایش ۲:۶).

در باب همین موضوع؛ «پایداری طولانی سخت‌تر از شهادت آنی است»...

از این‌جا می‌توان دریافت که چه میزان صبر و وفاداری عظیمی در پدران ایمان وجود داشته است. بی‌تردید، شهیدان نیز رنج‌های سهمگینی را متحمل شدند، اما سختی‌ها و مشقت‌هایی که پاتر یارک‌ها با آن‌ها دست‌وپنجه نرم کردند، در مقایسه با آن رنج‌ها بسی سنگین‌تر بود. زیرا تحمل ظلمی چنین طاقت‌فرسا به‌مدت بیست سال، نمونه‌ای از صبری بزرگ است. اینکه این تعبیر در پاداش چگونه رخ داد، پیش‌تر توضیح داده شده است (آثار لوتر، جلد ۶، ص ۷۰، تفسیر پیدایش ۴۱:۳۱).

شکنجه، بازی کودکانه

قدیسانی چون استیفان، لاورنس، سباستیان، فابیان، و امثال آنان، تنها از یک راه بر مرگ و تمام شکنجه‌ها چیره شدند: آنان ایمان ابراهیم را نگاه داشتند و خود را با این نشانه‌های مرئی فیض تسلی می‌دادند. از این‌رو، همه شکنجه‌ها - چنان‌که به‌گفته تکرارشونده‌ای از وینسنت اشاره شده - برایشان سرگرمی، تفریح، و به عبارتی، بازی کودکانه بود (آثار لوتر، جلد ۳، ص ۱۲۵، تفسیر پیدایش ۸:۱۷).

شهیدان در رنج‌های خود تسلی می‌یابند

و بدین‌گونه بود که شهیدان مقدس بر مرگ و همه خطرات پیروز شدند، زیرا یقین داشتند که خداوند نسبت به آنان مهربان است. آنان نتیجه می‌گرفتند که شکنجه‌ها و رنج‌هایشان نتیجه جادو و شیطان است، و اینکه این امور با اجازه خداوند، برای آزمودن ایمان‌شان بر آنان وارد شده‌اند. از این‌رو، حتی در سختی‌هایشان شادی می‌کردند و شیطان را به سخره می‌گرفتند. ما نیز باید چنین کنیم؛ اما بسیار اوقات از ضعف مغلوب می‌شویم، چنان‌که نمونه‌هایش را حتی در بزرگ‌ترین مقدسین می‌توان دید. زیرا پولس نیز دچار ترس شد و هنگامی که برادران را دید، دل‌گرم گشت (اعمال ۲۸:۱۵).

چنین ترسی در بی‌ایمانان دیده نمی‌شود، زیرا ایشان به‌نادرست گمان می‌کنند مورد لطف خدا هستند. بنابراین، حتی اگر بلایی بر آنان وارد شود، با غرور آن را به شیطان نسبت می‌دهند (آثار لوتر، جلد ۳، صفحات ۲۶۴-۲۶۵، تفسیر پیدایش ۱۹:۱۰-۱۱).

نه رؤیاها و مشاهده فرشتگان، بلکه تنها کلام خداست که به ما توان ایستادن در برابر مرگ را می‌بخشد

شهیدان بدون آنکه فرشتگان بر ایشان ظاهر شوند، و تنها با نیروی کلام، با مرگ روبه‌رو شدند؛ برای نام مسیح. پس چرا ما نیز به همین بسنده نکنیم؟ تعمید، خود ظهوری است به‌قدر کافی آشکار و روشن. عشای ربانی، کلیدها^{۱۲}، و خدمت کلام نیز چنین‌اند. این‌ها برابرند

۱۲. مترجم: «کلیدها» اشاره دارد به «کلیدهای ملکوت آسمان»؛ یک اصطلاح الهیاتی در سنت کلیسایی، به‌ویژه در سنت لوترین، که بر پایه سخنان عیسی در متی ۱۶:۱۹ و یوحنا ۲۰:۲۳ شکل گرفته است

- بلکه حتی برترند- از تمام ظهورات همه فرشتگان، در حالی که ابراهیم در مقایسه با آن‌ها، تنها قطراتی و خرده‌نانی دریافت کرده بود (آثار لوتر، جلد ۴، ص ۱۲۶، تفسیر پیدایش ۱۱:۲۲).

شادی شهیدان در رویارویی با مرگ به این معنا نیست که ما از رنج و مصیبت انسانی، اندوهگین و نالان نمی‌شویم

وقتی می‌شنوم که ترکان با بی‌رحمی تمام، خشم خود را بر خون مسیحیان فرو می‌ریزند، وقتی می‌شنوم که کودکان را بر نیزه‌ها می‌افکنند، وقتی می‌شنوم که زنان را برای رسوایی‌هایی وصف‌ناپذیر مورد سوءاستفاده قرار می‌دهند، بدون تردید شایسته است که ناله کنم، و دل انسان نمی‌تواند در برابر چنین اعمال هولناکی بی‌تأثیر بماند. اما یک رواقی‌مسلک ممکن است اعتراض کند: «چه شهید نازکنارنجی‌ای! تو همچون زنان گریه می‌کنی و زاری سر می‌دهی! مردان باید این چیزها را خوار بشمارند! چه ربطی به ما دارد که دوشیزگان و زنان را برای تجاوز و کشتار می‌پرند؟».

این دیوانگی محض است، نه شجاعت! زیرا چه می‌توان گفت با تصور کرد که انسانی‌تر از این باشد که انسان از مصیبت‌های هولناکی که بر دیگران فرود می‌آید، متأثر شود؟ خدایسندانه یا مسیحی نیست که در برابر رنج دیگران بخندیم، وقتی که می‌بینیم مردم به گمراهی کشیده می‌شوند، یا امپراتور و ترک با بی‌رحمی می‌تازند، و پاپ هزاران هزار جان را به نابودی ابدی می‌افکند. در چنین حالتی، شایسته است که همچون یک انسان بیندیشم و بگویم: هیچ چیز انسانی بر من بیگانه نیست، چنان‌که یکی از شخصیت‌های نمایشنامه‌ای می‌گوید.

مسیحی باید به‌مراتب بیشتر، از شرارت‌های مشترک و نابودی این همه جسم و جان متأثر شود. خود مسیح به مهر بانی دل‌سوزانه (φίλοστοργία) فرمان می‌دهد، آنجا که می‌فرماید: «پس رحیم باشید، چنانکه پدر شما رحیم است» (لوقا ۶:۳۶)، و پولس نیز در رومیان ۱۳:۱۲ می‌نویسد: «در رفع نیازهای مقدسین سهیم باشید» (آثار لوتر، جلد ۶، صفحات ۲۵۳-۲۵۴، تفسیر پیدایش ۸:۳۵).

در باب وسوسه دوگانه: نخست رنج، سپس لذت

در این جا دو روح متضاد در نهایت تلاش خود، با یکدیگر درگیر شدند. شیطان به نرمی و با فریب به یوسف حمله می‌کند، اما در واقع این حمله‌ای است با وحشی‌گری هولناک. زیرا وقتی می‌بیند که پارسایان را با هیچ‌گونه شکنجه‌ای نمی‌توان مغلوب کرد، سرانجام با شهوت و لذت‌ها به آن‌ها یورش می‌برد و بر ایشان غلبه می‌کند؛ چنان‌که ایرونیموس (جروم) نیز در جایی می‌گوید. و سیپریان می‌نویسد که مشرکان عادت داشتند شهیدان را با شکنجه‌هایی تدریجی عذاب دهند، و اجازه نمی‌دادند بمیرند، حتی وقتی شهیدان مشتاقانه خواستار رهایی از حیات بودند.

سیپریان می‌گوید که وقتی شهیدان از شکنجه‌ها شکست نمی‌خورند، مشرکان زیباترین زنان بدکاره را می‌آورند، تا با بوسه‌ها و نوازش‌ها، شهوت جسم را تحریک کنند. زیرا آنان می‌دانستند که مسیحیان پاکدامنی را ستایش می‌کنند و باور دارند که خدا از زنا و آمیزش‌های ناپاک نفرت دارد. از این رو، قصد داشتند وجدان بی‌آلایش مسیحیان را آلوده کنند و آموزه‌های ایشان را بدنام سازند (آثار لوتر، جلد ۷، ص ۸۰، تفسیر پیدایش ۱۰-۷:۳۹).

دلگرمی در این زندگی پر از رنج

از این رو، باید با چنین نمونه‌هایی خود را دل‌گرم کرده و برانگیزیم تا هر سختی، خطر و اندوهی را تاب آوریم. و اگر کشته شویم، یقین داریم که به واسطه همین مرگ، واقعاً آزاد شده‌ایم و از هر شر نجات یافته‌ایم، چنان‌که در گذشته نیز هیچ شری بر شهیدان وارد نیامد، بلکه آنان به پایان همه رنج‌هایشان رسیدند. اما اگر حفظ شویم، باید با پایداری، در امید و ایمان منتظر بمانیم؛ زیرا خدا ما را دشمن نمی‌دارد و از ما روی‌گردان نیست؛ حتی اگر رفتار ظاهری‌اش چیز دیگری نشان دهد. بلکه باید چنین نتیجه بگیریم:

«می‌دانم که تعمید یافته‌ام، که بدن و خون پسر خدا را خورده و نوشیده‌ام، می‌دانم که با اقتدار و فیض الهی آمرزیده شده‌ام، می‌دانم که همه گناهانم بی‌تردید آمرزیده شده‌اند، و پیروزی بر شیطان، مرگ، و دوزخ به من وعده داده شده است. چه چیز بیشتری باید بطلبم؟» (آثار لوتر، جلد ۷، صفحات ۱۳۱-۱۳۲، تفسیر پیدایش ۱-۴۱:۷).

شادی شهیدان از پر شدن از روح القدس سرچشمه می‌گیرد

به این طریق، پارسایان از روح القدس پر می‌شوند، تا جایی که دیگر نمی‌توانند زبان از شکرگزاری، اعتراف، تمجید خدا و اعلام و تعلیم کلام انجیل بازدارند. رسولان و شهیدان چنین بودند؛ آنان در روح القدس مست شده بودند. زیرا تاکی از این نوع، تاکی برگزیده است، و درباره‌اش حکمت در امثال ۵:۹ می‌گوید: «بیایید، از نان من بخورید و از شرابی که آمیخته‌ام بنوشید». آنگاه خواهید نوشید و مست خواهید شد، اما مستی‌ای روحانی.

بنابراین من این بخش را چنین درک می‌کنم که در مسیح و در دوران مسیح، باید از فراوانی نعمات خانه او مست شویم (ر.ک مزمور ۸۰:۳۶)؛ بدین معنا که باید روح القدس را از طریق کلام و شنیدن آن دریافت کنیم. این باعث می‌شود انسان‌هایی تازه شویم، درست همان‌گونه که یک فرد مست رفتاری کاملاً متفاوت از کسی دارد که روزمدار و گرسنه است. اولی می‌خندد، شادی می‌کند، وجد می‌نماید، می‌خواند و از شادمانی فریاد برمی‌آورد؛ دومی عبوس است، اندوهگین، و پر از شکایت (آثار لوتر، جلد ۸، ص ۲۴۹، تفسیر پیدایش ۱۲:۴۹).

شادی شهیدان و نبرد با نفس

بدین‌سان، شهیدان مقدس و دوشیزگان قدیسه‌ای چون آگاتا، لوسی، و بسیاری دیگر، به تاک حیات متصل شده بودند. آنان مرگ را همچون بازی می‌دانستند و گناه و دوزخ را هیچ می‌شمردند. ایشان کاملاً مطمئن بودند از آمرزش گناهان، از حیات جاودان، و از نیکوترین اراده پدر. حتی در میان مرگ، شاد و بی‌باک بودند. از شهید برجسته، وینسنتیوس، نقل است که چون نخست با چماق کتک خورد و سپس بر چرخ شکنجه شد، و سپس مجبورش کردند که با پای برهنه بر زغال‌های افروخته راه رود، می‌گفت که گویا دارد بر گل‌های رز قدم می‌گذارد. بدین‌گونه، شکنجه‌های وحشیانه را به سخره گرفت و به زغال‌های سوزان و آهن گداخته خندید، چنان‌که گویی بازی و شوخی‌ای بیش نبودند.

تمامی این‌ها نشان می‌دهد که وعده‌های شیلوه (مسیح) چه اندازه پرمایه و عظیم‌اند. اگر ایمان داشته باشیم، آنگاه اگر مرگ در پیش باشد، یا طاعون، قحطی، جنگ، و تمام خشم شیطان و دوزخ بر ما بتازد، ما نیز باید بگوییم: «می‌توانم بر سرت بریزم، ای شیطان!»، این بی‌شک همان ایمانی است که کلیسا بدان باور دارد، و همچنان همان دلیری عظیم را نشان

می‌دهد. این است معنای مست شدن از شراب روح القدس و سخن گفتن به زبان‌های دیگر درباره کارهای عظیم خدا. و این همان چیزی است که انبیا نیز در رؤیا می‌دیدند، چنان‌که در عاموس ۱۳:۹ می‌خوانیم: «شراب شیرین از کوه‌ها خواهد چکید و از تمامی تپه‌ها جاری خواهد شد».

پادشاهی مسیح گران‌بهاترین حکومت است. آن‌که باور دارد که خدایی مهربان پدر اوست، و اینکه مسیح، پسر خدا، مرگ، گناه، دوزخ، و شیطان را از میان برداشته، آیا نباید شادی کند و وجد نماید؟ در حقیقت، باید با دلی بی‌هراس و شکست‌ناپذیر از کوه‌های آهنین و سختی‌هایی از هر نوع عبور کند، و این را نتیجه بگیرد که همه‌چیز از شیر، عسل، و شراب لبریز است؛ آری، باید خدا را با نهایت شادی و شکرگزاری بپرستد، زین پس نه همچون شخصی فانی، بلکه چون کسی که در زندگی جاودان گام می‌زند.

این دقیقاً همان احساسی است که همه ما باید داشته باشیم. زیرا این‌ها چنان‌که پولس می‌گوید وعده‌هایی هستند در مسیح. این وعده‌ها کیسه‌ای پر از طلا و نقره نمی‌دهند، بلکه دلی پر از شادی، پر از آرامش، و آکنده از یقین به حیات جاودان عطا می‌کنند. تمامی این را در رسولان -پطرس و پولس- و نیز در شهیدانی چون وینسنتیوس و دیگران می‌بینیم؛ کسانی که حتی وقتی حنا و قیافا بر ایشان خشم می‌گیرند، دچار اضطراب نمی‌شوند، و تهدیدهای آنان را به همان اندازه خوار می‌شمرند که فرشتگان آسمانی ایشان را خوار می‌دانند. و امروزه ما به آن صاعقه تکفیر پایی می‌خندیم، زیرا ما به مسیح ایمان داریم، و در شمار آنان هستیم که صدای او را می‌شنوند و به او ایمان دارند. از این‌رو، یقین دارم که هیچ چیز نمی‌تواند به من زیان رساند، بلکه همه‌چیز ناگزیر است برای نجات من خدمت کند.

این واقعیت که ما هنوز می‌لرزیم، وحشت‌زده و ترسان می‌شویم، نشان ضعف باقی‌مانده در ماست، نه نشانه ایمان؛ این بازمانده‌ای است از آدم کهنه، که گناه را حس می‌کند و از خشم خداوند می‌هراسد؛ به‌ویژه در ما، که زمانی زیر سلطه پاپ بودیم و از طریق عادت و تعلیم، این نقص طبیعت را تقویت کرده بودیم. زیرا به ما آموخته بودند که از دیدار مسیح بترسیم، تردید کنیم و از او بگریزیم.

و حتی امروز نیز، برای من سخت است که تعلیم پاپ را از خود بیرون کنم و کنار بگذارم، نه تنها به‌خاطر انسان کهنه، بلکه به‌سبب ضعف ایمانم. به‌خاطر همین ضعف، هنوز از نگاه کردن به چهره مسیح می‌هراسم. و بی‌گمان، ما تازه در آغاز امید بستن و دعا کردن به‌سوی مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده‌مان هستیم؛ تا او از میان مرگ، قحطی و جنگ عبور کند و ما را آزاد سازد.

در دوران پاپ‌گرایی، هرگز جرأت نمی‌کردیم که چنین چیزی بخواهیم. به‌خاطر تعلیمات طاعون‌آلود و لعنت‌شده پاپ، من هنوز در ضعف، چشم‌انتظار این رهایی هستم؛ رهایی‌ای که از طریق آمدن مسیح تحقق می‌یابد.

از این‌رو، باید با این شرارت ذاتی (گناه نخستین) به‌شیوه‌ای سه‌گانه بجنگیم. نخست، ضروری است که تعلیم درست و حقیقت را بیاموزیم؛ تعلیمی که پاپ به‌کلی تیره و تار ساخته و وعده‌ها را از آن زدوده است، تا آن‌جا که ما دیگر نمی‌دانستیم مسیح کیست، و صرفاً همچون بت‌پرستان، ترکان و یهودیان بودیم. اما اکنون، که -چنان‌که در یعقوب ۱۸:۱ آمده- نخست‌زادگان مخلوقات خدا شده‌ایم، باید به‌تدریج آن خمیرمایه پاپی را که همچنان به ما چسبیده کنار بگذاریم، تا زمانی که کاملاً تطهیر شویم، و به فراوانی وعده‌های خدا و به ایمان عادت کنیم. سوم، باید زمزمه‌ها و ناله‌های جسم (نفس) را فرو نشانیم (آثار لوتر، جلد ۸، ص ۲۵۵، تفسیر پیدایش ۱۲:۴۹).

خداوند شیطان را از طریق شهیدان مغلوب می‌سازد

پای مسیح، مقدسین هستند -افرادی همچون رسولان و شهیدان- که به‌واسطه ایشان، او جهان را درهم کوبید؛ همان‌طور که مزمورنویس می‌گوید «بر شیر و افعی گام خواهی نهاد؛ شیر جوان و اژدها را پایمال خواهی کرد» (مزمور ۱۳:۹۱). این پایمال ساختن تنها از طریق رنج‌ها و خون شهیدان ممکن شد. آنگاه بود که جهان به‌کلی خوار شمرده شد؛ زمانی که ایشان حتی تا پای مرگ نیز تسلیم آن نشدند، و بدین‌سان با خون خود بر جهان برتری یافتند، چراکه جهان نتوانست به خواسته‌اش در ایشان برسد (آثار لوتر، جلد ۱۰، ص ۳۴۰، تفسیر مزمور ۲۳:۶۸).

دو منصب در کلیسا: پاها و زبان (شهیدان و معلمان)

چنان‌که جایگاه شهیدان به‌راستی پاها و بنیاد تمام کلیساست، به همان گونه، جایگاه معلمان، زبان کلیساست. زیرا معلمان آن‌چه را که شهیدان با خون خود تصدیق کردند، به‌طور علنی اعلام می‌دارند. و این دو منصب، یکی پس از دیگری در کلیسا پدیدار شدند (آثار لوتر، جلد ۱۰، ص ۳۴۱، تفسیر مزمور ۲۳:۶۸).

نظر لوثر درباره سه موج آزار و جفا (خلاصه‌ای از درک او از تاریخ مسیحیت)

آب‌ها، رنج‌هایی بودند که یهودیان بر مسیح وارد آوردند. آب‌ها، جفاکنندگانی بودند که شهیدان را آزار دادند؛ و اینان به‌دست دیوان بر کلیسا گسیل شدند. آب‌ها، بدعت‌گذاران گذشته و حال بودند و هستند، که همان دیوان، ایشان را بر ضد کلیسا برانگیختند. آب‌ها، انبوهی از مسیحیان نیمه‌جان و نامی‌اند که تا به امروز، به‌دست همان دیوان بر کلیسا روان شده‌اند (آثار لوثر، جلد ۱۰، صفحات ۳۵۱-۳۵۲، مقدمه‌ای بر مزمور ۶۹).

نمونه‌ای دیگر در همین باب

نخستین جفا علیه شهیدان بود، دومین علیه معلمان، و سومین به‌طور کلی علیه تمامی اقشار و طبقات. نخستین از راه زور صورت گرفت، دومین از طریق حکمت، و سومین به‌واسطه نیکویی جهان.

نخستین علیه قدرت (فیزیکی) بود، دومین علیه حکمت، و سومین علیه نیکویی و قداست خدا. نخستین، کلیسا را به ضعف متهم کرد، دومین به نادانی، و سومین به فساد و کفرگویی (آثار لوثر، جلد ۱۱، ص ۳۰۸، تفسیر مزمور ۱۰۲:۷).

زمان زیبا و پرشکوه شهیدان

نخست، همان‌گونه که علف بدون تلاش انسان می‌روید، فرزندان کلیسا نیز چنین‌اند. دوم، همان‌طور که علف ناگهان در سراسر زمین می‌روید، ایمان‌داران نیز در سراسر جهان سر برمی‌آورند، زیرا «کلام او به‌شتاب روان است» (مزمور ۱۴۷:۱۵). چنان‌که علف‌های بهاری در چمنزار منظره‌ای دل‌انگیز هستند، کلیسای اولیه نیز در زمان شهیدان چنین بود؛ دل‌انگیزترین دوران کلیسا، زمانی که همه‌جا پر بود از گل‌های شکفته و علف‌های خوش‌بو. چنان‌که «موهای تاک شکوفه کرده، رایحه‌ای خوش از خود می‌پراکنند» (غزل غزل‌ها ۱۳:۲)، (آثار لوثر، جلد ۱۰، ص ۴۱۴، تفسیر مزمور ۷۲:۱۶).

الگوی سه‌گانه رنج در شهیدان

بنگر که: (۱) چگونه در رنج‌های خود، با کلامی روحانی، خود را تسلی می‌دهد (یعنی با سخنانی که از امور آسمانی و روحانی می‌گویند)؛ (۲) و چگونه بر بدبختی آزاردهندگان خود دل می‌سوزاند؛ بر گمراهی و دروغ‌های ایشان؛ (۳) و چگونه از دل این دو، به ستایش خداوند برمی‌خیزد و در برابر رنج‌ها، دلیرتر و نیرومندتر می‌شود. و این است معنای حقیقی این مزمور، که می‌توانی آن را در لب‌های هر شهیدی چون شهید لاورنس و دیگران که با اطمینان و ایمان در رنج بودند بخوانی. شهیدان در رنج‌های خود چنان‌که آشکار است این سه کار را انجام می‌دهند (آثار لوتر، جلد ۱۱، ص ۴۰۵، تفسیر مزمور ۱۵:۱۱۶).

خون شهیدان، بذر کلیساست

«خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود». این است سلاح‌ها و تفنگ‌های او، که با آن‌ها تا به امروز همه دشمنانش را شکست داده و مغلوب ساخته است. و با همین هاست که تا روز دآوری نیز پیروزی را حفظ خواهد کرد. هرچه شیطان و جهان بیشتر او را بیزارند و شکنجه دهند، حال او بهتر می‌شود. زیرا بهبود و رشد او، در آزار، رنج و مرگ است. از این‌رو، یکی از پدران کلیسا می‌گوید: «خون شهیدان، بذر کلیسا است». هر جا یکی را اعدام کنند، صد تن دیگر برمی‌خیزند. چندین مزمور از این پیروزی شگفت سخن می‌گویند؛ برای نمونه، مزمور نهم، دهم، و ... (آثار لوتر، جلد ۱۲، ص ۱۷۴، تفسیر مزمور ۵:۲۳).

همه مسیحیان باید خود را برای شهید شدن آماده کنند

پس خداوند به ارمیا می‌فرماید (ارمیا ۱:۸): «چهره‌ات را از آهن خواهم ساخت تا در برابر حمله‌کنندگان بیمی به دل راه ندهی». [مترجم: این جمله نسخه‌ای آزاد و تفسیرشده از ارمیا ۱:۸۱ در Luther Works است، و نه یک ترجمه تحت‌اللفظی از کتاب مقدس]. و حقیقتاً، منصب تعلیم در کلیسا به ذهنیتی نیاز دارد که همه خطرات را خوار بشمارد. به‌طور کلی، همه ایمان‌داران باید خود را چنین آماده سازند که از شهید شدن نهراسند؛ یعنی از اعتراف کردن یا شهادت دادن برای خداوند. مسیح نمی‌خواهد در جهان پنهان باشد، بلکه می‌خواهد موعظه شود؛ «نه در میان چهار دیواری، بلکه از بام خانه‌ها» (متی ۲۷:۱۰)، تا انجیل همچون مشعلی در کوه بلند یا برج دیدبانی، در جهان بدرخشد (آثار لوتر، جلد ۱۲، صفحات ۳۸۳-۳۸۴، تفسیر مزمور ۱۲:۵۱).

«شهیدان شیطان»؛ آنان که به سبب تعلیمات نادرست رنج می‌کشند

در جای دیگری، کتاب مقدس این واژگان را برای پرستش ساختگی یا بت پرستی به کار می‌برد. دلیل آن این است که هر خرافه‌ای، واقعاً انسان را عذاب می‌دهد. از این رو، ما در زبان آلمانی از «شهیدان شیطان» سخن می‌گوییم؛ یعنی کسانی که بار رنج‌ها و سختی‌های غیرضروری را بر خود می‌نهند (آثار لوتر، جلد ۱۳، ص ۱۲۳، تفسیر مزمور ۹۰: ۱۰).

صعود: اطمینان و تسلی شهیدان

به همین ترتیب، می‌خوانیم که وقتی شهید مقدس، استیفان، در آستانه سنگسار شدن بود، این آیه در دلش بود؛ در واقع، این آیه به‌طور آشکار بر او مکشوف شد، چراکه گفت (اعمال ۷: ۵۶): «اینک، آسمان را گشوده می‌بینم، و پسر انسان را که به دست راست خدا ایستاده است». این همان چیزی است که من آن را رؤیایی حقیقی می‌نامم: مرگ در برابر چشمانش است، اما او جز حیات در مسیح چیزی نمی‌بیند. با این بینش، او تمام خشم و جنون دشمنانش، و ترس و وحشت مرگ را به چالش می‌کشد. با چنان شادی‌ای با مرگ روبه‌رو می‌شود که گویی حقیقتاً وارد زندگی جاودان می‌گردد.

تمام مسیحیت، از ابتدا تا امروز، تسلی و پایداری خود را بر همین آیه استوار ساخته است. این همان چیزی است که کلیسا را محافظت و حفظ کرده است. هیچ قدرت انسانی یا جسمانی، مسیحیت را تا به امروز حفظ نکرده است. برعکس، در نهایت ضعف و شکنندگی، در برابر تمامی دیوان و خشم و جنون جهان، کلیسا تنها به واسطه ایمان و پایداری در نام این خداوند - همان که درباره‌اش گفته شده: «به دست راست من بنشین» - محفوظ مانده است. زیرا او خویش را چنان بلند ساخته و چنان نیکو محافظت کرده که می‌تواند در برابر همه نشسته باشد و هنوز قدرت و توانایی کافی برای مقابله با خشم و جنون ایشان داشته باشد.

پس بیایید ما نیز همچون مسیحیان، به چنین ایمانی چنگ زنیم و عادت کنیم که جلال و پایداری، شادی و تسلی خود را در او بجویم، هرگاه که در معرض حمله‌ای قرار گرفتیم (آثار لوتر، جلد ۱۳، صفحات ۲۴۵-۲۴۶، تفسیر مزمور ۱۱۰: ۱).

هر مسیحی یک شهید است، در نبردی دائمی با مرگ

روبرو شدن با مرگ، نوشیدنی خوشایندی برای جسم نیست. مرگ همواره در همراهی با گناه و شریعت ظاهر می‌شود. به راحتی می‌توان فهمید که مقدسین واقعاً شهید هستند، زیرا باید در زیر تهدید همیشگی مرگ زندگی کنند و با آن کشتی بگیرند و بجنگند. اگر این نبرد شامل جفای ظالمان و بی‌ایمانان نباشد - با آتش، شمشیر، زندان و آزارهای مشابه - پس قطعاً شامل خود شیطان است. او نه کلام خدا را تاب می‌آورد و نه کسانی را که آن را نگاه می‌دارند و تعلیم می‌دهند. شیطان ایشان را در زندگی و در مرگ محاصره می‌کند. تا زمانی که مؤمنان زنده‌اند، او با حملاتی بزرگ به ایمان، امید، و محبت ایشان به خدا، دست به یورش می‌زند. او دل را با ترس، تردید و ناامیدی در محاصره می‌گیرد و می‌کوشد تا دل از خدا بگریزد، او را دشمن بشمارد، و حتی کفر بگوید؛ و وجدان درمانده باور می‌کند که خدا، شیطان، مرگ، گناه، دوزخ و همه مخلوقات با هم متحد شده‌اند تا دشمنی ابدی و بی‌رحمانه با او داشته باشند. نه تُرک و نه امپراتور هرگز نمی‌توانند با چنان قدرتی به شهری یورش برند که شیطان با آن به وجدان ایمان‌دار حمله می‌کند (آثار لوتر، جلد ۱۴، صفحات ۸۳-۸۴، تفسیر مزور ۱۸:۱۱۸).

شهیدان، کلام خدا را از هر چیز دیگر گرانبهاتر می‌دانستند

«تا زمانی که نور را دارید، ایمان بیاورید» و از آن در زمان مقبول بهره ببرید. این پند برای آن است که ما با جدیت کلام را بیاموزیم و مطالعه کنیم و در فهم آن رشد نماییم، تا از نور این جلال سرشار شویم. کسانی که این نور را چونان گنجی می‌نگرند، تمامی جلال جسم را هیچ می‌شمرند. این موضوع را در شهیدان می‌بینیم؛ آنان در مقایسه با کلام، همه چیز را خوار شمردند (آثار لوتر، جلد ۱۷، ص ۳۱۲، تفسیر اشعیا ۶۱:۲۰).

قدرت خداوند از جایی آغاز می‌شود که قدرت انسان به پایان می‌رسد

او اجازه می‌دهد که پارسایان ناتوان و خوار شوند، تا جایی که همه گمان می‌برند پاپان ایشان نزدیک است. اما درست در همین لحظه، خدا با تمامی قدرت خویش نزد ایشان حاضر است؛ با این حال، چنان پنهان و مخفیانه که حتی خود رنج‌دیدگان نیز آن را حس نمی‌کنند، بلکه تنها به آن ایمان دارند. در اینجا است که تمامی قوت خدا و بازوی توانایش حاضر است. زیرا

جایی که قوت انسان پایان می‌پذیرد، قوت خدا آغاز می‌شود؛ مشروط بر اینکه ایمان حاضر باشد و در انتظار او بماند. و هنگامی که رنج و فشار پایان می‌گیرد، آنگاه آشکار می‌شود که چه نیروی عظیمی در زیر آن ضعف پنهان بوده است.

مسیح نیز بر صلیب ناتوان بود، و با این حال، در همان جا عظیم‌ترین کار خود را به انجام رسانید، و بر گناه، مرگ، جهان، دوزخ، شیطان و تمامی شرارت‌ها پیروز گشت. به همین ترتیب، همه شهیدان قوی بودند و پیروز شدند؛ و نیز همه کسانی که رنج می‌برند و در تنگی‌اند، غلبه می‌یابند. از این‌رو، در یوئیل ۱۰:۳ آمده است: «شخص ضعیف بگوید: من قوی هستم!»؛ اما در ایمان، و بی آنکه پیشاپیش آن را احساس کند، تا زمانی که به تحقق رسد (آثار لوتر، جلد ۲۱، ص ۳۴۰، تفسیر بر سرود مریم "Magnificat").

در باب غرور شایسته و ستودنی شهیدان

برای نمونه، ممکن است من دارای غروری نیکو و الهی باشم؛ غروری که از سوی خدا فرمان داده شده و از من و همه خواسته شده است. این غرور می‌گوید: «من نباید در برابر شیطان تسلیم شوم؛ من به شیطان نگاه نخواهم کرد و از او پیروی نخواهم نمود». چنین نگرشی از غرور روحانی سرچشمه می‌گیرد. این را شهیدان عزیز به‌خوبی نشان دادند، هنگامی که به جباران گفتند: «من به تو نگاه نخواهم کرد تا خدای خود و خداوند من را انکار کنم». این واقعاً غروری شایسته و ستودنی است!

و اگر من به‌جای غرور، با لحنی فروتنانه بگویم: «ای پاپ عزیز، ای اسقفان عزیز، با کمال میل آنچه را که می‌خواهید انجام می‌دهم» - در حالی که ادعا دارم تابع کلام خدا هستم - فروتنی‌ام شیطانی و ملعون خواهد بود. چنین فروتنی‌ای بی‌ارزش است، زیرا در جایی فروتنی نشان می‌دهم که به غرور نیاز است (آثار لوتر، جلد ۲۲، صفحات ۲۳۲-۲۳۳، تفسیر یوحنا ۱۷:۲).

ایمان نمی‌تواند ساکت بماند

اگر واقعاً ایمان داشته باشیم که مسیح خدای حقیقی است و نجات‌دهنده ما، هرگز این را انکار نخواهیم کرد، بلکه آن را در برابر تُرک‌ها، جهان، پاپ، یهودیان، و همه فرقه‌ها آشکارا اعلام خواهیم کرد و اعتراف خواهیم نمود که این یک حقیقت است. ترجیح می‌دهم جانم را از دست بدهم یا دارایی و آبرویم را به خطر بیندازم تا اینکه این حقیقت را انکار کنم. هر جا که ایمان حقیقی باشد، نمی‌تواند زبان خود را نگاه دارد؛ بلکه ترجیح می‌دهد مرگ را تحمل کند. چنین ایمانی، کلام خدا را در برابر جباران نیز اعتراف خواهد کرد. بی‌تردید، با انواع آزمایش‌ها و وسوسه‌ها از جانب شیطان روبه‌رو خواهیم شد؛ چنان‌که شهیدان به‌وفور آن را تجربه کردند (آثار لوتر، جلد ۲۲، ص ۳۹۳، تفسیر یوحنا ۱۹:۳).

انجیل، تسلی دل شهیدان است

این بشارت داده می‌شود تا ایمان بیاورید که خداوند، عیسی مسیح، به‌سبب ما گناه انسان شد؛ چنان‌که مفاد ایمان‌نامه مسیحی اعلام می‌کند. در آن ایمان‌نامه، برای من یقین فراهم می‌شود که حیات جاودان خواهم داشت، شیطان مرا نخواهد بلعید، مرگ مرا فرو نخواهد کشید، و حتی فقر و تنگدستی که مرا در تگنا قرار می‌دهد، آسیبی به من نخواهد رساند. چه پیغام تسلا بخشی خواهد بود این، برای مسیحیان اسیری که در سرزمین ترک‌ها هستند! آنان می‌توانند به آن ایمان داشته باشند، حتی اگر ترک با خشم و خروش بر ایشان بتازد.

این، سرچشمه تسلی شهیدان نیز بود. هنگامی که شمشیر بر گردن ایشان نهاده می‌شد، یا هیزم‌ها به آتش کشیده می‌شد، ایشان اعلام می‌کردند: «با همه این‌ها، من او را خداوند خود خواهم خواند». بسیاری اوقات چنین به نظر می‌رسد که گویی مسیح نمی‌تواند ما را از گناه، مرگ، و ظالمان نجات دهد؛ گرچه اطمینان و باور داریم که از سوی پدر و پسر محبوبیم (آثار لوتر، جلد ۲۲، ص ۴۹۹، تفسیر یوحنا ۳:۳۵).

لوتر آماده شهادت بود

اگر در قدم‌های اسقفان مقدس و شهیدان گام بردارم، خشنودم؛ زیرا ایشان نیز از رسولان عزیز پیروی کردند (آثار لوتر، جلد ۲۲، ص ۵۱۳، تفسیر یوحنا ۴).

چیزی فراتر از افکار، به شهیدان اطمینان خاطر می‌داد

امروزه کسانی هستند که با ما هم عقیده‌اند و اعلام می‌کنند که مسیح در ایشان ساکن است. اما زمانی که با آزمایش‌ها روبه‌رو می‌شوند؛ و پای از دست دادن جان، حیثیت، یا اموال در میان است، به‌ویژه آنگاه که موضوع، فدا کردن جان است؛ آنگاه دیگر مسیح در ایشان یافت نمی‌شود. در چنین لحظاتی، افکار صرف کافی نیستند؛ زیرا افکار چیزی نیستند جز حاصل کار تو، قدرت تو، عقل طبیعی‌ات، و مخلوقی ضعیف. اما اگر بنابر اینست که وحشت‌های ناشی از وجدانی گناه‌آلود سرکوب گردند، اگر شیطان باید ترسانده و رانده شود، اگر مرگ باید مغلوب گردد، آنگاه نیرویی الهی لازم است، نه صرفاً یک اندیشه. باید چیزی فراتر در درون تو ساکن باشد؛ تا دشمنان با قدرتی روبه‌رو شوند که از عهده‌اش بر نمی‌آیند، قدرتی که از آن می‌ترسند، از آن می‌گریزند، و آن قدرت است که به تو اجازه خواهد داد تا پیروزی را به‌دست آوری.

شیطان دشمنی خشمگین است. او چندان نگران افکار ما نیست. اما باید چیزی در درون تو یافت شود که برای او بیش از حد نیرومند باشد. این حقیقت را می‌توان در شهیدان به‌وضوح دید. چه دلیری‌ای داشتند! چه روح شهامتی از خود نشان می‌دادند، آنگاه که در برابر داوران می‌ایستادند، در حالی که کاملاً آگاه بودند که جان و تن، آبرو و دارایی‌شان در معرض خطر است! چنین رفتاری، تنها با دل‌گرمی حقیقی ممکن است؛ نه با یک فکر صرف. این باید امری باشد از دل و جان، تا کسی بتواند با شادی با مرگ و هر آزمونی روبه‌رو شود و بگوید:

«آبرو، مال، جسم و جان، و هر آنچه زمینی است، برود! من تصمیم خود را گرفته‌ام که این‌جا بمانم؛ دقیقاً همین‌جا!». آنگاه است که روشن خواهد شد آیا شخص واقعاً مسیحی است، و آیا در ایمان خود پایدار می‌ماند یا نه؛ نه فقط با افکار، بلکه با دل و جان (آثار لوتر، جلد ۲۳، ص ۱۴۵، تفسیر یوحنا ۵۶:۶).

مرگ در شهیدان نابود شده است

مسیح ادامه می‌دهد: «آنگاه خواهید دید که چگونه قدرت من -بله، همچنین قدرت پدر- در شما عمل خواهد کرد و خود را آشکار خواهد ساخت. احساس حیات و پیروزی بر مرگ در درون شما چنان نیرومند خواهد شد که دلتان را در بر خواهد گرفت، به‌گونه‌ای که هیچ وحشتی شما را از من جدا نخواهد کرد و هیچ مرگی نخواهد توانست شما را از پای درآورد. برعکس، با اطمینان پیروزی، پایدار خواهید ماند، با این یقین که مرگ، هم در من و هم در شما، به‌کلی مغلوب و نابود شده است، و در عوض، حیات ابدی سلطه خواهد یافت. آنگاه شما «مسیحیان حقیقی» خوانده خواهید شد؛ در من خواهید ماند، و من در شما. در آن زمان، نه شیطان، نه مرگ، و نه هیچ مصیبتی قدرتی بر شما نخواهد داشت؛ آنگاه می‌توانید با چنان جسارت و اطمینانی بر ایشان انگشت تمسخر زنید!».

ما می‌خوانیم که شهیدان مقدس، جباران و خشم و دیوانگی بی‌رحمانه آنان را با تحقیر نگریستند؛ با وجود انواع دردها و شکنجه‌ها، حتی دوشیزگان جوان، ایشان را استهزا کردند و در میان رنج و عذاب شادی نمودند، گویی که در آستانه رفتن به ضیافت یا رقصی باشکوه هستند.

مسیحیان باید از این آگاه باشند و آن را بدانند. چنان‌که گفته شد، ایشان باید بیاموزند که چگونه مرگ را نادیده بگیرند، آن را به‌واسطه مسیح خوار شمارند، و اندیشه‌شان را فقط بر زندگی متمرکز سازند. هیچ حکیم، دانشمند یا قدیسی نمی‌تواند بدون مسیح به این معرفت دست یابد. به‌طور خلاصه، جهان هرگز این معرفت را نخواهد داشت و آن را تجربه نخواهد کرد. در واقع، نه آن را خواهد شنید و نه به آن توجه خواهد کرد؛ زیرا آن را بزرگترین حماقت و بدعت می‌پندارد.

بنابراین، این معرفت، معرفت خاص مسیحیان است و همیشه چنین خواهد ماند؛ و بی‌تردید، مهم‌ترین تعلیم و شناخت مسیحی این است که یقین داشته باشد، و چنان‌که خود مسیح در اینجا می‌فرماید، بدانند که انسان مسیح واقعاً و حقیقتاً در خداست، و خدا در اوست؛ و اینکه او، در ذات خویش، خدای زنده و حقیقی است. و سپس باید دانست که همان کسی که در خداست، در ما نیز هست، و ما در او هستیم. کسی که این معرفت را دارد، همه‌چیز را دارد (آثار لوتر، جلد ۲۴، صفحات ۱۳۸-۱۳۹، تفسیر یوحنا ۲۰:۱۴).

ایگناتیوس، شهادت خود را به عنوان کار خدا برای گسترش انجیل می‌نگریست

شهیدان عزیز در زمان‌های گذشته، رنج‌ها و عذاب‌های خود را چنین می‌نگریستند. در مورد شهید ایگناتیوس، شاگرد یوحنا رسول، می‌خوانیم که هنگامی که قرار بود او را به روم ببرند تا در میدان نبرد، حیوانات درنده‌ای را که برای تماشای مردم بر مسیحیان رها می‌کردند، بر او بیندازند، گفت: «بگذار ببینند! من دانه گندم خدا هستم. او باید مرا در آسیاب بکوبد و خرد کند تا بتواند مرا به کار گیرد».

در اینجا کاربردی زیبا و مسیحی از این متن آمده است؛ نگاهی که به رنج دارد، با نگاهی که طبیعت انسانی و جسم و خون دارند، تفاوت دارد؛ چرا که انسان نمی‌تواند چنین رنجی را کار خدا بداند، بلکه آن را خشم و غضبی می‌پندارد که شیطان با آن انسان را می‌گشود و نابود می‌سازد. اما ایگناتیوس مقدس، به دندان‌های هولناک شیران و خرس‌ها جز به عنوان سنگ آسیاب خداوند نمی‌نگرد؛ سنگی که باید با آن کوبیده و خرد شود، تا به صورت کیک نیکو برای خدا آماده گردد (آثار لوتر، جلد ۲۴، ص ۱۹۶، در تفسیر یوحنا ۲:۱۵).

وقتی استخوان‌ها می‌لرزند، ایمان به پیش می‌رود

پایان نیز فرا خواهد رسید. تو دعوتی داری و اعترافی نیکو. این است آموزه‌ای درست از ایمان؛ امری عظیم، آنگاه که با شیطان و فرشتگانش نبرد می‌شود. در این نبرد، بدن رنج نمی‌برد؛ بلکه خود ایمان و امید هستند که رنج می‌کشند. در دیگر وسوسه‌ها، ایمان همچون دیواری استوار ایستاده و حتی می‌خندد. آنچه رنج می‌برد، استخوان‌ها هستند. اما هنگامی که استخوان‌ها می‌لرزند، ایمان با شادی به پیش می‌رود؛ همان‌گونه که آگاتا می‌خندید و شادی می‌کرد. زیرا ایمانش فرمانروایی می‌کرد، او رنجی نکشید. وقتی دل ما سست می‌شود، بلافاصله نبرد با شیاطین آغاز می‌شود. این تشویق برای تقویت ایمان و امید، برای آنان که در کلام‌اند، ضروری است (آثار لوتر، جلد ۲۸، ص ۳۷۶، در تفسیر اول تیموتائوس ۱۲:۶).

رنج جسمانی، شادی روحانی

«تا به هنگام ظهور جلال او، به غایت شادمان گردید» (اول پطرس ۱۳:۴). تو باید شادی کنی؛ حتی اگر به رنج و آتش سوزان درآیی. زیرا گرچه این رنجی جسمانی است، باید شادی‌ای روحانی باشد، تا بتوانی تا ابد شادی کنی. زیرا این شادی در میان رنج آغاز می‌شود و تا ابد ادامه می‌یابد. در غیر این صورت، کسی که رنج خود را با شادی تحمل نمی‌کند، افسرده و تلخ می‌شود و می‌خواهد از خدا خشمگین باشد؛ چنین شخصی هم در اینجا رنج خواهد کشید و هم در آنجا تا ابد.

از این رو در مورد شهیدان مقدس می‌خوانیم که با شادمانی به سوی رنج خود می‌رفتند، و به این طریق، شادی ابدی را به دست می‌آوردند. برای نمونه، وقتی آگاتای مقدس مجبور بود به زندان برود، به اندازه‌ای خوشحال بود که گویی به مجلس رقص می‌رفت. و رسولان نیز با شادی به آنجا رفتند و خدا را شکر کردند که شایسته شمرده شدند که برای خاطر مسیح رنج بکشند، چنان‌که در اعمال رسولان ۴۱:۵ آمده است (آثار لوتر، جلد ۳۰، ص ۱۲۷، در تفسیر اول پطرس ۱۳:۴).

ایمان شهید را استوار نگاه می‌دارد

اگر شهیدی بخواهد پایدار بماند، نباید بر اساس احساس خود داوری کند، وگرنه به یأس می‌افتد. بلکه باید بگوید: «گرچه از گناه خود آگاه هستم، اما عیسی مسیح شفاعت می‌کند و ما را متهم نمی‌سازد». این شفاعت باید با ایمان دریافت شود؛ ایمانی که در حقیقت احساس می‌کند مسیح در حال سرزنش است، اما در امید انتظار دارد که مسیح برای او شفاعت می‌نماید. در آن، مرگ برای من زندگی خواهد بود، زیرا مسیح، خداوند، سرور و فرمانروا است (آثار لوتر، جلد ۲۹، ص ۱۱، در تفسیر تیتس ۱).

کلیسا در زمان شهیدان در بهترین حالت خود بود

پس درخواهی یافت که هر آنچه در این زندگی انجام می‌دهیم، چه در گشتن نفس و چه در زنده ساختن روح، همه در پیوند با تعמיד ماست. هرچه زودتر از این زندگی رخت

بر بندیم، تعمید خود را زودتر به کمال می‌رسانیم؛ و هرچه رنجی که می‌کشیم سخت‌تر و بیرحمانه‌تر باشد، به همان اندازه با تعمید خود بیشتر هم‌شکل می‌شویم. از این رو، کلیسا در بهترین وضعیت خود بود در زمانه‌ای که شهیدان هر روز کشته می‌شدند و چون گوسفندانی برای ذبح به شمار می‌آمدند (مزمور ۲۲:۴۴؛ رومیان ۸:۳۶)، زیرا در آن دوران، نیروی تعمید بر کلیسا حکمرانی می‌کرد. اما امروزه، در میان انبوه اعمال و آموزه‌های انسانی، این قدرت را از نظر دور داشته‌ایم. زیرا تمام زندگی ما باید تعمید باشد، و تحقق نشانه یا سَرْمهر تعمید؛ چرا که از همه چیز دیگر آزاد شده‌ایم و تنها به تعمید سپرده شده‌ایم؛ یعنی به مرگ و قیام عیسی مسیح (آثار لوتر، جلد ۳۶، صفحات ۶۹-۷۰، در «اسارت بابلی کلیسا»).

مرگ شهیدان، روز تولد آسمانی ایشان است

از این رو، مرگ قدیسان عزیز، تولدی تازه خوانده می‌شود، و روز یادبود ایشان در زبان لاتین natale نام دارد، یعنی روز تولدشان (آثار لوتر، جلد ۴۲، صفحات ۹۹-۱۰۰، در موعظه‌ای درباره آمادگی برای مرگ).

ما که از ثمره شهیدان بهره‌مند شده‌ایم، باید دین خود را به عنوان شهیدان ادا کنیم

اکنون زمان آن فرا رسیده که با جدیت از خدا بخواهیم که نام او تقدیس شود. اما این درخواست، بهایی خونین دارد؛ و آنان که از میراث شهیدان مقدس بهره‌مند شده‌اند - میراثی که با خون شهیدان به دست آمده - باید به نوبه خود نقش شهید را بر عهده گیرند (آثار لوتر، جلد ۴۴، ص ۵۴، در رساله‌ای درباره اعمال نیک).

اعتماد به فیض خدا، همان اعتمادی است که شهیدان داشتند

زیرا هر جا که چنین ایمان و اعتمادی باشد، در آنجا دلی جسور، بی‌باک و نترس نیز هست؛ دلی که همه چیز را به خطر می‌اندازد و در کنار حقیقت می‌ایستد، بی‌توجه به هزینه‌اش، خواه در برابر پاپ باشد یا پادشاه؛ چنان‌که در شهیدان عزیز دیدیم. زیرا چنین دلی آرام و مطمئن است که خدایی مشفق و مهربان دارد (آثار لوتر، جلد ۴۴، ص ۱۱۲، در رساله‌ای درباره اعمال نیک).

مسیحی، شهیدی است بر زمین

او (مسیحی) می‌گذارد هر که می‌خواهد، بدزدد، بگیرد، فریب دهد، بخرشد، ببلعد و خشم بورزد؛ زیرا مسیحی، شهیدی است بر روی زمین (آثار لوتر، جلد ۴۶، ص ۴۰، در «اندرز به صلح»).

انجیل همیشه در آزار و جفاست؛ ما روزگار خود را روزگار شهیدان می‌دانیم

گرچه درست است که چند سال پیش بسیاری از شبانان در تنگدستی شدید به سر بردند، و بسیاری هنوز هم چنین‌اند؛ این به سبب آشفتگی‌های زمانه ماست: مردمان آن‌قدر شرور، ناسپاس و طماع‌اند که حتی انجیل را نیز آزار می‌دهند. خدا از این راه ما را می‌آزماید تا ببیند آیا راست‌کردار و صادق هستیم یا خیر. ما باید زمانه خود را همچون روزگار شهیدان بدانیم، زیرا در آن زمان نیز آموزگاران خداترس دچار فقر و تنگدستی شدید بودند، چنان‌که پولس خود بدان افتخار می‌کند (دوم قرنتیان ۱۱:۲۷)، و نیز مسیح در متی ۱۵:۹ چنین پیش‌گویی کرد: «وقتی داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه روزه خواهند گرفت». این است روزه‌ای که با انجیل سازگار است. همچنین، هر بار که کلام خدا آشکار شده، سختی‌ها نیز تقریباً همیشه همراه آن آمده‌اند (آثار لوتر، جلد ۴۶، ص ۲۳۵، در موعظه‌ای درباره نگهداری کودکان در مدرسه).

مارتین لوتر الهیاتی ریشه‌دار دربارهٔ شهادت داشت و آن را «الگوی زندگی راستین مسیحی» می‌نامید. لوتر انتظار مرگ در مقام شهید را داشت و برای چنین مرگی آماده بود. این رساله به بررسی درک الهیاتی لوتر از رنج و مرگ مسیحی می‌پردازد و مسیح را برای دل‌های خسته موعظه می‌کند تا ما نیز با شادی با آزار، رنج و حتی مرگ روبه‌رو شویم، زیرا می‌دانیم که عیسی در انتظار ماست.

